

فیودالیزم (نظام ارباب - رعیتی)

چگونگی پیدایش و سیر تکوین و تکامل فرم‌اسیون فیودالیزم در جوامع مختلف

صورت بندی اجتماعی- اقتصادی فیودالیزم در نتیجه متلاشی شدن جامعه ای برده داری یا مستقیماً در نتیجه ای زوال و تلاشی کمون اولیه بوجود آمد. مناسبات تولید فیودالی از بطن صورت بندی برده داری بیرون آمد؛ همچنان که روابط برده داری در چارچوب نظام اشتراکی نخستین شکل گرفته بود. علی الرغم تنوع راه های رسیدن به آن تقریباً در کلیه سرزمین های جهان؛ البته در هر جا با ویژگی های مشخص خود وجود داشته است. نظام بردگی در اروپای غربی از قرن پنجم - ششم تا قرون هفدهم و هژدهم میلادی و در روسیه و شرق اروپا از قرن نهم میلادی تا نیمه ای دوم قرن نوزدهم را در بر می گیرد. قبل از اینکه وارد بحث اصلی شویم مختصرنگاهی می افکنیم به دوران قبل از فیودالیزم دوران برده داری: برده داری منحصی و حشیانه ترین جنایتبارترین و غیر انسانی ترین فرم‌اسیون اجتماعی - اقتصادی در تاریخ جوامع طبقاتی بوده و پس از رشد معینی که خود قرن هابیه طول انجامید متلاشی شد. زیرانیروهای مولد دیگری نمی توانستند در چوکات مناسبات تولیدی جامعه برده داری تکامل یابند. تضادهای طبقاتی هر چه بیشتر حدت می یافت. اجبار غیر اقتصادی و جور و ستم و حشیانه برده داران موجب بازده اندک کار بردگان و نابودی جمعی آنان عدم علاقه آنان به هرگونه ترقی فنی و تکمیل ابزار کار بود. تنها کثرت عددی بردگان بود که همه ای این هارا جبران می کرد. ولی این امر نمی توانست مدت زیادی دوام کند. جامعه به سرعت به طرف انحطاط می رفت. برده داران در زندگی پر عیش و نوش و پراز تجمل و شکوه غرق می شدند. بردگان بیش از پیش دست به شورش و قیام می زدند. بر اثر قیام های بزرگ بردگان که شورش تاریخی اسپارتاکوس (برده رومی و رهبر شورش و قیام برده ها. در روم در مدرسه تعلیم گلا دیاتورها که در آن بردگان را برای جنگ با یکدیگر آماده می کرد) تعلیم می دید. در سال ۷۳ قبل از میلاد در این مدرسه بر ضد برده داری رهبری قیامی را بعهده گرفت و خیر آن به سرعت در سراسر روم پیچید. هزاران نفر برده از هر رنگ و نژاد تحت رهبری اسپارتاکوس قرار گرفتند. سنای روم چندین سپاه به مقابله آنها فرستاد اما همه ای سپاهیان به وسیله برده ها درهم شکسته شدند. آنگاه مارکس لیبی نیوس کراسوس فرماندهی سپاهیان روم را برای درهم شکستن انقلاب بردگان در دست گرفت و در سال ۷۱ قبل از میلاد اسپارتاکوس را در نبردی سهمگین شکست داده اسپارتاکوس کشته شد و بردگان بسیاری بخاک و خون در غلتیدند. ویکی پدیا) نمونه ای آنها است شالوده ای برده داری متزلزل می شود. این قیام ها چه از جانب بردگان که دیگر تحمل ادامه وضع را نداشتند و چه از جانب دهقانان آزادپیشه و ران که دائماً با خطر ورشکست شدن و تبدیل به برده روبرو بودند و همچنین انحطاط و فساد بی سابقه در راس هرم اجتماع جامعه ای برده داری را که دیگر بطور عینی نمی توانست پاسخگوی نیاز تکامل جامعه باشد از درون پوساند و متلاشی کرد. در موارد زیادی هجوم قبایل خارجی نظام های برده اری را به آسانی از پای در آورد و منهدم ساخت و بجای آن «صورت بندی اجتماعی- اقتصادی» فیودالیزم را که آن هم بر شالوده ای استثمار و ستم متکی بود منتهی با شیوه و اصولی دیگر مستقر شد. نظام فیودالیزم در شکل کلاسیک خود با زهم به نسبت نظام برده داری قدری پیشرفته تر بود و امکانات تازه ای را برای رشد نیروهای مولد و ترقی اجتماع به وجود آورد.

برده داری قبیله ای و پدرسالاری: برده داری در طی دوران از حیات خود از مراحل چندی گذشته است. مرحله نخست برده داری اشتراکی بود که دردل نظام اشتراکی اولیه هنگامی که هنوز مالکیت اشتراکی وجود داشت پدیدارگشت. در این دوره ' بردگان در تملک عمومی طایفه بودند. برده داری پدرسالاری نیز چیزی شبیه به این بود. برده داری پدرسالاری ' نیز از دوران نظام اشتراکی آغازین پدید آمد و مدت های مدید با مناسبات مزبور و بقایای آن همزیستی داشته است. زیرا در آن زمان تعداد بردگان چندان نبود و کار آنها نیز هنوز اهمیتی نیافته بود. در این دوره بردگی خصلتی نهانی داشت و غالباً زیر نقاب کمک به خویشاوندان و هم قبیله ها پنهان بود. یک اسیر جنگی یا یک عضو تهیدست طایفه خوراک بخور و نمیری از یک ثروتمند قبیله (غالباً رئیس یا جادوگر قبیله) دریافت می کرد و در عوض برده ای واقعی اومی گشت. تکامل مفهوم مالکیت خصوصی برای دارندگان ثروت نه تنها «حق» تملک ارزشهای مادی بلکه «حتی» تملک خود زحمتکشانش را نیز بوجود آورد. افراد تهیدست قبیله یا اسیران جنگی نه تنها در واقع امر بلکه قانوناً نیز برده و جزء مالکیت بلامعارض ارباب خود شدند. دشوارترین و خطرناک ترین کارها به عهده ای برده بود. گرچه وجود بقایای نظام اشتراکی در برخی جهات شدت کار بردگان را تخفیف میداد ولی با وجود این زندگی آنان روز به روز تحمل ناپذیرتری گشت. مالکیت خصوصی همه ای روابط خویشاوندی را بیرحمانه از هم گسست. قتل یک برده ای عضو قبیله و یا فروش او به قبیله دیگر خشم شدید اعضای قبیله را علیه ثروتمندان قبیله برمی انگیزت. در این زمان جنگها تجارت برده و برده ساختن مقروضان و رشکسته منابع اصلی بدست آوردن بردگان جدید بود. این موضوع را با تفاوت های نه چندان چشمگیر می توان در تاریخ کلیه ای نظام های برده داری یافت.

تکامل روابط اجتماعی در نظام برده داری همزمان و متناسب بود با تکامل نیروهای مولد جامعه ' پیشرفت کشاورزی ' گسترش تقسیم اجتماعی کار ' پیشرفت نوب فلزات و جزآن. همه ای اینها نیاز به نیروی انسانی- یعنی برده داشت. عده ای بردگان به شدت روبه افزایش بود ' تضاد میان طبقات اصلی- جامعه برده داران- شدت می یافت ' استثمار بردگان نه تنها نخستین شکل استثمار بلکه زشت ترین نوع آن بود. زحمتکشانش آزاد که در فقر بسر می بردند و در ازای قروض شان پیوسته به برده شدن تهدید می شدند ' وضع شان چندان بهتر از بردگان نبود. برای اینکه بتوان بردگان و «آزادگان» را به اطاعت و کار اجباری واداشت و شورش آنها و قبایل و طوایف مغلوب را فرونشاند و روز به روز بر قلمرواری خود افزود ' یکدستگاه دایمی فشار و سرکوبی مورد نیاز بود ' این دستگاه- دولت- بتدریج بوجود آمد.

نخستین دولت های برده دار در آسیا و آفریقا: نظام های برده داری ابتدا در آسیا و آفریقا پدیدار شدند. پیدایش دولتهای برده دار به معنی پیروزی طرز تولید نظام بردگی بود. اولین دولتهای برده دار در مصر و دره ای فرات و دجله (بین النهرین) پایه عرصه وجود نهادند. آنها عبارت بودند از دولتهای سومری و اکد و بابل و بعد از آن چین و هند و دیگر مناطق آسیا و آفریقا و یونان و روم (در اروپا). دولتهای برده دار در چین و هندوستان ۴ تا ۲ هزار سال پیش از میلاد و در آشور در نیمه ای اول دومین هزاره ای پیش از میلاد پدید آمدند. در همین زمان امپراطوری مقتدر «هیتی» در مرکز آسیای صغیر در حال تشکیل بود. پادشاهی «معینی» که یک دولت عربی باستانی بود ' در پانزدهمین قرن پیش از میلاد در قلمرو یمن کنونی پایه گذاری شد. اورارتو در نخستین هزاره ای پیش از میلاد در ماوراء قفقاز بوجود آمد. اورارتو: کلمه ارمنی است. بنابراین به آن پادشاهی و آن پادشاهی آرات نیز گفته می شود. نام تمدنی در عصر آهن است ' از نقطه نظر گسترده جغرافیائی ' این تمدن در اطراف دریاچه ارومیه ' دریاچه وان و همچنین بر بلندیهای ارمنستان قرار داشته است. مردم اورارتو از نیاکان گرجی ها و ارمنی های استان منطقه بوده اند و در حدود ۸۶۰ سال تا ۶۰۰ سال پیش از میلاد مسیح ' بر این منطقه حکمرانی داشته اند (ویکی پدیا).

حکومت مقتدر خوارزم در ۸ تا ۶ قرن پیش از میلاد در آسیای میانه پدیدار شد و سپس پادشاهی کوشان جانشین آن گردید. پادشاهی ماد که در ۸ قرن پیش از میلاد در بخش غربی سرزمین ایران پا به عرصه ای وجود نهاد ۶ قرن پیش از میلاد جای خود را به دولت پارس داد. در سرزمین کنونی افغانستان در قرن هفتم تا ششم قبل از میلاد؛ دولت برده داریونان باستان در قرن ۸ تا ۶ پیش از میلاد و در روم باستان در قرن ششم پیش از میلاد بوجود آمد. دولتهای برده دار امریکای مرکزی و جنوبی تقریباً ۱۵۰ تا ۲۰۰ سال پیش از هجوم فاتحان اسپانیایی تشکیل شدند (البته تاریخ مذکور شامل دوران «دولت - شهر» های مایا که ظاهراً خیلی پیش از آن تأسیس شدند نمی باشد). در نظام برده داری برای نخستین بار جامعه به طبقات متضاد المنافع تقسیم می شود. نخستین وظیفه دولت برده دار اعمال فشار به منظور بهره کشی دایمی از زحمتکشانشان بود. وظیفه دوم آن گسترش خاک به منظور غلبه بر اقوام و قبایل دیگر و تبدیل آنان به برده و خراجگذار بود.

ظهور «کولون» ها نشانه ای وقوع بحران در شیوه ای تولید برده داری بود. املاک دهقانان کوچک و آزاد جذب املاک بزرگ گشت. املاک بزرگی که در آن از کار برده و واروکولونی استفاده می شد بصورت الگوی املاک فیودالی آینده درآمد. در قرون چهارم و پنجم میلادی در طی آخرین دوره ای امپراطوری روم روابط اقتصادی میان نواحی گوناگون آن به تدریج روبه سستی نهاد و بحران سیاسی امپراطوری شدید تر شد. یکی از مهمترین نشانه های بحران آتی تقسیم امپراطوری روم به امپراطوری غربی و شرقی بود. زمینداران ثروتمند و «کولون» ها و بردگانی که در زمینهای آنها کار می کردند همگان می توانستند نیازهای خود را با محصول املاک مزبور برآورده سازند. اقتصاد خصلتی انفرادی و طبیعی داشت. ولی عناصر شیوه ای تولید فیودالی جدید دورنمای برای شکفتگی آزاد داشت. چون رشد آنها با موانع روابط برده داری حاکم روبرو بود. این عناصر به خودی خود نمی توانست موانع شیوه ای تولید موجود را از میان بردارد. یک دیگرگونی انقلابی برای نابودی صورت بندی برده داری دولت و ساخت اجتماعی آن لازم می آمد. دولت روم پیوسته بر اثر شورش های توده ای به لرزه می آمد. اقدامات انقلابی توده های ملل ممالک مفتوح در تضعیف قدرت امپراطوری روم نقش موثری داشت. ولی این شورش ها قادر به درهم شکستن دولت مزبور نبود. سرانجام ضربات دوجانبه ای قیام ها و حملات قبایل ژرمن و اسلاو موجب سقوط امپراطوری روم غربی و نظام برده داری را فراهم کرد و به تقویت روابط و مناسبات فیودالی تازه کمک کرد. بردگان و کولون ها از قبایل ژرمن و اسلاو که امپراطوری غربی و شرقی (بیزانس) را مورد هجوم قرار دادند پشتیبانی نمودند. زیرا شیوه های که فاتحان برقرار می کردند به بهبود وضع زحمتکشانشان بومی که از همه ای حقوق مدنی محروم بودند می انجامید. ژرمن ها غالباً اراضی و بردگان متعلق به زمینداران بزرگ را مصادره می کردند. گذشته از این شکل بهره کشی از بردگان توسط آنها ملایم تر از رومی ها بود. استقرار شیوه های جماعتی اشتراکی ژرمن ها در آغاز در بهبود وضع زندگی دهقانان آزاد محلی نیز تأثیر کرد. اشکال جدید و رسوم ناشی از نظام جماعتی اشتراکی ژرمن های باستان با عناصر فیودالی که در میان نظام روبه زوال برده داری سربرآورده بود ترکیب شد و این دوجریان درهم ادغام گردید. این امر موجب استقرار سریع مناسبات فیودالی جدید گشت. فاتحان ژرمن از سطح عالی تر تکامل نیروهای مولد در امپراطوری روم سود جستند. آنان به علت کمبود عده ای شان (در مقایسه با اهالی بومی امپراطوری روم) مجبور شدند شکل عمیقاً ریشه دار مالکیت موجود را بپذیرند. در عین حال آنها خون تازه ای به دولت روبه انحطاط روم دادند و توانستند تولید را باز هم گسترش دهند. مالکان بزرگ رومی تدریجاً با اشرافیت ژرمن در آمیخته و طبقه ای حاکم واحدی را پدید آوردند. و نیز اسلاوهای که به بیزانس (روم شرقی) هجوم بردند نیز رشته دولت های با عناصر فیودالیسم بوجود آوردند و بدین گونه به گسترش روابط فیودالی در آنجا کمک کردند.

صورت بندی اجتماعی-اقتصادی یکی از مفاهیم بنیادی ماتریالیسم تاریخی بوده و بیانگر مراحل معین پیشرونده ای تکامل جوامع انسانی است. این مقوله کلید بررسی سنگ بنای درک ماتریالیستی تاریخ است و به کمک آن می توان خصلت قانونمند روندهای تاریخی را درک کرد. در تاریخ بشر بطور عمده پنج فرماسیون اجتماعی- اقتصادی یکی جای دیگری را گرفته است که عبارت انداز: کمون اولیه یا جامعه ای اشتراکی بدوی- برده داری- فیودالیسم- سرمایه داری و سوسیالیسم. صورت بندی اجتماعی- اقتصادی فیودالیسم که در نتیجه ای تلاشی جامعه ای برده داری یا مستقیماً در نتیجه ای زوال و تلاشی کمون اولیه و یا با ویژگیهای مشخص دیگر به وجود آمده و علیرغم تنوع راه های رسیدن به آن تقریباً در کلیه سرزمین های جهان در هر جا با ویژگیهای مشخص خود وجود داشته است. در اروپای غربی این نظام از قرن پنجم و ششم تا قرون هفدهم و هژدهم میلادی و در روسیه و شرق اروپا از قرن نهم تا نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی را در بر می گیرد.

پیدایش فرماسیون فیودالی بمعنای کلاسیک اروپای آن: عوامل این نظام در برطن جامعه برده داری به صورت «کولون» بوجود آمد. کولون ها عبارت بودند از بردگان آزاد شده یا زحمتکشان آزاد و غیر برده که قطعات کوچک زمین را با شرایط معین از مالک زمین (برده داران) می گرفتند و موظف بودند که این زمین را که مالکیت آن با مالک بزرگ بود کشت کنند و سهم بزرگی از محصول را به صورت جنس یا نقد به مالک تسلیم کنند و مقرریهای دیگری رانیز به شکل مالیات و بیگاری تادیه کنند. در اواخر فرماسیون برده داری سازمان کار به این شکل عواید بیشتری را برای برده داران و خواجهگان صاحب زمین تامین می کرد زار عین جدید وابسته به زمین بودند اگر صاحب ملک زمین را می فروخت با همراه زمین زارعی را که روی آن کار می کرد خرید و فروش می شد (فقط در وابستگی بازمین). او دیگر بنده و زرخیز به شمار نمی رفت و جداگانه مثل برده فروخته نمی شد. این نوع جدید زحمتکشان که به زبان رومی کولون نامیده می شدند پیشینیان سرف ها یا رعایای قرون وسطای هستند. با مرور زمان تفاوت بین بردگان آزاد شده و کولون ها و دهقانان آزاد از بین رفت و همه به توده ای وسیع یکدست بنام «رعیت» که در غرب «سرف» نامیده می شد بدل شدند. از اینرو نظام فیودالی را «سرواژ» نیز گفته اند.

«کلمه فیودال ماخوذ از کلمه ای لاتین (feud) و ریشه انگلیسی feod و معادل آن در زبان فرانسوی (فیف- fief) است و معنای آن (زمین اهدای مشروط) است و در قرون وسطی به دارنده ای «فیود» یا «فیف» می گفتند. «اقطاع» در شرق تقریباً مطابق فیودال یا فیف در اروپای غربی گفته شده و در عهد فیودالیته عبارت بود از زمینی که از طرف فیودال یا امیر (سنیور) به «واسال» (تابع) با شرط انجام خدمات نظامی و بعضی تعهدات دیگر تفویض می شد. در عهد حکومت اسلامی معادل این اصطلاح کلمه «اقطاع» در عهد مغولها بجای اقطاع اصطلاح «سیورغال» در اواخر دوره های تیموری و دوره صفوی کلمه ترکی «تیول» جانشین «سیورغال» شد و در ترکیه برای زمیندار بزرگ «آغه» می گویند و در عهد تسلط مغولها بر هند اصطلاح «جاگیر» در پهلوی کلمه «تیول» رواج یافت. فیودالیسم نظام ارباب- رعیتی تیول داری حکومت ملوک الطوائفی و خان خانی نیز نامیده می شود.»

در مرحله فیودالیسم طبقات اساسی عبارت انداز: «دهقانان سرف» (بهره دهان) و «مالکان فیودال» (بهره کشان). اما این ساخت طبقاتی به ظاهر ساده بعلت قشر بندی درونی آن بسیار پیچیده بود. درون طبقات و اقشار و گروه ها سلسله مراتب یا هیرارشی مفصلی وجود داشت. این قشر بندی و سلسله مراتب در جوامع فیودالی اروپای سخت دقیق و منظم بود. مثلاً در میان اشراف یا در میان روحانیون یا در میان اصناف و صاحبان حرف قشر بندیهای منجمد و هرم دقیق و خدشه ناپذیری حاکم بود. زمره ها، اقشار، گروه ها از جهت حقوق و مزایا تفاوتهای بس عظیم داشتند. اشراف منشی و یابالیدن به اصل و نصب

وروابط خونی و خانوادگی و «نجابت و اصالت!» از مشخصات ایدئولوژیک سیاسی و اجتماعی نظام فیودالی بود. تضاد و مبارزه ای شدید بین دو طبقه ای اصلی این فرمسیون منجر به قیام های مهم دهقانی شد که سراسر تاریخ قرون وسطا را انباشته است. عامل انقلابی در این نظام همواره دهقانان و پیشه وران بوده اند. در دوران اخیر این فرمسیون طبقه ای جدیدی طبقه ای بورژوازی نضج می گیرد که حامل مناسبات تولیدی تازه ای مناسبات سرمایه داری است و تضادهای تازه و شدیدی بین فیودال ها و بورژوازی در حال رشد که در آن زمان مترقی بود پدید می شود. فرمسیون فیودالی یک مرحله ای ضرور جامعه انسانی است و پیدایش آن بنوبه ای خود به رشد تولید و نیروهای مولده کمک کرد. رشته ای اساسی تولید در این فرمسیون کشاورزی است کار توده های دهقانی وابسته به زمین که هر یک قطعه زمینی را کشت می کرد و دارای ابزار تولید متعلق به خود بود و تاحدی خود را در پیشرفت زراعت ذینفع می شمرد و توانست موانعی را که در آن عصر در راه رشد نیروهای مولده وجود داشت بر طرف کند. در آغاز این فرمسیون ادوات زراعتی خیش چوبی و آهنی و داس و بیل بود و سپس گاو آهن چرخدار و ادوات زراعتی دندان دار و بعد تدریجاً آسیای بادی و آبی و غیره بوجود آمدند. سطح تولید ترقی کرد محصولات متنوع تر شد دامپروری رشد یافت پیشه وری به تدریج کاملاً از زراعت جدا شد حرفه های جدید پیداشدند در پیشه وری تخصص و در نتیجه بازده کار رشد کرد. آهنگری کشتی رانی و منجمله با کشتی بادبانی و استفاده از نیروی آب چرخ و باد (علاوه بر استفاده از نیروی عضلانی خود انسان) تأثیر مهمی در پیشرفت امور صنعتی کرد. با وجود تمام اینها تکنیک در وضع یکنواخت و در سطح نازل قرار داشت و از پیدایش مانوفکتورها بعد روز به روز بیشتر ظاهر می شد که مناسبات فیودالی تولید پس از چند قرن تکامل دیگر امکانات خود را به پایان رسانیده و تکامل آینده ای تولید در چارچوب تنگ فیودالی ممکن نیست.

روابط تولید فیودالی و مالکیت خصوصی در دوره ای فیودالیزم: ماهیت روابط تولیدی در فیودالیزم بستگی داشت به سطح تکامل نیروهای مولد در آن دوره. برای تعریف جوهر این روابط لازم است در آغاز شکل مالکیت بروسایل تولید و سپس طرز تحقق این مالکیت شویوه ای توزیع محصولات و سرانجام وضع گروه ها و طبقات اجتماعی گوناگون وابسته به آنها و روابط ایشان را در جریان تولید بررسی کنیم. زمین وسیله ای اصلی تولید در طی این عصر - در مالکیت انحصاری ارباب فیودال بود. زمین آزاد متعلق به دهقان - آلو - بسیار اندک بود. فیودالهای بزرگ مالکیت خود را به دو طریق تثبیت می کردند. هنگامی که آلوها تشکیل شد همه ای اراضی به سه مقوله تقسیم گشت: خانه و قطعه ای زمین اطراف آن متعلق به دهقانان بود مزارع متعلق به جماعت (کمون) بود ولی منظمأ برای کشت میان خانوارهای روستای گوناگون تجدید تقسیم می شد. جنگلها مراتع و اراضی دیگر ملک مشترک جماعت محسوب می گشت. در طی تشکیل نظام فیودالی چنین تقسیمی تاحدی حفظ شد. گرچه بیشترین بخش مزارع زیر نظارت مباشران ارباب فیودال قرار داشت. املاک مزبور را ملک اختصاصی یا (Domnial) می گفتند. این نخستین وسیله ای ارباب فیودال برای استفاده از مالکیت انحصاریش بود. وسیله ای دوم که همزمان با اولی وجود داشت و آگذاری قطعات کوچک زمین به دهقانان بود که می توانستند بدون نظارت ارباب کشت کنند. جنگل ها و اراضی دیگر نیز متعلق به ارباب بود؛ ولی دهقانان به عنوان اعضای جماعت بر اراضی مزبور حق استفاده از چراگاه ها و ماهی گیری در رودخانه ها و جزآن را داشتند. در طی قرون متمادی دهقانان بقایای جماعت را به عنوان سازمان اجتماعی متمایزی که از منافع آنها حمایت می کرد حفظ نمودند. برای کشت زمین - موضوع کار - و برداشت محصول نیاز به وسایل کشاورزی و نیز چارپایان بود. همه اینها به ارباب تعلق داشت که به دهقانان اجازه می داد از ابزارها و وسایل و چارپایان اوبه مدت معینی استفاده کنند. بعدها این قسمت از وسایل تولید به تملک دهقانان درآمد.

مناسبات تولیدی در فرم‌اسیون اجتماعی- اقتصادی فیودالی: مناسبات تولیدی جامعه ای فیودالی بر مالکیت ارباب بر زمین و وابستگی شخصی دهقانان به ارباب فیودال یعنی بر مالکیت محدود وی بر رعیت استوار بود. رعیت و سرف دیگر بنده و برده نبود، اختیار جان او در دست مالک نبود و مستقلاً و جداگانه فروخته نمی شد اگر چه همراه زمینی که بفروش می رسید، به مالک جدید منتقل می شد. دهقان مجاز نبود زمین اربابی را ترک کند و مختار به خدمت نزد ارباب دیگر نبود. بنابراین یک وابستگی شخصی به مالک وجود داشت. وابستگی دهقان به فیودال نوعی از اجبار غیر اقتصادی است. دهقان در این نظام دارای سهمی از محصول بود که بخود او تعلق داشت. در این دوران هم مالکیت فیودالی و هم مالکیت انفرادی دهقانی و پیشه‌وری بر ادوات و ابزار تولید، تماماً وجود داشت. بخش مهمی از دهقانان در نظام فیودالیزم دارای افرار کار بودند و از عوامل مختلف تولید کشاورزی یک یا دو یا چند عامل را صاحب بودند. دهقان اقتصاد کوچکی را اداره می کرد ولی چون خود مالک زمین نبود می بایست بر روی نسق (زمینی که متعلق به ارباب فیودال بود) کار کند و به این ترتیب مالک می توانست به عنوان بهره مالکانه ثمره ای کار دهقان را به سود خود ضبط کند. بهره ای مالکانه یا بهره ای اربابی، محصول اضافی رعیت بود که تسلیم ارباب می شد. بطور کلی سه نوع بهره ای مالکانه وجود داشت که در مراحل مختلف نظام فیودالی کم و بیش در جنب یکدیگر وجود داشتند یکی کار بهره یا بیگاری، دوم بهره ای جنسی و سوم بهره ای نقدی. اما در هر یک از مراحل مختلف تکامل جامعه ای فئودالی، یکی از این اشکال یاد شده، تفوق یافته است.

نظام ارباب رعیتی در شرق از لحاظ منشا و نحوه ای تکامل، یعنی از دید مقوله ای تاریخی، و چه از لحاظ طرز عمل و رسوم جاری، یعنی از دید مقوله ای منطقی دارای ویژگی‌های بوده که در فیودالیزم کلاسیک اروپایی دیده نمی شود. در این نظام در کنار مالکیت اربابی، مالکیت دهقانی نیز وجود داشت، مالکیت دولتی (خالصه) و مالکیت نهاد های مذهبی (موقوفه) نقش بسزای دارا بود. غارت رعیت از طریق بهره ای جنسی و بهره ای نقدی و بر اساس رسم مزارعه و عوامل چند گانه ای زراعی صورت می گرفت. رعایا بشکل کلاسیک غربی وابسته به زمین نبودند ولی بعلت مقروض بودن دائمی از نظر اقتصادی به مالک وابسته می شدند. قانون اقتصاد در این فرم‌اسیون عبارت است از تولید محصول اضافی برای تأمین نیازمندی های ارباب فیودال، با محتوی استثمار رعیای و وابسته، بر مبنای مالکیت ارباب بر زمین و مالکیت محدود وی بر رعایا از طریق کار بهره یا بیگاری، بهره ای جنسی و بهره ای نقدی و انواع دیگر عوارض و مالیات ها و سپورسات. در این فرمول بندی قانون اساسی اقتصاد فیودالی، هم هدف بیان شده هم ماهیت بهره کشی و شالوده ای آن روشن شده و هم شیوه های استثمار معرفی شده است.

«شاخصهای شیوه تولید فیودالی: اقتصاد طبیعی (تولید به منظور مصرف نه بمنظور مبادله) زمین به عنوان عامل اصلی تولید، پایه اساسی تولید فیودالی است و بازده محصولات کشاورزی به سبب سطح نازل فن کشاورزی بسیار پایین است، تکنیک در وضع نازل و یکنواختی قرارداد دهقان سرف (رعیت) به فیودال و زمین وابستگی دارد که شکلی از اجبار غیر اقتصادی است.»

خصیصه ای نظام فیودالی در شکل کلاسیک (اروپایی) آن فقدان یک حکومت مرکزی مقتدر و تجزیه و پراکندگی سیاسی است. بعبارت دیگر دولت فیودالی انجمنی از فیودال ها است. در راس این هیرارشلی فیودالی شاه جای داشت که فیودال بزرگ محسوب می شد. پاهین تراز اوسنیورهای بزرگ (زمینداران بزرگ) قرارداد داشتند که صاحب املاک وسیعی بودند. پاهین تراز سنیورهای بزرگ، سنیورهای درجه دوم و آخر از همه و اسالها (تابعین) قرارداد داشتند. هر یک از اعضای این «هیرارشی» نسبت بمقام بالاتر «واسال» و نسبت بمقام پاهین «سنیور» (ارباب بای ملک، خان یا فیودال) نامیده می شد. در دولت

فیودالی زمینداری منشا قدرت سیاسی است؛ ولی در نتیجه ای تکامل تولید و مناسبات تولیدی و تشدید نبردهای طبقاتی گرایش به سوی وحدت سیاسی و تمرکز دولتی پدید می شود و کم کم تقویت می گردد. دولت که در نظام فیودالیزم به شکل سلطنت است در نبرد علیه دهقانان یارارباب مالک بوده و فقط در اواخر نظام فیودالی است که سلطنت مطلقه با دستیاری بورژوازی علیه فیودالهای که مخالف تمرکز دولتی بودند عمل کرده است. طبقه استثمارگر جدید از این نهاد کهنه ای رو بنبانی برای استقرار سلطه ای خود و بسط شکل دیگری از استثمار سود جسته است. موسسات دینی و مذهبی (کلیسا، مسجد، کنشت، معبد و...) در جامعه ای فیودالی نقش عظیمی داشتند. موسسات مذهبی عبادت گاه ها و خدام و مذهب اوقاف فراوان و املاک وسیعی در اختیار داشتند و با دولت فیودالی و اشراف فیودال از جهت ثروت و نفوذ پهلومی زدند و بسا که آنها را زیرنگین خویش داشتند. ایدئولوژی دینی و مذهبی شکل مسلط در فرماسیون اجتماعی- اقتصادی فیودالیزم بوده است. این ایدئولوژی انواع دیگر آگاهی اجتماعی مانند فلسفه و هنر و اخلاق و حقوق را تابع خود ساخته بود. در نظام فیودالی مناسبات اجتماعی فرهنگی ایدئولوژی (دین و مذهب) نظام قضایی و حقوقی جامعه دارای سرشت فیودالی اند. وظیفه ای تمام عوامل معنوی رو بنبانی توجیه الاهیات و خدمت به روحانیون و ایدئولوژی دینی و مذهبی خدمت به شیوه ای تولید حاکم بود. در شکل کلاسیک نظام فئودالی دین و مذهب در خدمت فیودالیزم بود و آن را جوادانی مقدر و مقدس معرفی می کرد. بهمین جهت در نقطه ای مقابل نیز جنبش های دهقانی و خلقی و حق طلبانه در آن دوران رنگ مذهبی و عرفانی بخود می گرفت. بسیاری از جنگهای دهقانی اروپا و قیام های بزرگ حق طلبانه سرف ها علیه فئودال ها سیمای مذهبی داشت. کلیسا در اروپا و در جهان کاتولیک بویژه بیک نهاد رو بنبانی عمده برای زیر نظر گرفتن حیات اجتماع و تأثیر بر آن بدل شد. کلیسا در عین حال بزرگ ترین مالک و مظهر فیودالیزم و قدرت قاهر و سرکوب کننده بشمار میرفت و دارای تشکیلات مقتدر (علنی و مخفی) متمرکز و منضبط بود و از بکار بردن هیچ وسیله ای خونین خشن و کثیف- در عین حال تظاهر به «رافت و ترحم و طهارت» علیه توده های خلق و روشنفکران مخالف برای حفظ سیطره ای خویش و دفاع از حکومت فیودالی روی گردان نبود. کلیسا بر فرهنگ مکتوب و بر امر آموزش و تربیت انحصار مطلق و بی رقیب داشت. در فرماسیون اجتماعی - اقتصادی فیوالیزم سیطره ای خفقان انگیز کلیسا و نقش منفی تبحر فکری ناشی از دگمهای جامد دینی و مذهبی و ترور عقیدتی خاصاً در دوران انگیزاسیون از نمونه های بارز آن است. در این دوران اکثر مخالفین «بجرم» ارتداد، شرک، جادوگری، به شکل فجیعی بقتل رسیدند و قبل از کشتن آنها برای اعتراف گیری شکنجه های سبعانه و غیر انسانی را بر آنها اعمال می کردند. نه تنها در قرون وسطی که در همین عصر و زمان و شرایط خصوصاً دولتها و طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور و گروه های ارتجاعی اسلامی (در کشورهای نیمه فئودالی و نیمه مستعمره و پانامیه فیودالی و مستعمره) از جمله در کشورهای اسلامی و علی الخصوص در کشورهای که دولتهای تئوکراتیک در قدرت اند مانند ایران، عربستان سعودی، پاکستان، افغانستان و کشورهای دیگر با اتکاء بر حربه دین و مذهب نوعی انگیزاسیون (تفتیش عقاید) برقرار بوده و از آن علیه افراد و گروه های از روشنفکران انقلابی پرولتری که بخاطر سرنگونی حاکمیت نظام ارتجاعی استثمارگر و مستمگرو ضد خلق و میهن و قطع سلطه غارتگرانه امپریالیسم مبارزه می کنند کار گرفته و آن هارا «بجرم» عقاید سیاسی و فعالیتهای مبارزاتی شان تکفیر کرده و مهر ارتداد بر آنها حک کرده و آن هارا «مباح الدم» و «مفسد فی الارض» شمرده و بعد از شکنجه های سبعانه بقتل می رسانند. همچنین در سایر کشورهای تحت سلطه امپریالیسم طبقه بورژوازی با تبنانی با نیمه فیودالیزم از دین و مذهب علیه پویای علم و فرهنگ مترقی و بر ضد اندیشه های انقلابی پرولتری در جامعه استفاده می کنند.

در ممالک باستانی خاور زمین مدت ها مناسبات فیودالی با بقایای دوران های پیشین در آمیخته بود و بردگی خانگی و بقایای مناسبات عشیره ای و پدشاهی و ویژگی های تحول شرق باستان

مهر خود را بر آن گذاشته بود. مالکیت دولتی بر زمین و مالکیت شاهان و خانواده های آنها قسمت مهمی از زمین هارا در بر می گرفت. آبیاری مصنوعی و قنات و شبکه های آبیاری و لزوم حفاظت و نگهداری آنها و تعلق آن ها به دولت و اشراف و نقش خاص دولت در این جوامع و ویژگی های متعددی را موجب می شد. بطور کلی جوامع شرق باستان راه ویژه ای را پیموده اند. و رسیدن به طبقات اساسی (« مالک بزرگ» و «رعیت») در آن ها دارای مشخصات و خصوصیتی است. در کشورهای شرقی اکثراً دهقانان وابستگی به شکل کلاسیک به زمین نداشتند و بیشتر قروض آنان به مالک دهقان را از نظر اقتصادی- نه قانوناً بلکه عملاً و ماهیتاً - وابسته می کرد.

بهره ای فیودالی بمنزله ای شکل تحقق مالکیت زمین: محصول اضافی که مختص ارباب بود عبارت بود از آنچه به بهره ای فیودالی مشهور است یک شکل تحقق مالکیت انحصاری ارباب فیودال بر زمین. هدف عینی سراسر جریان تولید در دوره ای فیودالیزم عبارت بود از دریافت بهره یا مال الاجاره (Rent). این گرایش به نیازهای شخصی ارباب خانواده و خدمه اش محدود می گشت. ارباب به ارضای نیازهای دهقانان (و پیشه وران) صرفاً بمنزله ای وسیله ای برای حفظ ملک خود نگاه می کرد. در تمام جوامع بشری از زمانی که طبقات بوجود آمدند چه در دوران برده داری دوران فیودالیزم و دوران سرمایه داری؛ در حقیقت طبقات ارتجعی مالک ثروت و سرمایه به توده های خلق که فاقد مالکیت خصوصی و وسایل تولید بودند و هستند بحیث برده به آنها نگاه می کرده اند و می کنند. بعبارت دیگر ظهور طبقات و جوامع طبقاتی ظهور دوران اسارت و بردگی انسان زحمتکش بوده است. در هر دوران فقط شکل بردگی تغییر کرده است و ارزش انسان زحمتکش در نزد مالکان ثروت و قدرت همین است که ارزش اضافی تولید کنند تا هستی مادی آنها و زندگی شان تامین شده و موقعیت طبقاتی آنها تداوم یابد. فقط مقدار بخور و نمیری به آنها می دهند تا توان بدنی برای باز تولید ارزش اضافی و زیاد کردن ثروت آنها را داشته باشند). ملک موروثی فیودالی سازمانی بود که طبقه ای حاکم آن را به خاطر بهره ای آن در اختیار خود گرفته بود. نرخ های بهره یا مال الاجاره فقط بموجب نیازهای طبیعی ارباب و دهقان تعیین نمی شد غالباً ارباب هر چیزی را که دهقانان تولید می کردند تصاحب می کرد و برای آنها فقط نان بخور و نمیری باقی می گذاشت. نرخ بهره به اوضاع و احوال تاریخی معین و در درجه ای اول به رابطه ای میان طبقه ای مالکان فیودال و طبقه ای تولید کنندگان مستقیم بستگی داشت. میزان و اشکال بهره در نواحی جغرافیای و در ادوار گوناگون متفاوت بود.

اشکال بهره مالکانه ای فیودالی: بهره ای مالکانه ای فیودالی (مال الاجاره زمین) در دورانهای مختلف دچار تغییراتی شدند. در آغاز دهقان مجبور بود بیشتر زمان کار خود را در مزارع ارباب کار کند. این را به اصطلاح بهره ای کاری یا بیگاری می گویند. گذشته از این دهقانان در ساختن استحکامات در حمل و نقل محصول برای ارباب و در حرفه های گوناگون شرکت داشتند. افزایش بازدهی دهقان برای ارباب سومند تر ساخت که مرکز ثقل تولید را مستقیماً به مزرعه ای دهقان منتقل کند. در این صورت بهره بصورت جنسی پرداخت می شد. این مرحله مرحله ای دوم تکامل بهره ای مالکانه فیودالی بود. دهقان بهره را اساساً در ازای استفاده از زمین و وسایل تولیدی که از ارباب فیودال می گرفت پرداخت می کرد. این را به اصطلاح مالیات زمین می خوانند. در ازای استفاده از چراگاه و اراضی دیگری که سابقاً متعلق به جماعت بود و بعد ارباب آن را تصاحب کرده بود نیز عوارضی دریافت می شد. در طی دوره ای متقدم قرون وسطی مالیات زمین عمومی ترین شکل بهره بود و به ندرت به صورت جنسی پرداخت می شد.

اجبار غیر اقتصادی و وابستگی شخصی حقوقی و اداری: مالیات زمین شامل بخش بزرگ بهره ای جنسی و سپس نقدی بود. عوارض و مالیات دیگری نیز وجود داشت و عبارت بود از پرداخت های که

مربوط بود به وابستگی شخصی و نیز جرایم حقوقی و اداری. پرداخت نوع اول (وابستگی شخصی) مثلاً در فرانسه می توانست عبارت باشد از مالیات سرانه بر حسب تعداد نفرات در خانواده دهقان. در برخی نواحی هنگامی که دهقانی ازدواج می کرد، ولی نعمت یا سزارین اومی توانست «حق شب اول» مطالبه کند. بعدها این رسم (ننگین و منافی شرافت و اخلاق انسانی) به خراج نقدی یا جنسی تبدیل شد. چون دهقان شخصاً وابسته به ارباب خود بود، مالیات برارث خود را نیز باید به او پرداخت می کرد. سرانجام ارباب مالیات و عوارض دیگری به دهقان خود بسته بود (معمولاً بر حسب هو او و هوس خود) که با آنها اجازه دهد ازدواج کنند محل سکونت خود را تغییر دهند، ملک خود را به شخص دیگر واگذار کنند و جز آن در نظام فرانک و وابستگی شخصی دهقان هنگامی برقرار شد که مالکان بزرگ اراضی دهقانان و جماعت را تصاحب نمودند. «آزادگان» خانه خراب و تهی دست مجبور شدند خود را تحت حمایت همسایگان نیرومند خود قرار دهند تا زندگی و بقای ملک خود را در زمان جنگ و حملات دائمی ارباب های دیگر حفظ کنند. منشا این نوع «حمایت» امپراطوری روم بود.

تئوری فرماسیون های اجتماعی- اقتصادی یک دست آورد اساسی ماتریالیسم تاریخی است. کارل مارکس بررسی پژوهشهای عمیق خود را بطور عمده بر همین شکل کلاسیک تحول فرماسیون های اجتماعی- اقتصادی استوار کرده است. مارکس در بررسی ویژگی گذار از جامعه ای اولیه به جامعه ای طبقاتی و ویژگی های هر یک از سه فرماسیون متکی بر استثمار و طبقات متخاصم اشکال مختلف و نحوه های گوناگون تحولات مالکیت را مورد مطالعه و تحقیق قرار داده و قانونمندیهای عام را در هر یک از حالات خاص کشف کرده و توضیح داده است. طی برخی از این بررسی ها است که مارکس بر مبنای چگونگی سیر شکل گیری و تکامل فیودالیزم در شرق که متفاوت از شکل کلاسیک آن در اروپای غربی است و همچنین مسئله مالکیت ارضی و مشخصات و خصوصیات روابط طبقاتی (رابطه بین « مالک بزرگ» و «رعیت») و مسایل دیگر در شرق بجای مقوله ای صورت بندی اجتماعی - اقتصادی «فیودالیزم» « شیوه ای تولید آسیای» را برای نظام زمینداری خاور زمین بکار برده است. مارکس همچنین در بررسی های ژرف خویش برای تحول مالکیت جمعی قبیله ای به اشکال دیگر مالکیت چهار جهت عمده را تشخیص داده که عبارت اند از: شکل آسیای، شکل اسلاوی، شکل ژرمنی و شکل کلاسیک یونان و روم. در دوره ای معینی از این بررسی ها مارکس اشارات و توضیحات متعددی پیرامون ویژگی های ساخت اجتماعی- اقتصادی مشخص در شرق باستان را مطرح می کند. «از آنجاییکه جهت عمومی تحول تاریخ بشری یکسان و قوانین اساسی حاکم بر آن واحدند. در عین حال اشکال تکامل و انحلال و تبدیل صورت بندی ها و نحوه ای در هم آمیختگی آن ها گوناگون و با درجات مختلف متفاوت است و در مناطق و سرزمین های مختلف جهان بطور عمده در اساس مشترک است و در عین حال دارای ویژگی های نیز در هر جا بوده است».

مارکس بر شالوده ای تحقیقات موجود آن زمان تفاوت های که بین رژیم های برده داری کلاسیک یونان و روم و نیز فیودالیسم اروپایی موجود است خاطر نشان کرده است و یک رشته از مشخصات و ویژگی های مربوط به «شیوه تولید آسیای» آنچنان که مارکس توضیحات داده و به آنها اشاره کرده است چنین اند:

اول: وجود یک کمونته یا «ویس» (کلمه «ویس» در فارسی قدیم بمعنای دهکده مشترک و در اوستا بمعنای ده و قریه طایفه و قبیله) کشاورزی روستایی که از کمون ها یا ویس های اولیه متمایز است ولی مانند کمون های جامعه ای اشتراکی بدوی با بازده ای نازل کار همراه است.

دوم: وجود دولت همان طور که می دانیم یک نهاد روبنای است و وابسته به جوامع منقسم به طبقات. در «شیوه ای تولید آسیای» تشکیل دولت و وابسته است به وجود طبقات اجتماعی و قشر های برتر و پست

تر؛ طبقه ای اجتماعی برتر از جمع کمونیت‌های کشاورزی یا ویس روستای (دهکده‌های طایفه ای) باج و خراج، سیورسات و عوارض اجباری می‌گیرد و بدین طریق یک استثمار اقتصاد گروهی برقرار می‌کند.

توضیح: قراریکه مارکس از وجود طبقات اجتماعی و طبقه اجتماعی برتر (همان مالکان ارضی) و ویس روستای (نیروی مولد) صحبت دارد که همان دوطبقه متضاد مالک ارضی و دهقان است. در فرماسیون فیودالیزم در اروپا نیز عمدتاً دوطبقه اجتماعی متضاد (مالکان ارضی) و دهقانان سرف بوده‌اند. قرارتعریف: نیروهای مولد و مناسبات تولیدی مجموعاً «شیوه تولید» را تشکیل می‌دهند. این دو مقوله ای اساسی علم ماتریالیسم تاریخی است. اینها ستون‌های اصلی در درک مادی تاریخ و در برداشت مارکسیستی از تحول جامعه است. در اینجا به لحاظ ماهوی تفاوت اساسی به نظر نمی‌رسد. زیرا شیوه تولید دویخس دارد. ۱- روابط و مناسبات تولیدی که عبارت انداز: شکل مالکیت و وسایل تولید، موقعیت طبقات و گروه‌های اجتماعی در جامعه و روابط و مناسبات آنها باهم و اشکال توزیع ثروت. ۲- نیروهای مولد: افراد انسانی با تجارب و مهارت برای کار (تولید) و وسایل تولید.}

سوم: فقدان مالکیت خصوصی بر زمین. بر روی قطعات معین زمین مالکیت دوگانه وجود داشت، هم مالکیت «کاخ» (دربار) یعنی رئیس دولت و هم مالکیت کمونوتی یعنی اجتماع اشتراکی روستای.

لیکن «مارکس در پژوهش‌های بعدی خود خاطر نشان می‌کند که کشتگران بنگال پیش از سال ۱۷۹۳ دارای حق موروثی بر زمین شان بودند. همچنین مارکس در مقاله سیاست ارضی دولت بریتانیا در روزنامه نیویورک دیلی تریبون (سوم اپریل ۱۸۵۶) می‌نویسد: زمین همواره در هندوستان به دولت تعلق نداشته و بخش اعظم آن همانند انگلستان ملک خصوصی بشمار می‌آمده است. بومیان هند بعضاً (تا ۶۰۰ تا ۷۰۰ سال) مالک بلامنازع املاک شان بوده‌اند و دولت صرف در نفاطی که در تملک افراد نبوده است می‌توانسته به اعوان و کارگزارانش املاکی ببخشد. همین طور در بیشه‌های شمال هند نیز وضع بهمین منوال بود و بر آن زمین‌ها حق مالکیت خصوصی برقرار بوده است (نقل از: کتاب مالکیت ارضی و شیوه‌های بهره‌برداری). از جهت دیگر تاریخ کشورهای شرقی خاصاً در قاره آسیا غیر از هند نیز نشان می‌دهد که مس‌له ارضی به مرور زمان دچار تغییراتی شده و شاه بخش‌های ازار ارضی را بین حامیان اش توزیع کرده و دولت یا پادشاه همیشه تنها مالک زمین نبوده بلکه زمینداران بزرگ دیگری هم در کنار آن وجود داشته‌اند یعنی مالکیت خصوصی به سطح مالکان ارضی بزرگ و متوسط و کوچک وجود داشته است. از جانبی هم تحلیل‌ها و نظریه‌های مارکس و انگلس درباره مس‌له مالکیت ارضی در شرق بر اساس تحقیقات و دیدگاه‌های اقتصاددانان کلاسیک بورژوازی مانند جونز، میل و آدام سمت صورت گرفته است.

یکی از متفکرین بورژوازی (داکتر عباس ولی) زیر عنوان «تناقض‌های مفهوم «شیوه تولید آسیایی» درباره نظر مارکس مبنی بر «فقدان مالکیت خصوصی بر زمین» در آسیا چنین توضیح می‌نماید: «از نظر مارکس «شیوه ای تولید آسیایی» نشانگر ساختار اقتصادی جامعه ای عمدتاً کشاورزی است که از ترکیب مالکیت ارضی و حاکمیت سیاسی در کالبد یک حکومت متمرکز به وجود می‌آید. دولت آسیایی به خاطر سمت دوگانه ای خود در مقام مالک- حاکم مازاد اقتصاد تولیدکنندگان مستقیم رابه صورت مالیات- بهره مالکانه تصاحب می‌کند. از اینرو روابط تصرف (استثمار) مستلزم روابط طبقاتی نیست، بلکه ناشی از اعمال فشار سیاسی محض از جانب دولت است، امری که در کل مبنای شیوه ای تولید است. دولت آسیایی باز تولید اقتصاد را تأمین و تضمین می‌کند و در عین حال اساساً مستقل از روابط اقتصادی باقی می‌ماند. فقدان نهاد مالکیت خصوصی بر زمین و طبقه ای مالک مستقل از دولت و ویژگی‌های معرف این مفهوم و تفسیرهای گوناگون آن در نظریه ای مارکسیستی است.»

درحالیکه برخلاف نظرفوق مارکس در این بحث صحبت از «جامعه طبقاتی و طبقه اجتماعی برتر از جمع کمونیه های کشاورزی یا ویس روستای دارد که باج و خراج سیورسات و عوارض اجباری می گیرد...» دارد.

چهارم: خصلت استبدادی و خود کامه ای قدرت دولتی که پایه ای آن را حق مالکیت سلطان مستبد بر زمین (اگرچه مشترک) تشکیل می داد. اما این حق در «شیوه ای تولید آسیای» فاقد خصلت شخصی بود و خصلت مقامی و عملی داشت. یعنی نه حق سلطان بلکه حق هر شخصی که سلطان بود و عمل ویژه او را انجام می داد شمرده می شد. بعلاوه خود کامگی و قدرت متمرکز مستبد بر وظایف معین سلطان و نزدیکان او در تشکیلات جامعه و نقش ویژه ای که به علل خاص اقلیمی و جمعیتی داشته اند متکی بوده است.

(تذکر: دسیوتیسم (استبداد) خشن و خونین در شرق را عمدتاً ناشی از تسلط سلطان بر سیستم آبیاری و املاک وسیع آن - استبداد سلطنتی - می دانند).

پنجم: اگر هم بردگان در این شیوه ای تولید وجود داشتند نقش اساسی و قاطع را در تولید اجتماع ایفا نمی کردند این نقش بعهده ای دهقانان کمونته ها (ویس ها - اجتماعات همیار) بود.

ششم: تضاد اساسی طبقاتی در این شیوه ای تولید بین کمونته های روستای از یک سو و طبقه ای برتر منجمله سلطان از سوی دیگر بوده است. {تذکر: این طبقه «برتر» بشمول پادشاه همان طبقه زمیندار بزرگ (فیودال) است که طبقه کشتگرز حمتکش و بی چیز را استثمار و ستم می کند}.

مارکس می گوید: «داکتر برنیه طبیب دربار اورنگزیب در هند (که بین سالهای ۱۶۵۸ - ۱۷۰۷ میلادی حکومت کرد) بدرستی این واقعیت را متذکر می شود که در شرق مالکیت خصوصی بر زمین اساس تمام پدیده هائیس است مورد توجه قرار داده و به عنوان مثال ترکیه ایران و هندوستان را متذکر می شود. مارکس به انگلس می گوید: نبودن مالکیت خصوصی «کلید واقعی بهشت شرق» است. انگلس به جواب می نویسد که عدم وجود مالکیت بر زمین «درواقع کلید تمامی شرق است» و «راز تاریخ سیاسی و مذهبی (شرق) نیز در همین مسأله است». انگلس نظر دارد که: «یک حکومت نمونه و اشرقی هیچ گاهی بیشتر از سه شاخه نداشته است: اداره مالیه اداره غارت در داخل کشور - اداره جنگ اداره غارت در داخل و خارج - اداره اموال عمومی اداره تدارک برای تولید و بازتولید. اینها هستند ویژگی های شیوه ای تولید آسیای». سپس انگلس این پرسش اساسی را مطرح می کند که چگونه است که شرقی ها به مالکیت زمین «حتی بشکل فیودالی اش نرسیدند؟». او خود به چند عامل اشاره می کند: به شرایط اقلیمی جنس خاک و بعلاوه وجود صحراهای گسترده و درچنین وضعیتی «آبیاری مصنوعی» شرط مقدماتی کشاورزی می شود. از علمای اقتصاد کلاسیک آدام اسمیت ریچارد جونز جیمز میل و جان استوارت میل از «نظام آسیای» مالکیت ارضی و یا استبداد شرقی سخن می گویند آنها به تاسیسات عظیم اداری برای بهره برداری از آب رودخانه ها و به طور کلی سیستم آبیاری مصنوعی در چین هند و مصر قدیم اشاره می کنند. آدام اسمیت به خاطر این خصوصیات نظام اجتماعی و اقتصادی این جوامع را متمایز از نظام فیودالی غرب می دانست. مارکس با مطالعه آثار این دانشمندان دریافته است که مقدماتی کتاب سرمایه نقد اقتصاد سیاسی و چند مقاله ای که درباره چین و هند در روزنامه نیویورک تریبون در سال ۱۸۵۳ نوشت؛ اصطلاح «شیوه تولید آسیای» را به کار برد. «برای مارکس جوهر اصلی «شیوه تولید آسیای» در فقدان مالکیت بر زمین است. به خاطر وجود اراضی خشک و کم آب ایجاد شبکه های عظیم آبیاری و اداره امور آنها که به دست دولت انجام می گیرد. در واقع اجرای عملیات عظیم اقتصادی و عمومی دولت است که حاکمیت سیاسی خود را به شکل «استبداد شرقی» اعمال می کند». باید تذکر داد که در نظامهای فیودالی در غرب که قدرت سیاسی بین فیودالان تقسیم شده بود و هر فیودال

فرمانروای محل خود بود رعایای تحت حاکمیت شان رابه شدت استثمار کرده و ستم و استبداد بر آنها اعمال می کردند.

در مورد این نظر که می گوید : در جوامع فیودالی در اروپا بقایای طایفه و قبیله مالکیت ویسی (دهکده مشترک طایفه ای) اراضی مشاع و همچنین املاک نهادهای مذهبی جود نداشته است؛ مارکس در جلد اول «سرمایه» می نویسد: «... در نتیجه ای رفورماسیون صده ای شانزدهم و آثار متعاقب آن یعنی زدی عظیم املاک کلیسای پروسه خلع ید قهرآمیز توده ای مردم مشوق هولناک تازه ای یافت. کلیسای کاتولیک بهنگام رفورماسیون مالک فیودال قسمت بزرگی از زمین های انگلستان بود... مالکیت ویسی که بکلی بامالکیت دولتی مذکور در فوق متفاوت است- یک بنیاد ژرمنی بود که تحت پوشش فیودالی بزندگی خود ادامه می داد... «سرف.م. ایدن» هنگامیکه خود خواستار تصویب «سند پارلمانی عامی» برای افراز اراضی مشاع می گردد و لذا می پذیرد که برای تبدیل این اراضی به مالکیت خصوصی یک کودتای پارلمانی ضروری است... انسان بیادرم باستان می افتد. «توانگران بزرگترین بخش زمین های مشاع را متصرف شده بودند... آنان برای انجام امور کشاورزی و دامداری بردگان را مورد استفاده قرار دادند زیرا امکان داشت که افراد آزاد را برای خدمت سربازی فراخوانند (بردگان از خدمت سربازی معاف بودند)... سلتهای (*) اسکاتلند علیا از طوایفی ترکیب می شدند که هر کدام مالک زمینهای بودند که در آن استقرار یافته بودند. نماینده ای طایفه رعیس یا «بزرگ مرد» آن فقط مالک اسمی این زمینها بود همچنان که ملکه انگلستان مالک اسمی تمام اراضی کشور است (تاریخ ۱۸۶۰ میلادی).

{(*)}- تیره ای از اقوام هند و آریای که دوران های ماقبل تاریخ بتدریج در مرکز اروپا و سپس در فرانسه، اسپانیا، انگلستان و ایرلند مستقر گردیدند. و رفته رفته بوسیله فاتحین رومی و ژرمنی مستحیل شدند. در برخی نواحی اروپا از جمله در ایالت برتانی فرانسه، در ایالت انگلیسی گال و در ایرلند هنوز زبان و عادات قوم مزبور باقی است.}

مارکس همچنین می نویسد: «... دوشس در عنایت نجیبانه ای خویش چنان پیش رفت که هر آکر زمین واگذار شده را بطور متوسط از قرار هر آکر ۲ شیلینگ و ۶ پنس بهره ای مالکانه به افراد طایفه ای که قرنهاي متمادی خون خود را برای خانواده ای وی ریخته بودند اجاره داد. وی سرتاسر زمینهای غارت شده طایفه رابه ۲۹ گوسفند داری تقسیم نمود...»

مارکس و انگلس بابر شمردن برخی از ویژگی های جوامع شرقی بجای اصطلاح فیودالیزم «شیوه ای تولید آسیای» را ترجیح داده اند. و از نظر مارکس و انگلس نیز مسیر تکاملی شرق با غرب یکسان نبوده و تکامل تاریخی جوامع شرقی از الگوی تکامل جوامع غربی تبعیت نکرده است. لیکن دیگر رهبران بزرگ پرولتاریای جهان چنین نظر دارند: «لنین می گوید... و این همان دولت فیودالی بود که برای مثال در روسیه یا در کشورهای کاملاً عقب افتاده آسیای (جایی که فیودالیزم تا به امروز متداول است) شکلش فرق می کرد» همچنین لنین می گوید: «... بعد از شکل برده داری مرحله ای تاریخی دیگری بنام فیودالیزم آغاز گشت. در اکثریت قریب به اتفاق کشورها برده داری در دوره ای تکاملی خویش به سرواژه تبدیل شد. در این هنگام جامعه اساساً به مالکان فیودال و زارعان سرف تقسیم شد (متن سخنرانی لنین درباره دولت در ۱۱ ژوئیه سال ۱۹۱۹ در دانشگاه اسوردلف). استالین از فیودالیزم در شرق یاد کرده و ماعتسه دون از فیودالیزم در چین کهن صحبت دارد.» طی سالیان متمادی به این طرف پژوهشگران در کشورهای مختلف از جمله در اتحاد شوروی تحت رهبری استالین صحبت از تفاوت های بین فیودالیزم اروپایی و آسیای و ویژگی های فیودالیزم در شرق و شکل آسیای فیودالیزم داشته اند. و انگلس در انتی دورینگ صحبت از نظام تولیدی «شبه فیودالی» در شرق دارد. وقتی مارکس

وانگلس منحصرأبرای غرب(اروپا)از فرماسیون اقتصادی-اجتماعی فیودالیزم استفاده می کنند و برای شرق «شیوه تولید آسیای» را ترجیح می دهند؛ از این نظر استنباط می شود که در قاره آفریقا و بخشهای از امریکای لاتین نیز همین اصطلاح را مدنظر داشته اند. همچنین سیر تکوین فیودالیزم حتی بین اروپای غربی و اروپای شرقی کاملاً یکسان نبوده و دارای تفاوت‌های است و مارکس در شرق اروپا از «شکل اسلوی مالکیت زمین» نیز یاد می کند.

مارکس همچنین در مقاله «حاکمیت بریتانیا بر هندوستان» و «نتایج آتی حاکمیت بریتانیا بر هندوستان» چنین نظر دارد: «ضرورت حیاتی صرفه جویی و مصرف اشتراکی آب» در جوامع شرقی برای مثال در هندوستان که صحراهای وسیع و لم یزرع دارد و به علاوه وجود «تمدن نازل و سرزمین وسیع» باعث شد که یک «عملکرد اقتصادی» بر حکومت های آسیای تحمیل شود. این واقعیت که آبیاری مصنوعی «اساس کشاورزی شرق را تشکیل می دهد» در عین حال به مقداری توضیح دهنده این واقعیت مکرر تاریخی هم هست که «یک جنگ مخرب می تواند سرزمینی را برای قرن ها عاری از سکنه کرده و تمام تمدن آن را از بین ببرد». مارکس و انگلس بگونه مختصر به عوامل ویرانگر در کشور هند اشاره می کنند که از سیر تکامل تاریخی آن عقب می ماند. این عوامل ویرانگر متذکره با عوامل دیگر از جمله قتل عام‌های وحشیانه چه در هندوچه در دیگر کشورهای آسیای نیز در طی قرن‌ها بار بار اتفاق افتاده و مهاجمان غارتگر و وحشی بخش اعظم دست آوردهای مادی و معنوی و نفوس و تمدن چند صد ساله ملل مختلف را در شرق (خاصاً آسیا) به نابودی کشانده اند. در حالیکه کشورهای اروپایی (خاصاً اروپای غربی) نه اینکه با عوامل ویرانگر با چنین سطحی که در شرق اتفاق افتاده است مواجه نبوده اند که خود با غارت استعماری ثروتهای خلقهای کشورهای آسیا آفریقا و امریکای شمالی و جنوبی استرالیا و نیوزیلند توانستند به رشد و ترقی صنعتی رسیده و به مرحله سرمایه داری داخل شده و بابرتری اسلحه و سرمایه های هنگفت که از غارت ملل دیگر بدست آوردند سلطه استعماری خود را به شکل کهن بر خلقهای این قاره ها تحمیل کرده و زمانی که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم سرمایه داری به بالاترین مرحله ای آن (امپریالیسم) تکامل یافت؛ این کشورها خلقهای ملل این قاره ها را به شیوه استعماری «نوین» نیز مورد استثمار و استثمار قرار داده و مانع عمده در سیر رشد و تکامل تاریخی این کشورها بوده و هستند.

درباره علل عمده عدم سیر انکشاف طبیعی و تکامل فیودالیزم در کشورهای شرقی از جمله کشور هند) کشوری پهناور با تاریخ و تمدن کهن و خاک حاصلخیز و موقعیت جغرافیایی آب و هوای مناسب و موجودیت کثرت نیروی کار حداکثر زمینه ها و امکانات برای انکشاف و ترقی اقتصادی و اجتماعی (که تزار روسیه آن را خزانه شرق می نامید) نتوانست سیر تکامل تاریخی اش را طی کرده و به مرحله سرمایه داری برسد. در اینجا به فشرده ای از سخنان جواهر لعل نهرو در «کتاب نگاهی به تاریخ جهان - جلد اول» توجه نماید: «...عربها خیلی زود حتی در زمانی که «هارشا» (یکی از پادشاهان معروف و افسانه ای هند) زنده بود به مرزهای هند رسیدند. آنها مدتی در آنجا متوقف گشتند و بعد ناحیه ای «سند» را متصرف شدند. در سال ۷۱۰ میلادی یک جوان هفده ساله ای عرب بنام «محمد بن قسیم» که فرمانده ای سپاه عرب بود دره ای «سند» را فتح کرد و تا حدود «ملتان» در پنجاب غربی رسید این پیشرفت حد اکثر فتوحات اعراب در هند بود.... از قرن یازدهم میلادی و از وقتی که اسلام بصورت یک فاتح شمشیرزن به هند آمد با عکس العمل خشنی مواجه گشت و تحمل و برده باری قدیمی جای خود را به کینه و نفرت و تصادمات سپرد. این شمشیرکش مهاجم که با تعصب و تندگی و کشتار و خونریزی به هند آمد محمود غزنوی بود.... یکی از غلامان ترک بنام سبکتگین بعد از مرگ هارون الرشید خلیفه بغداد در حدود سال ۹۷۵ میلادی در اطراف غزنه و قندهار دولتی بوجود آورد و به هند نیز حمله می کرد. بعد از سبکتگین پسرش محمود جانشین او شد. او یک سردار ممتاز و یک رهبر عالی

نیروی سواران بود. سالهازیپی هم به هند حمله می کرد، غارت می کرد، می کشت و غنایم فراوان و اسیران زیاد با خود همراه می برد روی هم رفته او هفده بار به هند هجوم برد فقط یک بار در حمله به کشمیر شکست خورد. سایر هجومهای او پیروزمندانه بود و وجود او برای شمال هند یک مایه ای وحشت و هراس دائمی گردید. گفته میشود که تنها «تانشواران» دوصدهزار اسیر و ثروت عظیمی به غنیمت برد. اما مخصوصاً در «سومنا» ثروت فوق العاده ای به چنگ آورد زیرا سومنا یکی از معابد بسیار بزرگ بود که در طول قرن ها هدایای فراوانی در آنجا جمع شده بود. بطوری که نقل شده است وقتی که محمود به آنجا نزدیک شد هزاران نفر به این معبد پناه بردند و امیدوار بودند که معجزه ای روی خواهد داد و خداوندی که آنها را ستایش می کردند ایشان را محفوظ خواهد داشت و حمایتشان خواهد کرد. اما معجزات به ندرت رخ می دهد فقط در ذهن و خیال مومنین اتفاق می افتد در نتیجه معبد به تصرف محمود درآمد که آن را غارت کرد و پنجاه هزار نفر که در آنجا در انتظار وقوع معجزه بودند نابود شدند. محمود در سال ۱۰۳۰ میلادی در گذشت و در موقع مرگش تمامی پنجاب و سند قلمرو او شمرده می شد. محمود عده ای از معماران و استادکاران هندی را با خود به غزنه برد.... در حدود او آخر قرن دوازدهم (تقریباً در سال ۱۱۸۶ میلادی) بود که یک موج از مهاجمین تازه از شمال غربی بسوی هند سر از برگشت. یکی از روسای قبایل افغان در افغانستان قیام کرد و به امپراطوری غزنویان پایان داد. این مرد «شهاب الدین غوری» نامیده می شد و «غور» شهر کوچکی در افغانستان بود. شهاب الدین بسوی هند سر از بر شد. به لاهور حمله برد و آنجا را تصرف کرد و بعد از آنجا بسوی دهلی پیش راند. پادشاه دهلی در آن وقت «پریتوی راج چوهان» بود و در تحت رهبری او عده ای از امرای شمالی هند به جنگ و مقاومت در مقابل مهاجمان پرداختند و آن هارا به شدت شکست دادند. اما اثر این شکست فقط مدت کوتاهی دوام داشت و سال بعد شهاب الدین با نیروی عظیمی به هند بازگشت و این بار «پریتوی راج» را شکست داد و کشت. بدین قرار در سال ۱۱۹۲ میلادی نخستین پیروزی بزرگ شهاب الدین غوری صورت گرفت که بر اثر آن حکومت مسلمانان در هند مستقر گشت. و پس از آن بود که مهجمان تازه کم کم در شرق و جنوب هند نفوذ کردند و پراکنده شدند. در طول ۱۵۰ سال بعد (تا حدود ۱۳۴۰ میلادی) حکومت مسلمان بر قسمت وسیعی از جنوب هند منبسط گردید. و در این زمان بود که کم کم با نفرت و مقاومت جنوب مواج گشت... تا حدود دوصدسال اسلام در هند متوقف ماند تا اینکه با سلطنت اکبر شاه بزرگ در اواسط قرن شانزدهم دوباره اسلام بسط و توسعه یافت و تقریباً در سراسر هند پراکنده و منبسط گشت. آمدن مهاجمان مسلمان به هند عکس العمل های متعددی بوجود آورد. این مهاجمان افغان بودند و اعراب یا ایرانیها یا مسلمانان متمدن آسیای غربی نبودند که به هند هجوم آوردند. این افغان ها از نظر تمدن و در مقایسه با هندیها مردمی عقب مانده بودند اما از لحاظ نیرو خیلی بر هندیان آن زمان پیشی داشتند و سرزنده تر بودند. در دوران سلطنت «ایلتمش» (از ۱۲۱۱-۱۲۳۶ میلادی) بود که بلای عظیمی همچون یک ابرمهییب و طوفانی مرزهای شمال هند را مورد تهدید قرار داد و تیره ساخت. این خطر عظیم وجود نیروهای مهیب مغولان بود که زیر فرمان چنگیز خان قرار داشتند چنگیز خان تا سواحل «سند» در هند آمد اما در آنجا متوقف گردید و هند از آسیب او مصون ماند. تقریباً دوصدسال بعد بود که یکی از هم نژادان او بنام «تیمور» به هند آمد و به کشتار و غارت و ویرانی پرداخت. در زمان چنگیز هر چند خود او در هند پیش نراند بسیاری از مغولان گاه و بیگاه به تاخت و تازهای در هند می پرداختند و تا حدود «لاهور» هم رسیدند. آنها در همه جا وحشت و ترس بوجود می آوردند. حتی سلاطین غلام دهلی نیز از آنها در وحشت بصری بردند و از ترس هدایا و خراجی به آنها تقدیم می داشتند. هزاران نفر از این مغولان در هند سکونت گزیدند و در نواحی پنجاب مستقر شدند.... حکومت پادشاهان غلام در سال ۱۲۹۰ میلادی پایان یافت و به زودی «علاءالدین خلجی» به سلطنت رسید که با روشی بسیار نجیبانه (!) یعنی گشتن عمویش که در ضمن پدرزنش هم بود روی کار آمد... علاءالدین هم مانند دیگران متعصب بود و نسبت به عقاید دیگران برده باری و احترام نداشت. حکومتی

منظم و کم و بیش موثر بوجود آورد. علاءالدین ارتش نیرومندی بوجود آورد و با این ارتش سرزمین گجرات و قسمت عمده ای از نواحی جنوبی هند را فتح کرد. سردار اوباشروت و غنائیم فروانی از جنوب بازگشت. گفته می شود که او پنجاه هزار من طلا مقدار بسیار زیادی جواهرات و مروارید بیست هزار اسب ۳۱۲ فیل از جنوب به غنیمت آورد... فیروز شاه در سال (۱۳۸۸ میلادی) پس از ۳۷ سال سلطنت در گذشت بلافاصله اساس امپراتوری دهلی که او آن را بهم پیوسته و محکم نگهداشته بود از هم پاشید. و از آن پس حکومت مرکزی وجود نداشت و امرای محلی و حکمرانان کوچکی در هر گوشه پیداشدند... این سلطان ها افغان بودند و مردمی ناتوان و بیچاره بشمار می رفتند و حتی اشراف و امرای افغانی هم از ایشان راضی نبودند و بالاخره با کمال بی میلی ناچار یکفرخارجی را دعوت کردند که بیاید و برای شان حکومت کند. این مردخارجی «بابر» بود که پس از استقرار در هند خود او و اولادش به نام شاهان مغول هند معروف شدند. بابر یکی از نوادگان تیمور و مادرش هم از اقباب چنگیزخان بود که در ابتدا حکمران کابل بود. و دعوت آمدن به هند را با کمال مسرت پذیرفت... در سال ۱۵۲۶ میلادی در جلگه ای پاتیپات پیروزمندانه امپراطوری هند را به وجود آورد و امپراطوری مغولان هند شناخته شده است... در حدود این زمانها بود که پرتغالیها به هند رسیدند. در سال ۱۴۹۸ واسکوداگاما در کالیکوت به سواحل غربی هند رسید. پیش از آن اروپاییان زیادی به مقصد تجارت یا سیاحت به هند آمده بودند... پرتغالیها با قصد تسخیر و تصرف سرزمینهای تازه آمده بودند... پرتغالیها سرزمینهای در خاک اصلی هند به چنگ نیاوردند. مدتها بعد به دنبال آنها فرانسوی ها و انگلیسی ها آمدند... در جنوب هند بندر «گوا» در سال ۱۵۱۰ از طرف پرتغالیها تصرف شد. با تمام کوششی که برای راندن آنها صورت گرفت آنها درگوماندند و رئیس ایشان به لقب عالی «نایب السلطنه شرق» نامیده می شد. با قساوت و بیرحمی نفرت انگیزی رفتاری کرد. پرتغالیها در آنجا به قتل عام بزرگی دست زدند بشمول کشتن زنان و کودکان. بابر یکی از نوادگان تیمور و مادرش هم از اقباب چنگیزخان بود که در دهلی بود یک دوران تازه و یک امپراطوری جدید در هند تشکیل شد. این امپراطوری تازه «سلطنت مغول» هند بود که با فاصله ای کوتاه از ۱۵۲۶ تا ۱۷۰۷ یعنی مدت ۱۸۱ سال در هند سلطنت کرد. این سالها دوران قدرت و اعتبار و افتخار بود که شهرت مغولان کبیر هند در سراسر آسیا و اروپا انعکاس داشت... و بعد از آنها هم انگلیسی ها به هند آمدند و با استفاده از درهم شکستن قدرت مرکزی و آشفته گی های کشور تدریجاً بر تمامی هند مسلط شدند... پس از مرگ بابر در سال ۱۵۴۰ یکی از روسا و امرای افغانی آستان بیهار بنام «شیرخان» نیروی همایون پسر بابر را شکست داد و او را از هند بیرون راند. شیرشاه در میان جنگها و گرفتاریهای بسیارش فرصت پیدا کرد که یک سیستم جدید مالیات اراضی برای کشاورزان تعیین و برقرار کند. او مردی جدی و سخت گیر بود اما از تمام افغانهای که در هند حکومت کرده اند و حتی از بسیاری حکمرانان دیگر هند از همه بهتر بود. پس از مرگ شیرشاه در سال ۱۵۵۶ همایون با ارتشی از ایران به هند بازگشت و پیروز شد و بر تخت سلطنت دهلی نشست. بعد از همایون اکبر پسرش مدت ۵۰ سال (از ۱۵۵۶ تا ۱۶۰۵ میلادی) در هند سلطنت کرد. آخرین پادشاه مغل اورنگزیب که ۴۸ سال (از ۱۶۵۹ تا ۱۷۰۶ میلادی) سلطنت کرد... در مدت هفده سال مهاجم غارتگر دیگر هم به دهلی تاخت. این شخص احمدشاه درانی بود که پس از حکومت نادرشاه (در ایران) در افغانستان به حکومت رسید... احمدشاه درانی یکبار دیگر از شمال غربی به هند فرود آمد و با کمک عده ای دیگر در میدان جنگ قدیمی «پانیپت» در سال ۱۷۶۱ ماراتاها را شکست سختی داد. از این پس درانی حکمران مطلق شمال هند شد و هیچ قدرتی وجود نداشت که او را محدود سازد. اما در مدتی که در هند پیروز شده بود در خود افغانستان و در قبیله خودش آشوبها و طغیانهای در گرفت و او ناچار گشت بازگردد... کمپانی هند شرقی که ملکه الیزابت اول در سال ۱۶۰۰ میلادی امتیازنامه سلطنتی را به هدف امتیازهای تجارتهای در هندوستان به آن اعطا کرد. این کمپنی که برای بازرگانی بوجود آمده بود و کار خود را با جمع آوری پول شروع کرده بود بر هند حکومت می کرد. معهدا پارلمان انگلستان توجه

روزافزونی بکارهای هندنشان می داد و بالاخره پس از شورش ۱۸۵۷-۱۸۵۸ حکومت بریتانیا مستقیماً اداره هند را بعهده ای خود گرفت و ملکه انگلستان خود را رسماً «قیصر- امپراتور» هند نامید و نایب السلطنه ای گمارد....» سلطه استعماری مستقیم بریتانیا بر هند تا سال ۱۹۴۷ میلادی ادامه یافت. استعمارگران انگلیسی طی این مدت به کشتار و قتل عام و اعمال انواع ستم برخلق هند به غارت و تاراج این کشور پرداخته و آن را از سیر طبیعی تکامل آن بازداشته اند. در شرق در (آسیا) همین کشور هند را در نظر بگیریم که طی بیش از هزار سال تحت سلطه و غارت نیروهای توسعه طلب و قدرتهای استعمارگرو امپریالیستی قرار گرفته و از سیر تکامل طبیعی آن در همه عرصه ها بازماند.

مارکس دریکی از نامه هایش به انگلس می نویسد: «این نبود مالکیت خصوصی به اقتدار بیش از حد دولت در آسیای انجامد که خودزمینه ساز استثماری باشد. در واقع از نظر مارکس نبودن مالکیت خصوصی بدین جهت بود که در جامعه آسیای همه چیز تحت اختیار دولت قرار داشت. همچنین مارکس می گوید: ارزش اضافی در جامعه برده داری به وسیله برده دار در جامعه فئودالی به وسیله فئودال در جامعه سرمایه داری به وسیله سرمایه دار و در جامعه آسیای به وسیله دولت غصب می شود؛ لذا در جامعه آسیای دولت و ادارات آن استثماری جامعه اند یعنی در جامعه آسیای دولت مالک وسایل تولید است و سیاست دولت چیزی نیست جز اراده ای فردی یک شخص بر کل جامعه. مارکس در انتقادی که بر نظریه هگل درباره دولت می نویسد متذکر می شود که در «استبداد آسیای» دولت سیاسی چیزی جز بوالهوسی یک فرد نیست و دولت سیاسی مثل دولت مادی یک برده است». از نظر مارکس مکانیزم این استثماری طریق مالکیت بر زمین و آب می باشد (شرایط اقلیمی و منطقه ای به ویژه سرزمین های وسیع که از صحرای افریقا - عربستان - ایران و هند آبیاری مصنوعی از طریق کانال کشی و امور آبیاری که اساس کشاورزی شرق را تشکیل می داد نیازمند بود... این ضرورت ابتدای اقتصادی و استفاده ای مشترک از آب دخالت نیروی متمرکز حکومت را ضروری گردانید... بدین ترتیب در اینجا سیستم آبیاری و توزیع آب یکی از وظایف اصلی و حیاتی دولت های شرقی محسوب می شود. و نیز گفته می شود که: انگلس این سوال مهم را مطرح می کند که چرا و چگونه است که شرقی ها به مالکیت زمین حتی به صورت فیودالی نرسیده اند؟ من فکر می کنم که علتش ترکیبی از شرایط اقلیمی شان است با کیفیت زمین. به ویژه صحرای گسترده که از تنگه صحرا از طریق عربستان - ایران - هندوستان و تاتارستان تا مرتفع ترین دشتهای آسیای ادامه می یابد.... در این سرزمین ها «آبیاری مصنوعی اولین شرط تولیدات کشاورزی است و باید از سوی جماعت یا ایالت و یا حکومت مرکزی فراهم شود.

نظریه ای دیگری ماهیت «شیوه تولید آسیای» و ویژگیهای عمده ای آن را چنین خلاصه مینماید: «وضعیت جغرافیای (خشکی و کم آبی) وجود حکمرانی مستبد؛ عدم امنیت مالکیت خصوصی؛ جماعت های روستای خودکفا و شهرهای انگل صفت. به همان دلایلی که در بالا ذکر شد یعنی تقسیم کار بدوی و پراکندگی روستاها از یکدیگر و نبود جاده باعث می شده است که: ۱- میان روستا به عنوان منبع تولید و شهرها به عنوان مصرف کننده ای تولیدات کشاورزی مبادلات محدودی صورت بگیرد ۲- صنایع دستی در درون شهرها رشد پیدانکند و در نتیجه شهرها از لحاظ تولیدی توسعه نیابند. در واقع به جهت آن که هزینه اجتماعی لازم برای تولید در نظام آسیای بسیار بالاست شاهد گسترده فقر در این جوامع هستیم. در چنین وضعیتی پیدایش و گسترش شهرها علت اقتصادی ندارد بلکه علل و انگیزه های سیاسی دارد. مرکز ثقل در این شهر نمونه و ار آسیای نه واحدهای تولید بلکه قصور شاهان و دیگر حاکمان است.»

انگلس در انتی دورینگ می نویسد: «وقتی آقای دورینگ ادعا می کند که برای بهره برداری از زمین های وسیع وجود زمین دارورعیت ضروری بوده است؛ این تنها نتیجه ای «فانتازی و تخیل محض» خود ایشان است. انگلس به ادامه می گوید: در تمام مشرق زمین آنجا که همبای یا دولت مالک زمین است و آژه زمین دارحتی در زبانهای شان وجود ندارد و آقای دورینگ در این باره می تواند اطلاعاتی از حقوقدانان انگلیس کسب کند که در هندوستان می خواستند با تحمل زحمات بسیار باین سوال پاسخ بدهند که مالک زمین کیست- همان طور که هانری ۷۲ ام سوال می کرد: نگهبان شب کیست؟ در شرق نخست ترکها در کشورهای تحت اشغال خود نوعی فئودالیزم اربابانه را مرسوم ساختند...».

(تذکر: این ادعای حقوقدانان انگلیسی قابل تامل است؛ زیرا در شرق در مناطق و کشورهای مختلف چند صدسال قبل از رفتن انگلیسی ها به هند و تسلط استعماری انگلستان بر هند (۱۸۰۰-۱۹۴۷ میلادی) از واژه ها و اصطلاحاتی که بیانگر انواع و اشکال زمینداری و مالکیت زمین از قبیل (اقطاع - سیورغال- تیول- خان- بای- ارباب- آغه - جاگیردارو...) می باشد استفاده می شده و می شود. موجودیت این واژه ها و اصطلاحات در زبان و فرهنگ ملل مختلف در شرق می رساند که در این جوامع غیر از اراضی پادشاه و خانواده او اراضی دولتی اراضی زمینداران بزرگ نیز وجود داشته است. بعلاوه اراضی زمینداران متوسط و اراضی خرده مالکان که از نسلی به نسلی به میراث مانده است).

مارکس در اثر ایدئولوژی آلمانی درباره تولید و مرادوه تقسیم کار و اشکال مالکیت قبیله ای قدیمی و فئودالی می نویسد: «روابط بین ملل مختلف به میزان گسترش نیروهای تولیدی تقسیم کار و مرادوه داخلی هر کدام از آنها بستگی دارد. این قضیه راهمگان قبول دارند لیکن نه تنها رابطه ای یک ملت با دیگران بلکه کل ساخت داخلی خود ملت به مرحله ای توسعه ای تولید و ارتباط داخلی و خارجی آن وابسته است. میزان توسعه نیروهای تولیدی یک ملت بوضوح در میزان تقسیم کار نشان داده می شود. هر نیروی تولیدی جدید تا حدی که فقط گسترش کمی نیروهای تولیدی شناخته شده (مثلاً به زیرکشت بردن اراضی جدید) نباشد باعث تکامل بیشتر تقسیم کاری گردد. تقسیم کار در درون یک ملت ابتدا به جدای نیروهای کار صنعتی و تجارتی از کشاورزی و در نتیجه جدای شهر از روستا و به تضاد منافع می انجامد. تکامل بیشتر تقسیم کار به جدای نیروهای تجاری از صنعتی منجر می گردد. همزمان بعلت تقسیم کار در درون شاخه های گوناگون فوق تقسیمات متعددی در میان افرادی که در انواع مشخص کار بایکدیگر همکاری می کنند صورت می پذیرد. موقعیت نسبی این گروه های منفرد نحوه ای سازماندهی کار در کشاورزی صنعت و تجارت تعیین می کند. (پدرسالاری برده داری املاک طبقات) در صورت مرادوه گسترده تر همین شرایط را می توان در روابط بین ملل مختلف با یکدیگر مشاهده کرد. مراحل مختلف تکامل تقسیم کار در واقع همان اشکال مختلف مالکیت است یعنی مرحله ای فعلی تقسیم کار مناسبات بین افراد را با یکدیگر در رابطه با مواد ابزار و محصول کار نیز تعیین می کند.

اولین شکل مالکیت شکل قبیله ای آن است. این شکل به مرحله ای توسعه نیافته تولید که در آن قومی از طریق شکار و ماهیگیری دامداری یا در نهایت کشاورزی زیست می کند تعلق دارد. در صورت استفاده از کشاورزی شکل مزبور متضمن اراضی وسیع کشت نشده ای است. در این مرحله تقسیم کار هنوز بسیار مقدماتی و محدود و به گسترش بیشتر تقسیم کار موجود در خانواده است و بنابراین ساخت اجتماعی به گسترش خانواده محدود است: روسای پدرسالار در رده ای زیرین اعضای قبیله و بالاخره بردگان. برده داری پنهان در خانواده به تدریج با افزایش جمعیت فزونی نیازها و تکامل مرادوه ای خارجی حاصل از جنگ و حاصل از تهاتر نمود پیدا می کند.

دومین شکل مالکیت: مالکیت گروهی (کمون) قدیمی و دولتی است که به خصوص از اتحاد چند قبیله و تشکیل یک شهر از طریق توافق یا جنگ نتیجه می شود و هنوز با برده داری همراه است. وجود یک

رابطه ای کلی را در بین تمام قبایل شرقی می توان به اثبات رسانید. و آن رابطه ای است بین اسکان بخشی از این قبایل بادامه زندگی بدوی بخش دیگر از آنها از آغاز این فرایند گذشته از مالکیت گروه های (کمون) شکل ابتدای مالکیت خصوصی قابل انتقال و در مرحله ای بعد غیر قابل انتقال نیز مشاهده می شود. لیکن این شکل از مالکیت شکلی غیر عادی و تابع مالکیت گروهی (کمون) است. شهروندان فقط در جامعه خود بر بردگان مسلط اند و بنابراین فقط از این لحاظ به شکل مالکیت گروهی وابسته هستند. مالکیت خصوصی کمونی است که شهروندان فعال را در مقابل بردگان خود و اداریه ماندن در این شکل خودجوش همای می کند. بدین دلیل تمام ساخت جامعه که در این مالکیت گروهی استوار است و همراه با آن قدرت مردم پا به پای نومالکیت خصوصی غیر قابل انتقال می پوسد. در این مرحله تقسیم کار صورت تکامل یافته تری پیدا کرده است. تضاد بین شهروستا در مرحله بعد بین دولت های که نماینده ای منافع شهرها هستند و دولت های که نمایندگی منافع روستاها را دارند و در داخل شهرها تضاد بین صنعت و تجارت دریای مشهود است. در این حالت روابط طبقاتی بین شهروندان و بردگان توسعه ای کاملی یافته است. با توسعه مالکیت خصوصی برای اولین بار با همان روابطی برمی خوریم که بار دیگر در مقیاس وسیعتر در مورد مالکیت خصوصی مدرن صادق است. از یکسو تمرکز مالکیت خصوصی وجود دارد (چنان که قانون کشاورزی «لین سنین» ثابت می کند) خیلی زود درم آغاز شد و از زمان جنگهای داخلی و به ویژه تحت حکومت امپراطورها به بعد با سرعت گسترش یافت و از سوی دیگر همراه با فراگرد فوق تبدیل توده های کشاورزان کوچک به پرولتاریا که به علت موقعیت واسطه اش بین شهروندان مالک و بردگان هیچ گاه به توسعه ای مستقلی دست نیافت.

سومین شکل مالکیت مالکیت فیودالی یا زمینداری: اگر عهد باستان از شهر و خطه ای کوچک آن شروع شد قرون وسطی از روستا آغاز گردید. علت تفاوت نقطه ای آغاز فوق کمی جمعیت در آن زمان و پراکندگی آن بر روی ناحیه ای بزرگ بود که فاتحان باعث افزایش آن نشدند. بنابراین برخلاف یونان و روم توسعه ای فئودالیزم در خطه ای بس بزرگتر و با زمینه سازی فتح های روم و گسترش کشاورزی که در ابتدا با این فتح ها همراه بود آغاز شد. قرن های آخر زندگی روم امپراطوری روم و فتح آن توسط اقوام وحشی قسمت چشمگیری از نیروهای تولیدی را از بین برد؛ کشاورزی روم زوال نهاده بود و صنعت به دلیل عدم وجود بازار دچار انحطاط و فساد شده بود. این شرایط نحوه ای سازمان یابی فتوحات که از این شرایط متأثر بود همراه با نفوذ قانون نظامی ژرمن به ایجاد مالکیت فئودالی منجر شد. این مالکیت مانند مالکیت قبیله ای و گروهی (کمون) نیز بر یک جامعه استوار است؛ لیکن در اینجا طبقه ای تولید کننده ای مستقیمی که در تعارض با آن است برخلاف مورد جامعه ای قدیم نه بردگان بلکه خرده دهقان سرف شده است. به مجرد توسعه ای تکامل فئودالیزم تضاد با شهرها نیز آغاز می شود. ساخت سلسله مراتبی زمین داری و ملازمان مسلح همراه با آن اشراف را به سرف ها مسلط ساخت. سازمان فئودالی مانند سازمان مالکیت گروهی (کمون) باستانی همای مردم بر ضدیک طبقه ای مقهور تولید کننده بود؛ لیکن به علت شرایط متفاوت تولید شکل همای و رابطه با تولید کنندگان مستقیم متفاوت بود.

همای این ساختار فئودالی زمینداری در شهرها به شکل مالکیت شرکتی یعنی سازمان بندی فئودالی پیشه ها جلوه گر بود. در اینجا مالکیت در درجه ای اول از کار یکایک افراد تشکیل شده بود. لزوم تشکیل همای ها بر علیه همای های اشراف غارتگر نیاز به بازارهای سرپوشیده گروهی در عصری که صنعتگریک بازرگان نیز بود رقابت فزاینده ای سرف های فراری که در شهرهای نوپا ازدحام می کردند و ساخت فئودالی تمام کشور همه و همه باعث ایجاد اصناف شدند. انباشت تدریجی سرمایه های کوچک صنعتگران و تعداد ثابت آنها در قیاس با جمعیت در حال رشد باعث بوجود آمدن رابطه ای

بین کارگران کارآموخته و شاگردان و در نتیجه سلسله مراتبی مشابه با سلسله مراتب روستاها در شهرها گردید. از این رو در عصر فئودالی مالکیت در درجه ای اول از یک سواذراعی ارضی و کارسرفی هم بسته با آن و از سوی دیگر از کار شخصی افرادی که با سرمایه ای کوچک خود از کار کارگران کارآموخته استفاده می کردند تشکیل می شد. سازمان بندی هر دورا شرایط محدود تولید- کشت مختصر و ابتدای زمین و صنعت حرفه ای- تعیین می کرد. در دوران رونق فئودالیزم تقسیم کار به مقدار کمی صورت گرفته بود. در هر کشور برابر با نهاد (آنتی تیز) شهر و روستا به وجود آمده و تقسیم جامعه به مرتبه های به طور نیرومندی شکل گرفته بود؛ لیکن گذشته از تمایز بین شاهزادگان اشراف روحانیون و دهقانان در روستاها و استاد کاران کارگران کارآموخته شاگردان و به زودی توده کارگران گاهگاه در شهرها تقسیم بندی مهمی وجود نداشت. در کشاورزی نظام خردکشی (Strip system- هرز کردن غارت کردن) که در کنار آن صنایع روستایی خود دهقانان رشد کرد تقسیم فوق را مشکل ساخت. در صنعت در درون پیشه ها تقسیم کاری وجود نداشت و این تقسیم بین پیشه ها بسیار محدود بود؛ در شهرهای قدیمی جدای بین صنعت و تجارت شکل گرفته بود؛ در شهرهای جدید این فراگرد بعداً هنگامی که شهرها روابط متقابل یافتند تکامل یافت. ادغام قلمروهای بزرگ در پادشاهی های فئودالی هم برای اشراف زمین دارو هم برای شهرها یک ضرورت بود بنابراین همه جا در رأس سازمان بندی طبقه ای حاکم اشراف یک شاه وجود داشت.

مالکیت ارضی و نوع روابط بین ارباب و دهقان در جوامع اروپایی:

تکامل مالکیت خصوصی در دولت فرانک (*): قلمرو فرانک نمونه ای کلاسیک دوره ای متقدم نظام فئودالی به شمار می رود. دهقانان آزاد اکثریت جامعه ای فرانک را در قرن چهارم میلادی تشکیل می دادند. ولی دهقانان مزبور از حیث وضع اقتصادی یکسان نبودند. دهقانان ثروتمند به موقع بصورت ارباب فئودال کوچک و متوسط درآمدند.

(*- فرانک ها یکی از قبایل متعدد کنفدراسیون غربی ژرمن بودند. این کنفدراسیون متشکل از اقوام مختلف ژرمن بودند. آن ها از مرکز آلمان به داخل امپراطوری روم آمدند و به عنوان یک فئودراتی (همپیمان روم) قبول شدند. فرانک ها توانستند حکومتی دیرپا بنا کنند. که بخش اعظم فرانسه امروزی و مناطق غربی آلمان (فرانکونیا رانلند و هسن) را تحت پوشش خود قرار می داد و هسته ای تاریخی دو کشور آلمان و فرانسه امروزی را شکل داد. ایمان آوردن کلوویس یکم شاه «کافر» فرانک ها به مسیحیت رخدادی تاثیر گذار در تاریخ اروپا به شمار می رود. از آنجا که فرانک ها سالیان دراز بر بخش غربی اروپا چیرگی داشتند در میان ملت های دیگر مانند ایرانیان هندیان و عرب ها همه اروپا به نام آنان خوانده می شد. آنچنان که در فارسی به اروپای فرنگی در عربی الفرنجی و در هندی فرنگی گفته می شد.)

گسترش نابرابری اقتصادی در درون جامعه ای فرانک بدین امر منجر شد که در پایان قرن ششم زمین کاملاً به تملک خصوصی درآمده بود در معرض خرید و فروش قرار گرفت. این نوع مالکیت خصوصی زمین را «آلو» می نامیدند. پیدایش «آلو» (ملکی که بصورت کالا درآمده بود) موجب نابرابری بیشتر املاک گوناگون گشت که این نیز به نوبه ای خود شالوده ای را برای مالکیت بزرگ زمین تشکیل داد. در طی این زمان اراضی خاندان سلطنتی و مالکان بزرگ بوسیله ای بردگان کشت می شد. (موجودیت برده در نظام فئودالی در اروپا... ولی اینها بردگان امپراطوری روم نبودند. عده ای از آنها از خودشان قطعات زمینی داشتند که در ازای آن به اربابان خود خراج می پرداختند؛ لیکن این بردگان از حقوق مدنی برخوردار نبودند اگر کسی برده ای را می کشت فقط باید هزینه ای اولیه ای او را به صاحب برده ای مقتول می پرداخت. جنگها و بردگی ناشی از وام داری دامن بردگان

جدید بود. دهقانان آزاد (Leticus) - از جمله کولون های سابق و بردگان آزاد شده بیک اندازه استثمار می شدند. هر دو این اقشار از خود زمین های کوچکی داشتند و درازای آن مالیات می پرداختند. و تعهدات اجباری دیگری را به گردن گرفته بودند. لتیکوس ها و نیز آزادگان غیرفرانکی (رومی ها و دیگران) از حقوق کامل برخوردار نبودند. هرگاه یک لتیکوس یا یک رومی کشته می شد باید جریمه ای پرداخت می شد و برای کشتن یک فرانک آزاد نیمی از آن جریمه به کشته شده ای او تعلق می گرفت. به تدریج طبقه ای از دهقانان وابسته بوجود آمد.

پریکاریوم: در قرون پنجم - ششم میلادی زمین داران به ویژه زمین داران بزرگ به تقسیم قطعاتی از اراضی میان دهقانان آزاد تهی دست آغاز نمودند. دهقانان درازای آن بخشی از محصول خود را به مالک می سپردند و نیز خدماتی برای او انجام می دادند. گهگاه این قطعات برای مدت نامحدودی به آنها واگذار می شد سپس مدت آن تثبیت گردید (در زمان حیات دهقان) و گاه زمین واگذار شده به دهقان برای بازماندگانش نیز به ارث می رسید. این نوع اراضی را پریکاریوم (صدقه) می نامیدند. در قرن هشتم - نهم اشکال پریکاریا گسترش یافت. تحت فشار مالکان بزرگ دهقانان تهی دست مجبور بودند از حق خود بر قطعه زمین خویش به نفع یکی از آنها صرف نظر کنند. زمین مزبور سپس به تملک ارباب درآمد. بار دیگر دهقان آن زمین را پس گرفت ولی دیگر در تملک او نبود. اینک زمین مذکور ملکی بود که اومی توانست در زمان حیات خود در آن کشت کند یا به وراثت خود واگذار کند. در برابر آن دهقان بخشی از محصول خود را به مالک می داد و تعهدات اجباری معین را نسبت به ارباب خود که از او در برابر تجاوز مالکان دیگر حمایت می کرد به جای می آورد.

بنفسیوم: پیشرفت بیشتر فیودالیزم در قرن هشتم به علت تغییرات خاصی بود که در این زمان در روابط ارضی روی داد. زمین دیگر آزادانه به ملک خصوصی تقسیم نمی شد. از این بیعد نمایندگان طبقه حاکم از پادشاه درازای بیعت با او یا خدمات نظامی زمین می گرفتند. اینان به سمت سران دسته های نظامی که از دهقانان املاک مزبور تشکیل می شد تعیین می گردیدند. به این نوع مالکیت مشروط بنفسیوم (فیف یا فءد معادل انواع اقطاع تیول یا سیورغال و جز آن در ایران و آسیای میانه می باشد) می گفتند. بنفیس نمی توانست به ارث برسد و صاحب آن فقط در زمان حیات خود حق استفاده از آنرا داشت. اگر دارنده ای بنفیس وظایف نظامی خود را بطور کامل انجام نمی داد می توانستند ملک او را از او بازستانند. در صورت مرگ دارنده ای بنفیس بنفیسون به پادشاه یا وراثت وی باز می گشت. در قرن نهم - دهم ماهیت روابط ارضی دستخوش تغییرات بیشتری شد. بنفسیوم نظامی به تدریج جنبه ای ارثی به خود گرفت و به صورت «فیف» یا «فءد» درآمد و این نوع املاک فءدالی به نظام فیف مرسوم گشت. نظام فیف پیوند نزدیکی با نظام و اسالی داشت. ماهیت نظام اخیر عبارت بود از تعهد خدمت اجباری مالکان کوچک تر به مالک نیرومند تر. مالکان تابع «و اسال» مالک زیر دست «سزارین» یا ولی نعمت او شمرده می شدند. و اسال درازای دریافت زمین از «ولی نعمت» خود مجبور بود برای وی خدمات نظامی انجام دهد. در آغاز استقرار روابط و اسالی انتخابی خصوصی بود لیکن در نیمه ای دوم قرن نهم بفرامین پادشاه به صورت اجبار درآمد. بدین گونه سلسله مراتبی بوجود آمد که یکی از مشخصات سازمان سیاسی و دولتی در رژیم فیودالیسم است. در رأس نردبان اربابان بزرگ فءدال قرار داشتند که خودشان را تابعان مستقیم پادشاه می دانستند پس از آنها ارباب کوچک تر و سرانجام حلقه های زنجیر مالکان کوچک بودند که بعدها به «شوالی» معروف شدند.

استقرار روابط فیودالی در اروپای شرقی: جریان پیدایش و شکفتگی صورت بندی طبقاتی و تأسیس دولتی از اسلاوهای شرقی در قرون ششم تا نهم میلادی دارای ویژگی مخصوص به خود است. سلطه ای دولت برده داری روم آنطور که در اروپای غربی برقرار شد به قلمرو مسکونی اسلاوهای شرقی

گسترش نیافت. از این رونظام برده داری تاثیر مستقیمی بر نظام اجتماعی قبایل مذکور نداشت. تجزیه ای نظام اجتماعات اشتراکی آغازین در اروپای شرقی هنگامی صورت گرفت که نظام برده داری در نواحی ای که اسلاوها حتی کمترین تماس هم با آنها نداشتند از میان برخاسته بود. در جریان پیدایش و شگوفایی صورت بندی برده داری صورت بندی طبقاتی اسلاوهای شرقی به فئودالیزم نزدیک شدند و صورت بندی برده داری را به خود ندیدند. طبقات اصلی نظام فئودالی در قرون نهم و دهم میلادی تشکیل شدند آزادگان که زیر فشار بهره کشی زمین داران فئودال قرار گرفته بودند به تدریج به صورت دهقانان وابسته درمی آمدند. یکی از دولت های متقدم فئودالی در این منطقه در قرن نهم پدیدار شد که پای تخت آن شهر «کیف» بود. پایه گذار این دولت اشراف قبیله ای «پرلیانی» که آن را روس می نامیدند بودند. اکثر قبایل اسلاو شرقی در قرون نهم- یازدهم میلادی به دور این قبیله گرد آمدند. با آغاز قرن یازدهم این دولت باستانی روسی به کیف روس موسوم شد سرزمین های اطراف رود اوکا، دنیپر، راتسدا، و دنیستر را شامل کرد. قلمرو مزبور شامل دن و شمال قفقاز- اراضی ماورای دنیستر و دامنه ای کارپاتیان (کارپاتیان روس) نیز می شود. نوگرو و اراضی مجاور ایلمن نیز وابسته به کیف بودند. گراندوک کیف فرمان روی عالی بود. دروژینا- پادگان اوبه ارشدها (بویارها و نفرات دوک) وزیردستان (گریدی و اتروکی) تقسیم می شد. پادگان گراندوک در مذاکرات مربوط به امور دولتی شرکت می کرد. در قرن یازدهم- دوازدهم میلادی گراندوک از اهالی نواحی چندی که در میان آنان بقایای نیرومند طایفه ای و قبیله ای وجود داشت خراج می گرفت. بخشی دیگر اراضی متعلق به ارباب فئودال بود. برخی از این املاک می توانست به ارث برسد. (بعدها املاک مزبور کاملاً موروثی شدند) لیکن پاره ای از اراضی در تملک موقتی ارباب فئودال بود که در قبایل آنها ارباب مزبور با گراندوک اتحاد نظامی داشتند. عده ای دهقانان آزاد که به خزانه ای دولت مالیات می پرداختند روبه کاهش بود. تصاحب اراضی دهقانان توسط ارباب فئودال به بردگی دهقانان انجامید.

روابط متقدم نظام برده داری در کیف- روس وجود داشت؛ لیکن از این حالت فراتر نرفت. دهقانان وابسته در مزارع ارباب خود کار می کردند و نیز به آنها عوارض جنسی می پرداختند. بعبارت دیگر بیگاری و بهره ای مالکانه جنسی در کنار هم وجود داشت. رشد نیروهای مولده شالوده ای بود برای شگفتن روابط فئودالی. کشت غلات شکل اساسی تولید کشاورزی بود. در نواحی جنوبی دهقانان از گاو آهن استفاده می کردند. شیوه ای زمین- آیش - متداول بود ولی شیوه های کشت دوباره و سه باره نیز آغاز شده بود. در قرن یازدهم و اوایل قرن دوازدهم کیف- روس دولت نیرومندی بود از لحاظ اقتصادی متکامل که قدرت آن در بهره کشی بیرحمانه ای دهقانان و پیشه وران استوار بود. توده های خلق دائماً بر مستمگران خود می شوریدند. یکی از شورشهای بزرگ در کیف روس در سال ۱۱۱۳ میلادی رخ داد. زیر فشار مردم دوک مجبور شد به برخی امتیازات رضاعیت دهد. شکفتگی اقتصادی و سیاسی دولت کیف بر اثر هجوم مغول قطع شد. تسخیر روسیه بدست قبایل مغول بر اثر پراکندگی ارباب فئودال و عدم تمرکز دولت روس- کیف آسان گشت.

دولت متمرکز روسیه (یکپارچگی سرزمین های روسیه): دولت متمرکز روسیه در حوالی قرن پانزدهم میلادی تشکیل شد. جریان یکپارچگی داخلی سرزمین های روسیه همراه بود با برچیده شدن یوغ قبایل تاتار- مغول که از قرن سیزدهم برگردن روسیه سنگینی می کرد. مسکو پایتخت این دولت بود. با غلبه بر تجزیه ای فیودالی رشد اقتصادی و فرهنگی بیشتر در روسیه امکان پذیر گشت. یکپارچگی نهایی سرزمین های روسیه تغییراتی را در سازمان دولت بوجود آورد. سابقاً گراندوک شورای از «دیرها» (ارباب فیودال ثروتمند) در اختیار داشت موسوم به دوما. «تیسیاتسکی» یارعیس گارد پایتخت و نیز خزانه دار گراندوک نیز از اعضای دوما می مزبور بودند. از میان بریارها و ارباب کوچک بازرسانی به شهرها و نواحی به عنوان ناظر یا مدیر به مدت یکسال اعزام می شدند. به آنها در برابر خدمت شان

حقوق پرداخت نمی شد؛ لیکن آنان حق وصول مالیات یا آن طور که در آن زمان می گفتند حق اخذ «آذوقه» از اهالی تحت اداره ای خود داشتند. درون سازمان دولت خط انفصال روشنی میان وظایف دستگاه دولتی و دستگاه‌های که بر املاک شخصی دوک نظارت می کرد وجود نداشت. یکپارچگی سرزمین های روسیه به استقرار سلطنت فئودالی روسیه که در رأس آن گرانند دوک قرار داشت منجر گشت. «دوما» سرانجام موسسه ای دایمی شد. اندام های از حکومت پدید آمد که در قرن شانزدهم به اصطلاح «پریکازی» (وزارتخانه) تحول یافت. بسیاری از امتیازاتی که ارباب فئودال از آن برخوردار بود لغو شد. آنها در مورد دعواهای مهم از حق داوری محروم گردیدند و این حق به نمایندگان گرانند دوک داده شد که زیر نظارت «پریکازی» کار می کرد. امتیازات فئودال‌های بزرگ که در وصول مالیات دولت در املاک شان بیشترین بخش را خود به جیب می زدند موقوف گشت. دولت روسیه به ویژه در طی نیمه دوم قرن شانزدهم در طی سلطنت ایوان چهارم معروف به ایوان مخوف (۱۵۳۰-۱۵۸۴) نیرومند گشت. بزودی پس از جلوس سلطنت وی عنوان «تزار سراسر روسیه» را به خود داد. گسترش روابط پول- کالایی شالوده ای دولت متمرکز روسیه بود. بازار واحد روسیه در قرن هفدهم پدید آمد. لیکن منابع آن به قرن شانزدهم برمی گردد هنگامی که پیشه های شهری و بازارهای محلی به دوره ای رونق سریع گام نهادند. در سالهای ۱۵۸۰ نزدیک به ۲۰۰ پیشه ای گوناگون در «نووگرو» و قریب به ۱۰۰ واحد در «کازان» وجود داشت. ویژگی اصلی تولید پیشه وری تنوع فراوان آن بود. کارگران فلزی در پیشه های سنجاق سازی، دکمه سازی، کمان سازی، شمشیر و خنجر سازی مشغول بودند. در تولید پارچه متخصصینی برای هر نوع آن وجود داشت. تقسیم اجتماعی کار سبب رونق تجارت در قرن شانزدهم شد؛ بسیاری از شهرهای روسیه به صورت مراکز عمده ای بازرگانی درآمدند. در «پسکوف» (در سال های ۱۵۶۰-۱۵۷۰) یک خانه ای تجارت که اکثر معاملات بازرگانی در آن انجام می گرفت و ۱۳۰۰ حجره ای دیگر وجود داشت. تعداد این حجره ها در «کازان» ۶۴۴ در «کولومنا» نزدیک مسکو قریب ۴۵۰ بود. دهقانان محصولات خود را به بازار شهری آوردند تجارت خارجی نیز به سرعت گسترش یافت. راه های تجارتی بسیاری که به نواحی بالتیک می پیوست بوجود آمده بود. راه ولگا بازارهای اروپایی را با منطقه ای دریای خزر در آسیای میانه مربوط می ساخت. گسترش روابط پول- کالایی ساخت اجتماعی پیچیده تری را پدید آورد و تقسیمات میان پیشه وران، تجار و دهقانان را افزایش داد. تجار بزرگ قشر اجتماعی جداگانه ای را تشکیل می دادند. مدارک موجود مربوط به آن زمان از تجار و پیشه وران شهری «متوسط» و نیز «مردم سیاه» این تهیدست ترین قشر اهالی سخن می گویند. در روستاها قشر دهقانان ثروتمند تر از میان سرف های که آزادی خود را از اربابان خریده بودند پدید آمدند. این دهقانان غالباً به پیشه وریا تاجر تبدیل می گشتند.... استقرار به اصطلاح نظام «اوپریچنیا» در سالهای (۱۵۶۰) ضربه ای دردناکی به اشراف بویارها و دوک ها وارد آورد. کشور به دو بخش تقسیم گردید. قلمرو دولتی و املاک اوپریچنیا (جداگانه) که ملک شخصی تزار بود. بخش اول بطور عمده مشتمل بر نواحی پرت و دور افتاده بود در حالیکه بخش دوم عبارت از نواحی ای بود که با پیشه ها و تجارت بسیار پیشرفته که اراضی آن متعلق به اشراف وابسته به تزار بود و شامل املاک موروثی خانواده های بویارها و دوک ها نیز بود. اراضی اوپریچنیا مشتمل بر نیمی از قلمرو روسیه بود. در برابر اراضی مصادره شده گرانند دوک ها و بویارها، تزار به بعضی از آنها املاکی در نواحی مختلف داد. وی برخی از اراضی مصادره شده را به سربازان خود بخشید.

ملاحظه می شود که در اروپای شرقی سیر تکوین و تکامل اشکال مالکیت بر زمین و چگونگی روابط مالکان ارضی با دهقانان که در جامعه فرانک دهقانان آزاد اکثریت جامعه را تشکیل می دادند اینها از جمله کولون های سابق و بردگان آزاد شده بودند و نیز شکل پریکاریوم و بنفسیوم همچنين صورت

بندی طبقاتی و تاسیس دولت فیودالی و روابط ملاکان بزرگ با دهقانان در اسلاوهای شرقی و در کیف - روس دارای ویژگی های مخصوص به خود بوده اند.

ویژگیهای روابط فیودالی در آسیا و آفریقا: روابط فیودالی در آسیا و آفریقا بر حسب الگوی خاص خود پدید آمد و تکامل یافت. در آسیا روابط فئودالی در هر کشور اشکال متفاوتی بخود گرفت.

فیودالیزم در نظام برده داری چین: استقرار روابط فیودالی در چین در قرن سوم میلادی به پایان رسید (ماتسونه دون استقرار و تداوم فیودالیزم در چین را حدود سه هزار سال می گوید). از نظر سیاسی این مرحله مصادف بود با انقراض امپراطوری باستانی «هان» و وحدت بعدی کشور در امپراطوری «چیه این». یکی از ویژگیهای روابط فیودالی در چین عبارت بود از استقرار مالکیت انحصاری طبقه ای حاکم بر زمین و آب نه بمنزله ای مالکیت فردی بلکه بمنزله ای شکلی از مالکیت دولتی بود. این شکل همچون ملکیت دولتی در نظام برده داری به تمرکز جمعاعتی و ساختمان عظیم و پهناور دژها و استحکامات بستگی داشت. در همین زمان بود که ساختمان دیوار چین آغاز شد. در طی سلطنت «شیه هوانگ تی» نخستین امپراطور «چه این» در مورد اراضی دیوانی قانونی صادر شد. به موجب این قانون دهقان قطعه زمینی دریافت کرد که بعد ها به دوبرخش شد. محصول بخشی متعلق به خود او و بخش دیگر به دولت تعلق می گرفت. گذشته از این دهقانان مسوول نگهداری نهرهای آبیاری و زهکشی زمین و ساختن استحکامات بودند. این شکل ویژه ای از بهره ای کاری یا بیگاری بود. ولی نظام اروپایی که در آن دهقان در زمین ارباب خود کشت می کرد در چین عملاً ناشناخته بود. در چین املاک متعلق به ارباب فئودال بنسبه اندک بود و نیز کوشش برای ایجاد مزارع دولتی بوسیله ای کار دهقانان توفیق نیافت. دولت فئودالی می کوشید دهقانان را به زمین وابسته کند و در عین حال منافع او را در ملک خودش تشویق می نمود؛ از این رو بهره ای مالکانه به صورت جنسی متداول گشت.

فیودالیزم در جاپان و هند و چین: تحت تاثیر رشد روابط فیودالی در چین نظام های فیودالی در جاپان و کوریا نیز بوجود آمد. هر دوی این کشورها بطور مستقیم از نظام اشتراکی آغازین به فیودالیزم وارد شدند و از نظام برده داری بمنزله ای نظام تولیدی مسلط اجتناب نمودند. روابط فئودالی در جاپان در قرن چهارم میلادی پدید آمد. لیکن برده داری - بی آنکه بردگان نقش مهمی در تولید داشته باشند - مدتی طولانی مقاومت کردند. اکثر اراضی و دستگاه های آبیاری در جاپان در تملک دولت فیودالی بود. بموجب بیانیه ای امپراطور در سال (۶۴۶) میلادی استفاده ای خصوصی از اراضی ملغی شد. بدینگونه دهقانان مستاجر املاک دیوانی شدند و بهره ای مالکانه ای بصورت جنسی اعم از محصولات و مصنوعات می پرداختند و در کار جمعاعتی گوناگون شرکت می کردند. میان سران حکومت اراضی معینی تقسیم شده بود که بوسیله ای دهقانان کشت می شد و در برابر صاحبان آن باید خدمات نظامی انجام دهند (مانند بنفیزی اروپایی). اینان نقش میانجی طبقه ای حاکم و دهقانان را بر عهده داشتند. بدین گونه سلسله مراتبی در جاپان بوجود آمد که مانند آن را کم و بیش در همه ای کشورهای آسیای که فئودالیزم در آنجا برقرار بود می توان پی جوئی کرد. در هندوچین نیز روابط فئودالی در قرن پنجم میلادی بوجود آمد. در این هنگام دولت دولتی در هندوچین وجود داشت یکی موسوم به «لین» یا «چامپا» که در ویتنام جنوبی و مرکزی کنونی برقرار بود و دیگری «فئو نان» که در بخش جنوبی هندوچین تاسیس شده بود و تبعه ای آن بیشتر از «خمر» ها تشکیل می شد. طی دوره اقتصاد پراکنده ای فیودالی متداول در قرن پنجم دولت مستقلی در بخش شمالی فونان (کامبوج فعلی) پدید آمد. در قرن ششم میلادی این دولت سراسر قلمرو (فئو نان) را متحد کرد. چینی ها این دولت فیودالی پهناور را «چن لا» می خواندند. این دولت در قرن دهم میلادی به کامبوج موسوم گشت.

روابط فیودالی درهند: هند نمونه ای مشخص جامعه ای فیودالی بشمارمی رود که شکل متقدم برده داری پدرسالاری- ودرکناران بقایای نظام اشتراکی آغازین را درخود حفظ نمود. روابط خارجی درهند درقرون پنجم وششم میلادی پدیدآمد. جماعت روستای خصلت منفردوطبیعی خودرا حفظ کرد. پیشه های شهربطورعمده برای ارضای نیازهای اشرافیت برده داری بود. مبادله ای کالا میان شهرهای بزرگ انجام می گرفت. نیروهای مولددرهند به کندی پیش می رفت وازلحاظ کاربرد وسیع ابزارهای آهنی درکشاورزی به حداکثررشد خود رسید. روابط موجود برده داری مانع تکامل نیروهای مولد بود. کاربرده واربیش ازپیش ناسودمند می گشت. زمین داران بزرگ قطعات کوچکی زمین به بردگان خود می دادند که درازای آن بردگان نیزمجبوربودند برای ارباب خودکارکنند. برخی مالکان اراضی خودرا به قطعات کوچک تقسیم وآن را به دهقانان آزاد دربرابردریافت سهم معینی ازمحصول اجاره می دادند. اشکال فءودالی تازه درهند شیوه های کهنه ای کاررا تغییرداد. جماعت اشتراکی به خانواده های منفرد تقسیم شد که هر یک از آنها قطعه زمین کوچک خودرا داشت. تقسیم اراضی جماعات روستای به نابرابری اقتصادی و فقرعه ای زیاد زحمتکشان انجامید. این جریان تضادهای اجتماعی را تشدید کرد ونیزسبب تضادهای درونی طبقه ای حاکم گشت تضادمیان اشرافیت برده دارکه سررشته داردستگاه دولتی بود با ارباب فءودال جدید. امپراطوری برده داری «گوپتا» که قرن ها به وجودخود ادامه داد به سبب تضادهای مذکورضعیف شدودراواخرقرن پنجم میلادی بدست «افتالی ها» منقرض گشت. حکومت «افتالی ها» نیزدیرزمانی نیابد ودرسال (۵۴۰) میلادی منقرض شد. باردیگرامپراطوری واحد جای خودرا به دولت های کوچک مستقل ومتعددی داد که دردرون آنها رشد فیودالیزم ادامه یافت.

انقراض نظام اشتراکی قبایل چادرنشین بدوی: دولت های که درشبه جزیره ای عربستان تشکیل شدند سومین گروه کشورهای هستند که روابط فیودالی آنها ازویژگی برخورداراست. دولت های برده داری باستانی عربستان از میان رفتند و فقط دولت «حمیر» درسرزمینی که یمن کنونی درآن واقع است تا پایان قرن ششم میلادی ادامه داشت. در دوران های بعدی فقط چند دولت- شهربرده دارمانند مکه ویثرب(مدینه)- وجودداشت. لیکن باید دانست که شکل روابط برده داری درشبه جزیره ای عربستان خیلی ابتدای بود. رشد روابط فیودالی درقرن هفتم آغازشد. این روابط برویرانه ای روابط اشتراکی کهن در میان قبایل بیابان گرد پدیدآمد. قبایل عرب شبه جزیره ای عربستان به دوگروه قومی تعلق داشتند: اعراب جنوبی (یمنی) و اعراب شمالی؛ در این قلمروزرعت رشته ای اصلی اقتصاد بود ولی اکثریت بزرگ اعراب چادرنشین بودند و برای گسترش دامداری امکانات بیشتری داشتند تا زراعت. گسترش دامداری و رونق تجارت میان قبایل به اشرافیت قبایل فرصت چشمگیری برای گردآوری ثروت می داد بویژه درزمینه ای مواشی وچراگاه. بدین گونه خانواده های داراترازبقيه افراد قبیله جدانشدند. توده ای قبایل فقیرترمی شد وازلحاظ اقتصادی وابسته به دارایان می گردیدند. گرچه رئیس قبیله برگزیده ای افراد قبیله بود لیکن وی معمولاً عضوخانواده یا طایفه ای ثروتمند بود. بدین گونه قشراجتماعی تازه ای پدیدآمد که قدرت ونفوذآن بموجب تعداد گله ها و اراضی متعلق به اوتعیین می شد. وتوأم با آن نیازبه ایجاددولت یعنی برای سرکوبی زحمتکشان احساس می گشت. ازقرن دوم تا هفتم میلادی درشمال شبه جزیره ای عربستان «لخیم» و «قصان» دولت های فیودالی ای پدیدآمدند که دررأس آن سلاطینی ازقبایل «لخیم» و «قصان» قرارداشتند. جنبه ای متمایز فیودالیزم درعربستان این موضوع بود که یک جماعت عشیرتی ای دینی هسته ای اتحادیه ای سیاسی را تشکیل داد. پایه گذاراسلام محمد(۵۷۰-۶۳۲ م) ازطایفه ای هاشمی(قبیله مکی قریشی) بود. اشراف مکه بیم داشتند که انتشاردین تازه پرستش خانه ای کعبه ونفوذ سیاسی وروابط تجاری میان مکه وقبایل عرب را از میان بردارد ازاینرو آنها درسال ۶۲۲ میلادی محمد وپیروان او را مجبوربه مهاجرت به مدینه نمودند.

در مدینه مسلمان با گروه حاکم قبایل عرب اتحادی بوجود آوردند. در طی هشت سال بعدی محمد به جنگ علیه زعمای مکه پرداخت که به پیروزی پیروان وی پایان یافت و سپس بر قبایل بدوی غالب آمد. در سال ۶۳۰ میلادی مکه بدون جنگ به ارتش محمد تسلیم شد و قبایل قریش اسلام را پذیرفتند. مکه و کعبه مرکز دین مسلمان و نیز جایگاه حج سالانه ای مومنان مسلمان گشت. از جمله شرایط تسلیمی زعمای مکه با محمد مس‌ءله حفظ و تداوم اهمیت دینی و اقتصادی مکه برای آنها بود که محمد با «فرض» قرارداد زیارت مکه برای مسلمانان منافع آنها را بیش از پیش تأمین کرد. بعد از مرگ محمد چهار خلیفه بعد از او زمام حکومت اسلامی را در دست گرفتند. در عین حال اعراب به فتوحات (بخوان اشغال و سلطه گری و غارت ملل دیگر) خود در ممالک مدیترانه ای آسیای صغیر و آسیای میانه آغاز کردند. در سال ۶۳۶ میلادی ارتش عرب ارتش روم شرقی (بیزانس) را شکست داده و حاکمیت خود را بر سوریه و فلسطین برقرار نمودند و به عراق هجوم کرده و در نبرد با سپاهیان ایران پیروزیهای چشمگیری بدست آوردند. سپس در سال ۶۴۱-۶۴۵ مصر و چندی بعد ایران را به تصرف درآوردند. در آغاز قرن هشتم میلادی اعراب افریقای شمالی و بخش بزرگی از اسپانیا را اشغال نمودند. کشورهای مفتوح بخشی از خلافت عربی شده و زیر سلطه ای حکومت (امویه) قرار گرفتند (۶۶۱-۷۵۰م). پایتخت از مکه به دمشق انتقال یافت. خلیفه نشین عرب یک دولت متقدم فیودالی بود که در آن بقایای چشمگیر روابط برده داری هنوز وجود داشت. فاتحان عرب علی القاعده در تولید اجتماعی سرزمینهای مغلوب شرکت نداشتند. خلقهای مغلوب مجبور بودند مالیات زمین و سرانه خواه جنسی و خواه نقدی به خزانه خلیفه بپردازند.

فاتحان تحت تأثیر روابط اقتصادی فرهنگی و اجتماعی ملل مغلوب قرار گرفتند. روابط متکامل فیودالی کشورهای مفتوح در خلیفه نشین بغداد در دوران سلطنت سلسله عباسی (۷۵۰-۱۲۵۸ میلادی) انعکاس یافت. در این هنگام پایتخت به بغداد- که در سال ۷۶۲ بدست منصور بر رودخانه دجله بنا شده بود انتقال یافته بود. اشرافیت عرب موقعیت ممتاز خود را در نزد خلیفه از دست داده و جای آن را فیودالهای ایرانی که به روی کار آمدن سلسله عباسی کمک کرده بودند گرفت. در اکثر کشورهای تابع خلیفه مالکیت فیودالی دولتی حاکم بود. برخی از اراضی به خلیفه و خاندان او تعلق داشت. و برخی ملک خصوصی بود شبیه «آلو» اروپایی. نوع خاصی از مالکیت فیودالی در سراسر دولت عربی شیوع یافت. که به موجب آن زمین مادام العمر یا بصورت موقت در برابر بیعت نظامی در اختیار افراد گذاشته شد. اراضی انتقال پذیری نیز بود که به موسسات دینی مسلمانان تعلق داشت. برخلاف اروپای غربی روابط پول-کالای در خلافت بغداد در قرن یازدهم میلادی گسترش بسیار یافت. این پدیده بیشتر ناشی از تجارت پر رونقی بود که چه در داخل و چه در خارج رواج یافته بود و این سبب رشد سریع شهرها بمنزله ای مراکز پیشه ها بود. برده داری بخش مهمی از زندگی بشمار می رفت. در خلیفه نشین بغداد از کار برده و ارباب برای کارهای دشوار- حفر قنات، کار در مزارع پهناور پنبه و در معادن- استفاده میشد. معمولاً بردگان از نژاد افریقای بودند. بهره کشی فیودالی و ستمگری ملی سبب قیامهای توده ای شد. در قرن نهم پایه های خلافت بغداد بر اثر قیامهای دهقانی تحت رهبری بابک خرم دین (۸۱۸-۸۳۷م)) و قیام بردگان (۸۶۹-۸۸۶م) به لرزه درآمد. مقاومت ملل مغلوب در برابر حاکمیت عرب گسترش روابط فیودالی و قدرت روز افزون فیودالهای محلی همه ای اینها موجب تحلیل خلافت بغداد در یک رشته دولت های مستقل در اوایل قرن دهم میلادی گشت. خلفای عباسی بر اثر از دست دادن املاک و قدرت سیاسی خود فقط به صورت رهبران دینی مسلمان باقی ماندند. مصر تحت رهبری سلسله ای تولونی و سپس خلفای فاطمی استقلال خود را باز یافت. بخش شمالی سوریه و شهرستان آکویه که مانند دوران باستان همچون یکی از بزرگترین شهرهای مدیترانه ای شرقی باقی مانده بود در سال ۹۶۹ میلادی به استیلای روم شرقی درآمد. در بخش دیگر سوریه لبنان و فلسطین در سال (۹۲۹-۱۰۰۳م) دولت مستقلی تشکیل

شد. این دولت در زمان فاطمیان به مصر ملحق شد. در ایران و آسیای میانه و سایر نواحی نیز دولتهای ملی مستقل تشکیل شدند. فرمانروایان ممالک مسلمان خلیفه ای بغداد را تنها بمنزله ای رهبر روحانی خود می پذیرفتند.

روابط و مناسبات فیودالی در آفریقا: تشکیل و تکامل روابط فیودالی در ممالک شمال آفریقا و نواحی واقع در جنوب صحرا کاملاً مشابه به سیر فیودالیسم در اروپا و آسیا بود. دولت غنا یکی از کهن ترین دولت های فیودالی بود. این دولت تقریباً در قرن هفتم میلادی در حوزة ای رودخانه ای سنگال و نیجر تشکیل شد که اهالی آن اقوام مربوط به گروه زبان های ماندا (بامبرا و جزآن) بودند. ساخت اجتماعی اقتصادی دولت باستانی غنا روشن نیست. ولی آنچه شناخته هست آنست که دولت مزبور تحت سلطه ای ارباب فیودال بود. در پایان قرن هشتم سلسله ای «تونکارا» قدرت یافت. حکومت به موجب نسب مادری به ارث می رسید (ازدای به پسرخواهرش) و این نشان آنست که در آنجا بقایای نیرومند نظام اشتراکی کهن و نیز برده داری هنوز به صورتی موجود بوده است. فرمانروایان غنا برای بدست آوردن بردگان تازه غالباً علیه قبایل همسایه لشکر می کشیدند. تقسیم اجتماعی کارچندان وسیع نبود زیرا تجارت داخلی (ونه خارجی) نقش عمده ای در اقتصاد داشت. صادرات بیشتر عبارت بود از صدور نمک و طلا. خطوط تجاری اصلی به ممالک «مغرب» می پیوست. مراکز تجاری در شهرهای غنا (ژن) و شهرهای دیگر بود. ظهور شهرها همراه بود با سطح فرهنگی بهتر و ایجاد مدارس. طی این دوره فرهنگهای درخشان و دولت های فیودالی در نواحی جنوبی صحرا در حال پدید آمدن بودند. در آغاز قرن سیزدهم در نتیجه ای حملات قبایل «سوتو» غنا قدرت سابق خود را همچون یک ملت از دست داد. نقش آن به تدریج به دولت باستانی «مالی» سپرده شد. امیر نشین کوچک مالی پیش از قرن یازدهم تاسیس گشت. کشاورزی آن به ویژه مزارع بزرگ پنبه معادن طلا پیشرفت های بیشتر و تجارت به نیرومندی آن کمک بسزا کرد. در سال ۱۲۴۰ میلادی این دولت ارتش غنا را شکست داد و پایتخت آن را ویران ساخت. در پایان قرن سیزدهم پایتخت مالی مرکز تجاری بزرگی گشت. دولت مزبور روابط بازرگانی و فرهنگی وسیعی را با کشورهای مدیترانه ای جنوبی برقرار کرد. برغم حملات همسایه و مبارزه ای درون سلسله ای حاکم که به تضعیف قدرت دولت انجامید دولت مزبور تا آغاز قرن هفدهم دوام داشت. در نیمه ای اول قرن هفدهم حملات قبایل «سنقائی» و «بامبارا» دولت «مالی» را نابود کرد. در طی این دوره دولت فیودالی تازه ای در بخش شرقی سودان غربی پدید آمد که بنیان گذاران قبیله ای «سنقائی» بود. زبان سنقائی در میان زبان های آفریقایی بی مانند است.

نخستین دولتهای سنقائی در قرن چهاردهم پدید آمدند. در قرن شانزدهم قلمرو آن از دماغه ای «نیجر» تا آبشارهای «بوس» و از صحرا در شمال تا سرزمین های «بویو» و «مشی» در جنوب گسترش یافت. در دولت سنقائی مانند سایر دولت های سودان کار برده و ارتش مهمی در تولید اجتماعی داشت. ولی به بردگان غالباً قطعه زمینی داده شده بود که مانند سرف ها در ازای آن باید مالیات جنسی بپردازند. گرچه اولاد بردگان نیز علی الرسم برده بودند؛ لیکن آنها در نسلهای بعدی برخی حقوق مدنی بدست آوردند. مثلاً فروش بردگان مزبور ممنوع گشت. بردگان اولاد بردگان و سرف ها غالباً علیه ستمگران خود می شوریدند. نخستین برخوردهای میان فرمانروایان سنقائی و سلاطین مراکش در اوایل قرن شانزدهم روی داد و در سراسر این قرن ادامه داشت. گرچه پادشاهان سنقائی پیروز شدند ولی دولت آنها به سبب ستیزه های داخلی آنچنان ضعیف شد که در حوالی قرن هفدهم بکلی از هم پاشید. دیگر دولت «بنین» واقع در نیجریه ای جنوبی کنونی بود با فرهنگ بسیار پیشرفته و ممتاز که در قرن هفدهم بدست اقوام «یوریا» و «اویو» بنیان گذاری شد. کنگو نیز دولت فیودالی بزرگی بود. در طی قرن پانزدهم تا هژدهم دوران اوج آن - قلمرو و دولت مزبور از رودخانه ای «کواندو» در شرق تا اوقیانوس اطلس در غرب گسترش یافت. در این سرزمین پهناور بسیاری از قبایل خویشاوند با زبان «کیسی کنگو»

به عنوان -زبان رسمی- سکونت داشتند. در تولید اجتماعی این سرزمین بردگان نقش مهمی داشتند و پست ترین کارها از وظایف آنها بود. پیشه ورانی از حرفه های گوناگون وجود داشتند. در دولت های همسایه - «آنگولا» و «مونوموتاپا»- نیز روابط اجتماعی همپایه ای کنگو بود.

مرحله ای متکامل فیودالیزم:

رشد پیشه ها و بازرگانی:

ظهور و شکفتگی شهرها بمنزله ای مراکز پیشه ها و بازرگانی و تولید کالای از ویژگیهای فیودالیزم متکامل است. تقسیم کار میان پیشه های شهری و کشاورزی که از نظام اشتراکی آغاز شده بود و در دوران برده داری بیش از پیش ادامه یافت در اوایل قرون وسطا متوقف ماند. زوال دولت های برده دار با انحطاط اقتصادی همراه بود. شهرها- جز چند شهر بزرگ آسیای و آفریقای- دیگر مراکز پیشه ها و صناعت نبود. لیکن در نتیجه ای تکامل نیروهای مولد در جامعه ای فئودالی مرحله ای جدیدی در جدای پیشه های شهری از کشاورزی در جامعه های مزبور فراسید.

مهارت و تخصص پیشه وران: جریان جدای پیشه های شهری از کشاورزی را بطور مشخص در اروپای غربی- بویژه در فرانسه - می توان دید بسیاری از دهقانان بهره ای مالکانه ای خود را خواه در کشاورزی و خواه در صنعت- که غالباً بافندگی بود- بطور جنسی می پرداختند. ابزارهای کشاورزی در این هنگام تکمیل شده بود گاویا خیش آهنی نخستین اصلاحی بود که بطور وسیع مورد استفاده قرار گرفت. گذار نهایی از شیوه های سوزاندن و پاک کردن جنگلها و آیش زمین شیوه ای کشت دوباره و سه باره به انجام رسید زراعت و بستان کاری گسترش یافت. خانوار دهقانی در این هنگام بیشتر وقت خود را به پیشه های گوناگون می گذراند و برخی افراد در پیشه ای معینی مهارت یافتند. صنعتگران نخستین آهنگران و کوره گران بودند. فنون ساختمانی روبه پیشرفت بود. بکار گرفتن آسیای آبی عامل مهمی در تکامل تولید بود. بناهای عظیم سنگی پدید آمدند. اعضای طبقه ای حاکم ترجیح می دادند به جای لباس کتانی لباس پشمی بپوشند. بدین گونه تولید پشم روبه فزونی رفت. روزبه روز میان دهقانان پیشه وران ماهری برمی خاستند. غالب این پیشه وران نیاز روستاییان همکار خود را نیز بر آورده می کردند. و به تدریج توانستند مبلغی پول پس انداز کنند. ایشان هنوز دهقان بودند ولی کشت زمین دیگر یگانه وسیله ای امرار معاش آنها نبود. استقرار روابط میان پیشه وران و بازار نشانه ای مرحله تازه ای در رشد پیشه ها بود هنگام شکوفایی فیودالیزم معمولاً دهقانان نیمه پیشه و رازارباب خود اجازه داشتند مصنوعات خود را در بازارهای که در روزهای مخصوص در کنار قلعه ها و دیرها تشکیل می شد در معرض خرید و فروش گذارند. ولی این خرید و فروش ها جنبه ای اتفاقی و پراکنده داشت و می توانست به جدای میان پیشه ها و کشاورزی در جامعه بطور کلی بانجامد. از اینرو مصنوعات تنها به ندرت جنبه ای کالای داشت. در آغاز جدای پیشه ها و کشاورزی در چارچوب ملک فیودالی معینی پیش می رفت. ولی با پیشرفت مهارت اختصاصی پیشه و ترجیح می داد کالاهای خود را در بازار بفروشد و کالای مورد نیاز خود را بخرد. اورفته رفته به صورت تولید کننده ای کالای آمد. یعنی اجناسی که فقط برای فروش تولید می کرد.

تقسیم اجتماعی کار میان شهروده: در روستاها کالای که بدست پیشه وران ماهر تر تولید می شد چندان تقاضای نداشت. گذشته از این پیشه وران رفته رفته احساس می کردند که بهره کشی ارباب مانع پیشرفت آنها ست. دهقانان نیمه پیشه و رگرایش به ترک ملک فئودالی داشتند و می خواستند به جایی نقل مکان کنند که فارغ از ستم ارباب بتوانند کالاهای خود را بفروش برسانند. برخی از دهقانان پیشه و راز دیار خود می گریختند و تعداد دیگر در ازای پرداخت مبلغی با اجازه ای ارباب خود روستا را ترک می کردند. ارباب همیشه نیازمند پول بود و از این رو بدین کار رضایت می داد. در آغاز اجازه ارباب

به دهقانان مزبور فقط برای مدتی کوتاه بود (مثلاً در طی یک بازار مکاره {مکاره «ماخوذ از روسی»} بازار مکاره بازاری که هر سال بمدت چند روز در یک کشور تشکیل شود و از کشورهای دیگر کالاها برای فروش به آن بازار بیآورند) در فصل زمستان هنگام بیکاری در ملک (ولی بعدها مدت آن نامحدود گشت. که فقط پیشه وران ماهر روستا ترک می کردند. کشاورزانی هم که برای برآوردن نیازهای فوری خود به تولید پیشه وری می پرداختند روستا ترک می گفتند. بدین گونه تقسیم اجتماعی عمومی کارمیان کشاورزی و پیشه های شهری از مرزهای ملک فءودالی و جماعت روستای فراتر رفت و تمامی جامعه را فراگرفت و سبب پیدایش تضادهای میان شهروده گشت. دهقانانی که از روستاها یا با اجازه ای ارباب خود روستا ترک می کردند می کوشیدند درجایی مقیم شوند که بتوانند اجناس خود را مصءون از خطرات احتمالی بفروش برسانند. و نیز به منبع مواد اولیه نزدیک باشند. شرایط مذکور در جوار دژهای اقامتگاه پادشاهان شهزادگان و اسقف ها و مراکز اداری فراهم بود. سرف های فراری باخوشی تمام در کنار دیرها و صومعه های بزرگ که معمولاً بصورت دژ ساخته شده بود اقامت می گزیدند. اردوگاه های کاروانی تجار در تقاطع مسیرهای بازرگانی و راه های آبی نیز از اقامت گاه های دهقانان مزبور بود. در این مراکز میان تجار نوای گوناگون مبادله کالا انجام می گرفت و همینکه کاروانی بارخود را خالی می کرد بیدرنگ کالاها را تازه ای بازرگانی می نمود. تجار غالباً مصنوعات تولیدی پیشه وران را می خریدند و دهقانان سابق را بعنوان کارگر قلیق ران و جزآن اجیری می کردند. در اقامتگاه های تازه دهقانان (که معمولاً وابسته به زمین بودند) رفته رفته خود را از قیود فئودالی رها می نمودند. زیرا پادشاه و ارباب فئودال محلی نیز علاقه مند بودند که پیشه وران و نیروی کارگری آماده ای در جوار خود داشته باشند. دهقانانی که پس اندازی داشتند آزادی خود را می خریدند. آنها که نداشتند به علل گوناگون از پرداخت بهره خودداری می کردند و به روستاها و نزد ارباب شان بازمی گشتند. ارباب نیز چاره ای جز تسلیم نداشت. در نتیجه آنها نیز آزادی خود را بدست می آوردند. سرانجام ارباب فءودال بیش از پیش به بازار بستگی یافتند. آنها محصول املاک خود را در بازاری فروختند و اجناس ضروری خود را می خریدند. دهقانان نیز به خرید برخی محصولات از بازار آغاز کردند. تشدید ستم فءودالی دهقانان را مجبور به ترک روستاهای خود می کرد و این موضوع به ازدیاد اقامت گاه های تجار و پیشه وران که در آن زمان مرکز تولید کالای شده بود می افزود. نیاز اهالی به غله و محصولات کشاورزی دیگر موجب استقرار مبادله ای کالای میان شهرها و روستا گشت. قلمرو تولید اجتماعی اینک به دوشخ: کشاورزی و صنعتی تقسیم شده بود. محصولات تولیدی به صورت کالادرآمده و قشرا اجتماعی تازه ای - بازرگانان - پدید آمده بودند که شغل منحصر آنها خرید محصولات تولیدی پیشه وران و فروش آن در بازار بود.

کشفیات جغرافیای بزرگ و نخستین فتوحات استعماری :

سلب مالکیت اجباری دهقانان یکی از عوامل تراکم سرمایه با سودهای حاضر آمده ناشی از غارت اراضی تازه کشف شده و مستعمره توأم گشت. گسترش روابط پول - کالای اشتهای زمین داران فئودال اروپای را به اندوختن ثروت های بزرگ تحریک می کرد. نیروی محرک عزیمت آنها به سرزمین های دوردست آسیا آزمندی بود. افسانه های از سرزمین های ناشناخته ای ماوراء دریاها در غرب وجود داشت. این آزمندی سرانجام به «کشفیات بزرگ جغرافیای» منجر گشت. و در عین حال نقطه ای عزیمت سیاست استعماری ممالک اروپای بود. فئودالها و تجار اسپانیای و پرتغالی نخستین استعمارگران بودند. وجستجو برای تحصیل طلا و ماجر ا جوئی پرتغالی رابه ماوراء دریاها می کشید. آنان ضمن سفرهای اکتشافی دریایی در اطراف افریقا سرانجام به هند رسیدند. و از پایان قرن پانزدهم به غارت آن کشور پرداختند و غارتی های خود را که عبارت از خاک طلا، ادویه، عاج و جزء آن بود با کشتی به پرتغال حمل می کردند. در سال (۱۴۹۲) میلادی «کریستف کلمب» به کشف امریکا نایل آمد.

همه ای اراضی مکشوف بوسیله کلمب^۱ مایملک امپراطور اسپانیا اعلام شد. ولی کلمب نمی دانست که اوقاره ای جدیدی کشف کرده است. تکامل آهسته ای جامعه ای امریکا سبب شد که وقتی اسپانیایی های فاتح به «دنیای جدید» رسیدند با نظام اشتراکی نخستین^۲ اتحادیه های قبیله ای و حکومت های مستبد برده دار روبه روشدند. درحالیکه در این هنگام سپیده دم خونین سرمایه داری در اروپا فرارسیده بود. با فتح امریکا نابودی فرهنگ سرخ پوستان امریکا از طریق نسل کشی صورت گرفت. اتحادیه ای «آراکتیا» که از چهار قبیله ساکن قلمرو کنونی شیلی تشکیل شده بود از همه چشمگیر تر بود. آراکتیاها به مهاجمان اسپانیایی ضربات مهلکی وارد آوردند. مهاجمان هیچگاه نتوانستند مقاومت اتحادیه ای مزبور را در هم شکنند. فاتحان اسپانیایی خزاین اقوام مغلوب امریکارا غارت کرده و فرهنگ بسیار تکامل یافته ای «آزتک» هارا در مکزیکو «انکا» هارا در پرو نابود ساختند و سپس به یاری سلاح برتر و میسیون های کاتولیک بیشترین بخش امریکای مرکزی و جنوبی رابه تصرف خویش در آوردند.

تا قبل از ورود اروپاییها به قاره استرالیا^۳ بومیان استرالیا جوامع اقتصادی پیچیده ای داشتند و با شکار کردن امرا معاش می کردند شواهد آن بر روی سنگ نگارها و غارها نقش بسته است. این وضعیت بیانگر این است که باشندگان استرالیا هنوز در جامعه اشتراکی بدوی بسر می بردند. گفته می شود که بومیان استرالیا ۴۰ تا ۷۰ هزار سال قبل به این منطقه پناهندند و توانسته اند در آن سکنانگزینند. اولین اروپاییهای که وارد سرزمین استرالیا شدند هالندی ها بودند^۴ در سال ۱۶۰۶ میلادی وقتی وارد استرالیا شدند سه جزیره در شمال کوئینزلند را کشف کرده و آن ها را هالند جدید نامیدند. اولین کاشف انگلیسی در سال ۱۶۸۸ وارد بخش شمال غربی استرالیا شد و دومین کاشف انگلیسی در سال ۱۷۷۰ مناطق اطراف سیدنی و شرق استرالیا را کشف کرد و آن را بنام بریتانیای کبیر ثبت نمود. استرالیا در جنوری ۱۷۸۸ میلادی به تصرف دولت انگلیس قرار گرفت و آن را جزء ای از مستعمرات خود اعلان کرد. بر آورده شده که در سال ۱۷۸۸ میلادی در بدو ورود اروپاییها بین هفتصد و پنجاه هزار تا ۱/۴ میلیون نفر بومی و ساکن جزیره تنگه تورس در استرالیا زندگی می کردند. آنها در حدود ۳۵۰ قبیله بودند که هر کدام فرهنگ و شیوه خاص زندگی خود را داشته و به (۲۵۰) زبان تکلم می کردند ولی امروز نسل جوان به ۲۰ زبان صحبت می کند. بومی های استرالیا فرهنگ های پیچیده ای دارند. به نوعی که هر عضو خانواده یک وظیفه مشخص بر عهده دارد. هیچ دولتی بر آنها حکومت نمی کرد بلکه خود آنها تحت سیستمی که نام آن را آرزوها- گذاشته بودند با استفاده از تجربه زندگی جمعی^۵ زندگی می کنند. بریتانیایی ها در ابتدای مستعمره جدید خود به عنوان سرزمین خشک و دور دست نگاه می کردند و آن را مکانی مناسب برای تبعید کردن مجرمین^۶ محکومین و بیماران روانی می دانستند. انگلیس ها در تاسیسات استعماری خود در اولین نوبت^۷ قشله های نظامی ساخته اند. اعمار پایگاه های نظامی بوسیله افراد محکوم و مجرم که از انگلستان در این قاره آورده شده بود^۸ بطور اجبار^۹ بدون مزد صورت می گرفت. این مجرمین و محکومین مصروف ترمیم کشتی ها و سایر افزار نظامی نیز بوده اند. زندگی محکومان در سکونتگاه تازه با کار سخت و شاقه همراه بود. آنها یکه دوران محکومیت خود را به پایان می رساندند آزاد می شدند ولی اجازه نداشتند سرزمین استرالیا را ترک کنند و به انگلستان برگردند و باید در همان مناطق تعیین شده (قشله های عسکری و یا سایر مناطق مستعمره) باقی مانده و حسب قوانین موجود عمل کنند^{۱۰} البته بعدها وارد جامعه شدند. افراد بومی استرالیا دارای هیچ نوع حقوق و اظهار نظری در برابر انگلیس ها نبوده اند و به هیچ صورت با آنها مشوره ای هم صورت نمی گرفت و حتی ارزش انسانی برای شان قایل نبودند. مناطق بین آنها مرز بندی شده بود^{۱۱} انگلیسها شهرکهایی را ایجاد کردند و منطقه های خرید و فروش ابتدای رادر آنجا رونق دادند که بوسیله همان مجرمین کنترل می شد. استعمارگران انگلیس^{۱۲} انگلیسی های محکوم و بومی های سرزمین استرالیا راهمه جانبه سلب حقوق کرده بودند. بالاخره جنگهای بزرگ و در حدی که خود انگلیس ها تعیین کرده بودند

مشتمل گردید و از سالهای ۱۷۸۸ تا ۱۹۲۸ میلادی ادامه یافت و انگلیس ها تامت طولانی به این جنگها گرفتار بوده اند و طی آن هر چه سببانه قتل و غارت براه انداختند.

انگلیسی ها در اوایل روابط تولید سرمایه داری را در جامعه تدارک دیده و کوشش کردند که در مورد رشد کشاورزی خاصاً در بخش جنوبی استرالیا که نوعیت خاک اراضی آن نسبت به مناطق دیگر برای زراعت زیاد مساعد بود زمینهای وسیع را از نظر سرمایه گذاری و بکارگیری آلات و ادوات مدرن که محصول فراوان بدست می آمد ایجاد نمایند. نظام اقتصادی- اجتماعی و سیاسی آن زمان انگلیس ها در این سرزمین نظام فیودالی و رشد بورژوازی کمپرادور بهره گیری از کارگران و دهقانان بدون حقوق و زمین بود که زمینه ای رشد سریع سرمایه داری را مساعد ساخت و نظام اقتصادی اجتماعی سرمایه داری در جامعه حاکم گشت. در هر منطقه حاکم یا آستاندار از جانب انگلیس ها تعیین می شد. تا اواسط قرن نوزدهم «شورای قانون گذاری» توسط مشاوران کارکنان انگلیس از اوضاع بررسی صورت می گرفت و در عین حال مالکان بزرگ زمین و دامداران در شورای قانون گذاری سهم بودند. لیکن بومی های استرالیا هیچ نوع تملک و اختیاراتی از خود نداشته و امکان هیچگونه دخالتی در قدرت دولتی هم برای آنها وجود نداشت و یک زندگی بسیار ابتدایی و بدون پیشرفت داشتند. و از لحاظ اداری هر قوم و قبیله از خود بزرگ و رهبری داشته اند که جامعه خود را رهبری می کرده اند. اولاد آنها با نقل و قولهای از بزرگان قبیله تربیت می شده اند و تعلیم و تربیت آنها همان گفتار سران قبیله بود. آموزش بخش دیگری از اقوال بزرگان قبیله را در برداشت و آن این بود که تاکنون جوانان بومی به آن فکر می کنند. ۱- قوانین زندگی توام با تفاوت زندگی انگلیسی. ۲- دانش در مورد سرزمین اشغال شده. ۳- در مورد اجداد شان. شکار حیوانات و استفاده از گیاهان خورده خوراک شان بود. تکنالوژی شان در حقیقت همان آلات و اسباب شکار و زراعت بود که خودشان با همان شیوه ابتدایی می ساختند. از قرن ۱۹ با کشف معادن طلا و رونق صنعت پشم جمعیت استرالیا گسترش یافت. دولت انگلستان مجدداً ۱۶۰ هزار مجرم دیگر را به استرالیا فرستاد. نخستین راه آهن و تلگراف برای وصل کردن مناطق با جمعیت روبه رشد ساخته شدند. تا پیش از ۱۹۰۱ میلادی شش مستعمره نشین خودمختار زیر سلطه دولت انگلستان تشکیل شده بود که توسط فرمانداران و حاکمان شوراهای قانون گذاری اداره می شده اند. و در سال ۱۹۰۱ بهم پیوستند و این اتفاق را Federation نامیدند. قانون اساسی تقسیم قدرت سه جانبه : تاج انگلیس، حقوق ایالتها و دولت جدید فدرال که بنام مشترک المنافع در حیطه ای مستعمره بودن خودیاد می شود. ایالتها در سیاست داخلی و تصمیم گیری هاق خودارادیت دارند و در موضوعات کلان از دولت فدرال یعنی دولت مرکزی و قانون اساسی سال ۱۹۰۱ میلادی تابعیت می کنند. و بهیچ عنوان از تصمیمات دولت انگلیس در انگلستان سرپیچی کرده نمی توانند. یعنی دولت فدرال هم تابع قوانین فوق قوانین خود است (قوانین انگلستان). استرالیا تاکنون از مستعمرات انگلستان محسوب می شود و دولت انگلستان از تمام امتیازات استعماری خود از این قطعه جغرافیای جهانی برخوردار است. سرزمینی یا کشوری با «حکومت مستقل» که الیزابت دوم پادشاه استرالیا است و فرماندار کل در استرالیا جانشین ملکه است که فرمانداران ایالات استرالیا را تعیین می کند. امروز جمعیت استرالیا ۲۶ میلیون نفر است با دوصد ملیت مختلف. سرزمین استرالیا در زمان ورود استعمارگران انگلیسی در مرحله جامعه اشتراکی اولیه قرار داشته و تحت سلطه استعماری انگلستان دوران برده داری رامنحیت شیوه تولید نگذراند؛ لیکن بومیان این سرزمین (آنها بیکه از جریان سببانه نسل کشی بوسیله استعمارگران جان بدر برده اند) موقعیت اجتماعی و وضعیت زندگی بهتری از برده نداشته و ندارند. استرالیا با طی دوران نسبتاً کوتاه فیودالیزم وارد شیوه تولید سرمایه داری شده است. به عبارت دیگر استعمارگران انگلیسی سیر تکوین طبیعی جامعه استرالیا را در اختیار گرفته و طبق خواستها و اهداف و منافع استعماری شان آن را هدایت کردند. و مالکان اصلی این سرزمین (بومی های استرالیا) تحت

سلطه وستم و استثمار و استعمار بزرگمانه امپریالیسم انگلستان و سایر دولت های امپریالیستی و محروم از همه حقوق شان قرار دارند. امپریالیسم انگلستان در نیوزیلند و کانادا و مناطق دیگر در جهان نیز با کمی تفاوت تا همین اکنون سلطه استعماری خود را بر آنها اعمال می کند».

بهره کشی از مستعمرات:

گروه های جدیدی از تجار هالندی و انگلیسی به دنبال اسپانیایی ها و پرتغالی ها در جستجوی سرزمین های تازه روان شدند. فرانسه نیز به راه توسعه طلبی استعماری افتاد و نواحی وسیعی در شمال و جنوب آمریکا را تسخیر کرد. علاوه بر غارت مستقیم فواید شایسته ای منظم بهره کشی رذیله ای مستعمرات را بوجود آوردند. بازرگانان هالندی و سپس انگلیسی کمپانی هند شرقی معروف را به منظور بهره کشی انحصاری خلق های هند و خاور دور تأسیس کردند. در قرن هفدهم میلادی استعمارگران انگلیسی موفق شدند «همکاران» هالندی خود را از هند اخراج کنند. از سوی دیگر هالندی ها در اندونیزی نیرومندتر بودند. در آنجا نیز انگلیسی ها می کوشیدند جای پای بدست آورند. در آغاز استعمارگران از تجارت نامتعادل سود می جستند. رفته رفته و به درجه ای روزافزون آنان برای تکمیل انقیاد ملل مزبور از نیروی اسلحه استفاده نمودند. هم هند و هم اندونیزی به سرعت به مستعمره سرمایه داران اروپایی تبدیل گردیدند. استعمارگران اروپایی در مستعمرات آمریکا به بهره کشی غیر انسانی افریقای ها پرداختند. تجار برده صدها هزار افریقای را اسیر و به زنجیر کشیده به آمریکای شمالی و جنوبی می فرستادند. حین انتقال بردگان به آمریکاهزاران تن آنها به اثر گرسنگی ضیقی جای در کشتی ضرب و شتم مالکان آنها و یا ابتلا به امراض گوناگون جان می دادند. زمین داران بزرگ از «برکت» کار بردگان در مزارع بزرگ ثروت های بی حساب بدست آوردند. تسخیر و غارت اراضی جدید و ورود سیل آسای خزاین عظیم آن به اروپا اقتصاد سرمایه داری آن منطقه را به سرعت تکامل داد.

با در نظر داشت تاریخ آغاز توسعه طلبی استعماری کشورهای سرمایه داری در قاره های آمریکا، آسیا، استرالیا و آفریقا که از حدود پنج صد سال قبل آغاز گردید؛ اینها در این قاره ها با نظام های اجتماعی - اقتصادی کمون اولیه برده داری و بعضاً فیودالی (زمینداری) مواجه شدند. این قدرتهای توسعه طلب و غارتگر از طریق جبر و زور سلطه استعماری خود را بر خلقهای این کشورها تحمیل و تحکیم کردند. قدرتهای استعماری بهره کشی از توده های خلق را با طرق و اشکال مختلف هر چه وحشیانه و غیر انسانی ادامه داده سعی کردند تا با حفظ نظام های تولیدی کهنه از جمله نظام ملاکی و غارت منابع طبیعی این کشورها هرگونه راه ترقی و تکامل خاصاً در نظام تولیدی این کشورها را سد کنند. به کشورهای تحت تسلط استعماری شان هرگز اجازه ندادند که سیر تکاملی طبیعی خود را طی کرده و از نظام ملاکی به جامعه صنعتی و سرمایه داری تکامل یابند. استعمارگران انگلیسی فقط در آمریکای شمالی (ایالات متحده و کانادا) در جهت رشد صنعت و کشاورزی غیر فیودالی و مبتنی بر شیوه ای کارمزدوری (Forming) و در جنوب اقتصاد کشاورزی مبتنی بر کار برده و ار (plantation) کمک کردند. لیکن در جنوب اضلاع متحده آمریکا نظام ملاکی را با کار برده ها رونق بخشیدند. به این عبارت که در ایالات متحده آمریکا برای یکصد سال برده داری با توسعه سرمایه داری درهم آمیخته بودند. قیام برای استقلال مستعمرات آمریکا در سال ۱۷۷۶ صورت گرفت. باشندگان ایالات متحده آمریکا بر ضد وابستگی متروپول و ضد استعمار عمل کردند؛ ولی در برابر سیاه پوستان و سرخپوستان استعمارگرو و طرفدار برده داری بودند. که بعداً در جنگ داخلی آمریکا در سالهای (۱۸۶۱-۱۸۶۵) میان ایالات صنعتی شمال و ایالات برده دار جنوب به پیروزی شمال بر جنوب منجر گردید. قدرتهای سرمایه داری امپریالیستی اگر زیرساختهای راهم در کشورهای تحت سلطه ای شان ایجاد کردند از جمله اعمار راه های اسفالت و راه آهن و یا ایجاد برخی نهادهای تولیدی سرمایه داری فقط به منظور تسهیل بهره کشی خلقها و غارت

ثروت ها و منابع طبیعی و معادن در این کشورها بوده است. مثلاً تمديد هزاران كيلومتر خط آهن در سرزمین پهناور هند به منظور سهولت انتقال مواد خام برای کارخانه های شان و انتقال آسان ارتشهای استعماری شان به منظور سرکوب قیامهای توده های خلق در این کشور بوده است. بهمین صورت دیگر کشورهای سرمایه داری از جمله ایتالیا، بلجیم، آلمان، جاپان و دیگران کشورهای را به سلطه استعماری شان در آورده و مانع هر نوع رشد و تکامل مستقلانه آنها شده اند. انقلابات بورژوازی در این کشورها به خلقهای مستعمره و نیمه مستعمره آزادی نبخشید. حتی آزادی محدودی که نصیب زحمتکشان کشورهای استعماری شد، به مستعمرات و ممالک وابسته گسترش نیافت. شعار «آزادی برای برادری» و «حقوق بشر» که زاعیده ای انقلاب بورژوازی فرانسه بود، در مورد سیاهان سنگال و دورگه های هند غربی و هندیان تعمیم نیافت. افزون بر این با سرنگون شدن طبقه ای فیودال بورژوازی قدرت سیاسی خود را نه فقط برای سرکوبی زحمتکشان کشور خودی بلکه برای تصرف مستعمرات تازه و برده ساختن آنها به کار انداخت. مثلاً ناپلیون که سخنگوی منافع بورژوازی بود به طرز روشنی هدف خود را برقراری سلطه ای استعماری جهانی فرانسه در مبارزه علیه رقیب اصلی- انگلیس- قرار داده بود. نقشه ای او عبارت بود از تصرف مصر، هند، ایران، افغانستان، ترکیه و امریکای لاتین. سقوط امپراطوری ناپلیون، همه ای امیدهای بورژوازی فرانسه را برای برتری استعماری در جهان برباد داد؛ لیکن رقابت استعماری انگلیس و فرانسه را هرگز از میان برنداشت. رقیب جدی دیگر انگلیس- روسیه تزاری- نیز به عرصه ای رقابتهای استعماری وارد شد. روسیه به تهدید گوهرتابناک تاج و تخت انگلیس- هند- از شمال آغاز نمود. روسیه و انگلیس در خاور دور نیز بر خورد منافع داشتند. کشورهای سرمایه داری امپریالیستی در کشورهای که مستقیماً تحت سلطه استعماری آنها قرار نداشت با شیوه نو استعماری صدور سرمایه در آغاز قرن بیستم این کشورها را تحت سلطه اقتصادی و سیاسی شان در آوردند که به شکل کشورهای نیمه مستعمره و نیمه ملاکی درآمد و طی قرنهای رشد و ترقی بازمانده اند. اگر تعدادی از کشورهای مناطق تحت سلطه امپریالیسم (کشورهای نیمه مستعمره و نیمه ملاکی) از قبیل تایوان، سنگاپور، کوریای جنوبی، هانگانگ، ایران و اسرائیل به رشد سرمایه دارانه رسیده اند؛ بهیچ صورت سیر تکاملی دوران فیودالی تولید را مانند کشورهای سرمایه داری در اروپا مستقلانه طی نکرده اند. در این کشورها با وجود رشد تولید سرمایه داری، از جهات مختلف وابستگیهای شدیدی به سرمایه های امپریالیستی داشته و تحت سلطه اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی این کشورها قرار گرفته اند.

چگونگی شکل گیری و سیر تکوین نظام فیودالی (زمینداری) در افغانستان و علل و عوامل عدم پیشرفت و تکامل آن :

طبق شواهد تاریخی سرزمینی که اکنون بنام افغانستان یاد می شود در قرون دوم و سوم میلادی در مرحله ای فروپاشی نظام بردگی و دخول در مناسبات ابتدای فیودالی قرار داشت. این خطه تاریخ کهن دارد؛ و نظریه داشتن موقعیت مهم جیواستراتژیک در مرکز قاره آسیا؛ در طول تاریخ وجودی آن از جوانب مختلف همواره مورد تهاجم و لشکرکشی نیروهای استیلاگرو غارتگر بدوی و قدرتهای استعماری و امپریالیستی مختلف قرار گرفته است که در هر دوره از این تهاجمها و غارتگریها و قتل عامها ی گسترده، خسارات غیر قابل جبرانی را بر آن وارد کرده اند. بعد از هجوم اقوام آریاها چادر نشین گله دار در حدود ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد (که برخی از منابع آن رانه سلطه که اختلاط تدریجی «مسالمت آمیز» با اقوام بومی این خطه می دانند) و این سرزمین در قرن ششم قبل از میلاد مورد تهاجم و حمله هخامنشی های ایران قرار گرفت؛ در قرن چهارم قبل از میلاد مورد حمله اسکندر مقدونی قرار گرفت؛ همچنان حملات ساسانیان ایران در قرن سوم میلادی؛ حمله هیتالیان در قرن پنجم میلادی؛ حملات اعراب در قرن هفتم میلادی؛ حملات ترکان غز در قرن یازدهم میلادی؛ حملات مغول ها در قرن

سیزدهم میلادی و حملات تیمورلنگ در اواخر قرن چهاردهم تا اوایل قرن شانزدهم میلادی واقع شدند. این سرزمین از (۱۵۰۷-۱۷۰۹ میلادی) میان نیروهای سلطه گرازیکان شیبانی و رژیمهای صفوی نادر افشار و قاجاری ایران و مغولهای هند تجزیه و تسخیر گردید. این سرزمین در دوره ای تسلط اعراب مسلمان گاهی با خطه ای ایران و سرزمین های آسیای میانه کشور واحدی را تشکیل می داد: از جمله در دوره ای حکومت عیاران سیستان (قرن نهم میلادی)؛ دوره ای سامانیان (قرن دهم میلادی)؛ دوره ای غزنوی ها (قرن یازدهم میلادی)؛ دوره ای غوریان (قرن ۱۲ و ۱۳ میلادی) و دوره ای تیموریان (قرن پانزدهم میلادی). لشکرکشی و اشغال استعماری امپراطوری بریتانیا در سال ۱۸۳۹ میلادی، لشکرکشی دوم بریتانیا در سال ۱۸۷۸ میلادی و تهاجم نظامی سوم انگلیس هادر سال (۱۹۱۹ میلادی) لشکرکشی و اشغال استعماری سوسیال امپریالیسم «شوروی» در سال ۱۹۷۹ میلادی و تهاجم نظامی و اشغال استعماری امپریالیستهای امریکایی و «ناتو» در ۷ اکتوبر سال ۲۰۰۱ میلادی صورت گرفت که تا ۳۱ اگست سال ۲۰۲۱ میلادی ادامه یافت. طی تاریخ طولانی تهاجم قدرتهای استیلاگرو و غارتگر خارجی بر این سرزمین و تخریبات و ویرانیهای وسیع و غیر قابل جبرانی را بوجود آوردند و با انجام قتل عامهای گسترده موجب نابودی نیروهای مولد و عدم پیشرفت تولید گردیده است. همچنان تخریبات و ویرانیهای گسترده شهرها و اراضی قابل کشت و تخریب و ویرانی نهرها، سدها و دیگر منابع آب؛ خلاصه در هر دوره از این غارتگریهای وحشیانه همه دست آوردهای مادی و معنوی توده های خلق و مدنیتهای بوجود آمده طی قرن ها را به نابودی کشیده اند. حتی مناطقی بودند که طی صد سال و یابیشتر ویران و غیر قابل زرع و بدون سکنه ماندند. این تهاجم های غارتگرانه و ویرانگرا خارج و تصادمات و جنگهای داخلی بین اقوام و قبایل مختلف خاصاً ملیت پشتون در قرن ۱۹ میلادی موجب شده اند که این سرزمین نتواند به سیر تکامل طبیعی تاریخی ادامه داده و به مرحله متکامل نظام فیودالی رسیده و به مرحله صنعتی شدن و رشد سرمایه دارانه انکشاف کند.

گوشه ای از قتلعامها و تخریبات و ویرانیهای گسترده توسط نیروهای مهاجم و غارتگر خارجی که در مقاطع مختلف تاریخ بر این سرزمین و خلق آن رواداشته شده و موانع بزرگی در سیر پیشرفت و انکشاف اقتصادی و اجتماعی آن ایجاد کرده اند:

«شهر هرات در قرون وسطی از شهرهای تاریخی و پر جمعیت و آبادان کشور بود که بالا حصار ارگ آن با مسجد جامع بزرگ با کاشی های فیروزه گون با مصلاهای برافراشته در چهار گوشه ای آن به آن شهر شکوه و ابهت خاصی بخشیده است. هرات بزرگترین شهر خراسان در دوران قبل از یورش مغول و از تمام شهرهای خراسان و سیستان و ماوراءالنهر بزرگتر و زمین آن حاصل خیزتر است و مراکز تجارت و داد و ستد بازرگانی و محل تجمع توانگران و مرکز فضلا و دانشمندان بود... در سال (۱۲۱۸ میلادی) که هرات مورد حمله مغول واقع گردید به قول مورخ سیفی هروی ۱۹۰ هزار مرد جنگی از هرات برای مقابله با مغول آماده نبرد شدند». این روایت بخوبی نشان می دهد که شهر هرات و اطراف آن تا چه اندازه پر جمعیت بوده است... این بطوطه که یک قرن بعد از خرابیهای مغول (در سال ۷۲۶ ق) از راه ترمذ به افغانستان وارد شد پس از مشاهده خرابیهای مغول در بلخ رهسپار هرات شده می گوید: «پس از هفت روز راه پیامی در جبال «غرجستان» به شهر هرات رسیدیم: شهر هرات یکی از بزرگترین شهرهای آباد خراسان است. حمدالله مستوفی که در سال ۷۳۰ ق از هرات دیدن کرده گواهی می دهد که پس از احیای مجدد هرات «در شهر هرات ۱۲ هزار دکان ۶ هزار حمام و کاروان سرا و طاحونه (آسیاب بادی) و ۳۵۹ مدرسه و خانقاه و آتشکده و ۴۴۴ هزار خانه موجود بود.» مگر متأسفانه که در حمله تیمور (۷۸۵ ق) (۱۳۸۳ میلادی) این شهر یک بار دیگر ویران و مردم آن قتل عام گردیدند. مسجد جامع هرات (که در عهد سلطان غیاث الدین غوری) از خشت پخته اعمار شده بود در آتش سوزی مغولها زیاد صدمه ندید و در زمان ملک شمس الدین کرت این مسجد دوباره احیا گردید. در عهد شاه رخ و ملکه گوهرشاد

وبخصوص در زمان صدارت امیرعلیشیرنوعی در اوج شکوه رسید. یکی از جهان گردان که از این مسجد دیدار نموده بود^۱ نوشته است: «مسجد جامع دارای ۴۰۸ گنبد^۲ ۱۳۰ درجه^۳ ۴۴۴ ستون و شش دروازه ورودی است.» یکی از وحشیانه ترین هجوم هابرسرزمین های ایران و افغانستان و کشورهای آسیای میانه و همجوار^۴ هجوم مغولان به سرکردگی چنگیزخان مغول در ۱۲۱۷ میلادی بود. سرداران چنگیزی بدستورخان بزرگ^۵ همه ساکنان شهرها را بدون استثنا ازم تیغ گذرانده نابود می کردند. چنانکه با اترار و اورگنج (جرجانیه پایتخت خوارزم) و ترمذ^۶ سمرقند^۷ نساء و مرو^۸ بلخ^۹ بامیان و هرات و نیشاپور و سبزوار و طوس و ری و قزوین و همدان و مراغه و اردبیل و نخجوان و دیگر بلاد آسیای در شرق میانه چنین کردند. بطروشفسکی^{۱۰} محقق شوروی در مورد قتل های دسته جمعی مغولان در سرزمین های مفتوحه می نویسد: «مغولان^{۱۱} ساکنان را که قبلاً خلع سلاح کرده و به صحرا رانده بودند و مرعوب و روحیه باخته بودند^{۱۲} میان سپاهیان تقسیم می کردند. هر سپاهی افرادی را که سهم وی شده بود^{۱۳} بز انومی نشانند و سپس با شمشیر و قداره (ساطور) سرهای ایشان را از تن جدا می کرد. بعد منشیان اسیر را واداری کردند تا تعداد سرهای بریده را شمار کنند. بگفته جوینی پس از کشتار عمومی مرو در سال ۶۱۸ ق (= ۱۲۲۱ م) شمارش کشته شدگان (توسط منشیان اسیر) ۱۳ روزه طول انجامید گاهی که عده محکومین کشتار دسته جمعی بسیار زیاد بود^{۱۴} سرداران چنگیز^{۱۵} بردگان اسیر خویش را مجبور می کردند به اتفاق سپاهیان در قتل محکومین شرکت کنند. در دومین حمله مغل بر هرات در زمانی بود که چنگیزخان در پروان از لشکر خوارزمشاه شکست خورد. و این آوازه به هرات نیز رسید. هنگامی که لشکریان تولی خان (نره تو^{۱۶} نریمان) بادغیس را در محاصره داشتند^{۱۷} ۸۰ تن از عیاران بادغیسی باهم صلاح کردند و تصمیم گرفتند تا به عنوان تاجر خود را به شهر هرات برسانند. و در خانه های مردم متفرق شدند و سپس منکتهای شحنه و ملک ابوبکر حاکم مغولی را در میان بازار بکشتند و بدین سان جوش و خروش در شهر برپا شد و شورشیان ملک مبارزالدین اسفزاری را بحیث ملک و ریاست ولایت را به خواجه فخرالدین عبرانی که مردی کارآزمود بود مفروض گردانیدند و همه یک عزم و دل بر برزن نهادند وقتی خبر از این قیام به چنگیز رسید او^{۱۸} ایلچیکدای نو بین را بسرکردگی هشتاد هزار سپاهی از حوالی غزنین برای سرکوبی شورشیان هرات گماشت. این لشکر با قوت های دیگر قلمرو چنگیز از ترکستان و شیرغان و افغانستان در شوال ۶۱۸ در کنار رودخانه هریرود فرود آمد. سرکرده ای لشکر چنگیزی برای فتح هرات دروازه شهری هزار سپاهی را موظف ساخت. بقول سیفی هراتیان مدت ۷ ماه در برابر مغول مقاومت کردند و در ماه هشتم در سال ۶۱۹ هجری موفق شدند نایره ای عصیان مردم هرات را به رهبری ملک مبارزالدین اسفزاری خاموش و شهر را در پایان سال ۶۱۹ ق = ۱۲۲۲ اشغال کنند. در این نوبت قتل عام صورت گرفت که در طی آن یک میلیون و ششصد هزار نفر از ساکنان شهر و دهکده های پیرامون آن به قتل رسیدند. فاتحان مغولی اقداماتی بعمل آوردند که هیچ کس بر حسب تصادف جان بدر نبرد... تمام بناها و سراهای شهر را فروگفتند و خندق را بینباشتند و شرفات و ابراج و بار و اهراب کردند^{۱۹} هفت روز جزیه کشتن و سوختن و کندن خون ریختن به کار دیگر اقدام نکردند. وعده ای بازماندگان روستاها از صدمتن تجاوز نمی کردند. بنابه روایتی در قرن ۱۳ میلادی در شهر بلخ دوصدهزار نفر زندگی می کردند که در سال (ق ۶۱۷ = ۱۲۲۰ م) همه آنان را به امر چنگیز تا نفر آخر ازم تیغ گذراندند. چنگیز بجرم قتل یکی از پسران جغتای در بامیان فرمان داد هیچ زنده سری را در آنجا باقی نگذارند. حتی جنین در شکم مادران را زنده نگذاشتند و چارپایان را هم بکشتند و سپس نوبت به غزنه رسید و به چنین کشتار و غارتی دست یازیدند...» گفته می شود که ویرانی در هرات بحدی بود که زنده مانده ها مجبور بودند تا ۱۵۰ تا ۸۰۰ کیلومتری دورتر از هرات برای بدست آوردن رزق و روزی بروند؛ زیرا که در نواحی نزدیک تر چیزی برای خوردن یافت نمی شد. غارتگران وحشی چنگیزی همه امکانات و وسایل و منابع زندگی از قبیل منابع و جویهای آب و اراضی زراعتی و باغات را ویران کردند. سیفی هروی در کتاب «تاریخنامه هرات» که این ویرانی

وحشت انگیز در سراسر خراسان آن روزی پس از هجوم مغول ببار آمده بود.... همچنین سیفی می نویسد که پس از کشتار عمومی در سال ۶۱۹ هجری فقط مثنی از مردم اتفاقاً جان سالم بدر برده بودند، چهل مرد از طبقات مختلف بودند که در ویرانه ای مسجدی سکنگزیده بودند و در روستاهای حومه هرات هم عده ای نجات یافتگان بیش از صد نفر بودند. بلخ تا پیش از حمله چنگیزیکی از شهرهای معمور تاریخی و مرکز مهم سیاسی و اقتصادی کشور بود. در سال ۶۱۷ق (۱۲۲۰ میلادی چنگیز آن را مثل سایر شهرهای آسیای میانه ویران و اهالی آن را قتل عام کرد و پس از آن تا یک قرن بعد یعنی تا ربع اول قرن هشتم هجری همچنان ویران بوده است. ابن بطوطه سیاح المغربی در سال (۷۲۶ق=۱۳۲۵م) از راه ترمذ به بلخ سواره عبور کرد و آن جا راهمچنان ویران و غیرمسکون یافت. طبق نگارش مورخان ایرانی آبادیها و معموری بلخ بقدری رسیده بود که در نفس شهر و قراء دور شهر ۱۲۰۰ جا نماز جمعه می گذراندند و ۱۲۰۰ حمام کدخدا پسند داشت. او می نویسد چنگیزخان برانقیاد اهالی بلخ اعتماد ننموده، فرمان داد تا مردم به اسم شماره از شهر بیرون آمدند و ایشان را بر لشکریان تقسیم نمود، برناو پیر را به قتل آوردند و از عمارات و ابنیه عالیه اثری باقی نگذاشتند.

اوضاع سرزمین کنونی افغانستان در دوران حکومت غزنویان:

«ادوارد برون» انگلیسی می نویسد: «سلطان محمود آل بویه راپس راند، قلمرو زیاد را تصرف نمود، سامانیان را منقرض ساخت و در مدت ۳۳ سال سلطنت خود (از ۳۷۸ تا ۴۲۱ ق) دوازده بار پی در پی برهند لشکر کشید و آن سرزمین را مسخر ساخت و بروسعت کشوری که به او رسید بسی افزود و حدود آن از یک سو بخارا و سمرقند و از سوی دیگر گجرات و قنوج بود. کشمیر بخش وسیعی از شمال هند را همراه با سیستان و خراسان و «ری» و طبرستان جزو قلمرو افغانستان ساخت.... سلطان محمود (غزنوی) که دولت نیرومند خود را بر روی ویرانه های دولت سامانی بنیاد گذاشته بود، در موارد بسیاری از نظام خلافت تقلید می کرد. و با مطلق العنانی و خود کامگی که خصلت نظام فیودالی است، چندین دهه بر سرزمین پهناوری از اصفهان در غرب تا قنوج در شرق فرمان روائی کرد. سلطان محمود رسم تحکیم بر روستایان را در خراسان و نواحی هم مرز آن همچنان ادامه داد و مناطقی را که هنوز وضع عشایری و قبیلوی در آنها از میان نرفته بود، تسخیر کرد و نظام اشرافی و فیودالی در همه جا برقرار ساخت. لشکر کشیهای سلطان محمود باعث رفاه و آسایش توده های مردم نشد، بلکه بیشتر بر مشکلات اجتماعی و اقتصادی آنها افزود. جنگها و حمله های سلطان محمود بر هندوستان گرچه منبع عاید سرشاری برای وی و لشکریان وی به حساب می رفت؛ ولی توده های مردمی که در مسیر این لشکر کشی ها واقع بودند، بیش از پیش دچار فقر و ناتوانی شدند. سلطان قبل از هر لشکر کشی از مردم مالیات های گزاف می گرفت، این مالیاتها بقدری سنگین بود که پس از وصول آن تقریباً اهالی برای امرار معاش خود چیزی نداشتند. باری سلطان محمود امر داد تا پولی که برای لشکر کشی ضرورت داشت در ظرف دوروز جمع شود! این پول جمع شد ولی بگفته بارتولد، در حقیقت افسران مردم را مانند گوسفند پوست کشیدند. همین روش جابرانه موجب شد که اقتصاد مملکت سقوط کند. زیر مردم که اوضاع را ناپایه دار و از غارت مستمر فیودالهای محلی و عمال دولت بیمناک بودند، کمتر بکارهای تولیدی تن می دادند و چنانکه باید به زراعت و کشاورزی نمی پرداختند. همین وضع ناگوار سبب شد که در اثر ظلم و خود کامگی خاندان محمد با حفص، عامل سلطان محمود در سیستان (۳۹۶-۴۰۰ ق) «چون مردمانی جابر بودند، سیستان را ویران کردند».

در صفحه (۱۱۴ - افغانستان در مسیر تاریخ جلد اول) می خوانیم: «در قرن ۱۰ و ۱۲ میلادی که مصادف با دوره دولت غزنوی است، تمام شئون اجتماعی این کشور مراحل نهایی تکامل قرون وسطایی خود را می پیمود. زراعت و آبیاری منکشف بود و بندهای آب ساخته می شد، صنایع و پیشه

وری مخصوصاً نساجی و فلزکاری مترقی بود. آرت و هنر به مدارج بلند رسیده بود. شهکارهای ادبی در این دوره بمیان آمد. ابنیه و عمارات عالییه ساخته شد. شهرهای عمده افغانستان بلخ، هرات، کابل، مرو و نیشاپور، مراکز بزرگ تجاری آسیای وسطی بود. تنها بلخ دوصدهزار نفوس داشت. راه ابریشم که قسماً از قلمرو دولت غزنوی می گذشت، کاروانهای عظیمی در آن حرکت می نمود و چین و هند را با مدیترانه وصل می نمود. راه های تجاری مامون و کاروان سراها آبادان بود. این کاروان ها اموال افغانستان و چین و هند و ترکستان و ایران و عراق و مصر و شام را حمل می کردند. در مال التجاره آنها: برده و مواشی و منسوجات و عطریات و ادویه و آلات فلزی و اسلحه و احجار کریمه ظروف مسی و کاغذ و پشم و پوست و چرم و حبوب و شمع و روغن و غیره اشیاء شامل بود. آسیاهای آبی و بادی و چرخهای آبکشی موجود بود. جوگندم، پنبه و برنج، انگور و کشمش، بادام و پنبیر سرکه و شراب تولید می گردید. در پهلوئی زراعت صنایع نساجی، قالین بافی، فلزکاری و اسلحه سازی و صابون سازی و ظروف سازی پیشرفته بود. قسماً معادن نقره و سرب و سایر معدنیات کار آمد بکار افتاده بودند. در شهرهای بزرگ یک من گندم پخته یک درم قیمت داشت. در حالیکه در دهات حاصلخیز هفت من گندم یک درم ارزش داشت. در جوار شهرهای بزرگ یک قلیه زمین مزروعی به یک هزار درم خرید و فروش می شد. صنایع زرگری و آهنگری، معماری و نجاری، مثل خاتم کاری، کنده کاری، آبنوس کاری، و نقاشی در شهرها ترقی کرده بود.... مرمهای حکاکی شده، گچبریهای قصورنقاهی های لشکری بازار، ظروف فلزی و کاشی جلادار، چوبهای کنده کاری شده، منارهای غزنی، طاق بست و غیره هنوز از ارتقای صنعت معماری این دوره حکایت می کند. در حالیکه در فرانسه معماری گوتیک، که ظریف تر از رومن بود، هنوز بمیان نیامده بود و این در پایان قرن دوازدهم بود که سبک گوتیک پیداشد. شهر غزنی در این دوره دارای «ارگ» در مرکز و شهرستان بادیه در اطراف مرکز و در بیرون شهرستان دارای دکانها و بازارها و غیره بود. خانه ها از چوب ملون و آجر آبادی شد که با موزاء می مصر شباهت داشت. قسمت اشراف نشین شهرها نیمه قرن دوازدهم بسیار مزین بود. کتابخانه بزرگ در غزنه موجود بود و چند بند آب از جمله «بند سلطان» ساخته شده بود. این بندها تادوره بابر شاه تیموری در غزنه آباد بود. فقاهت و عرفان اسلامی در این دوره به گسترش خود دوام می داد.... ولی علوم عقلی و فلسفه و الهیات در این دوره متوقف گردید. تقلید و ظواهر بر تحقیق و آزادی فکر غلبه نمود. نقش و تاجر در عرفان سرکش اسلامی هم رخنه کرد....»

مضاف بر قتل عامهای گسترده توده های مردم و نابودی نیروهای مولده و تخریب و نابودی دست آوردهای مادی و معنوی آنها که طی صدها سال بار بار اتفاق افتاده است (که در فوق تذکار یافت)؛ عامل دیگر جنگهای ارتجاعی ویرانگر و خانمانسوز داخلی بین طبقات ارتجاعی ملیتها و اقوام مختلف خاصتاً اقوام و قبایل متعلق به ملیت پشتون بود که بر سر تصرف قدرت دولتی با هم می جنگیدند و تا جاییکه عده ای از آنها جهت رسیدن به اهداف خاینانه و ضد ملی شان با جلب قوتهای بیگانه برای سرکوبی و شکست جناح رقیب معاهدات اسارت آور و ننگینی را با قدرتهای خارجی امضا کردند از جمله: معاهده شاه شجاع در سال ۱۸۳۹ میلادی با انگلیس، معاهده جمر و در سال ۱۸۵۵ توسط امیر دوست محمد، معاهده گندمک در سال ۱۸۷۹ توسط امیر محمد یعقوب و امضای معاهده «دیورند» بوسیله امیر عبدالرحمان در سال ۱۸۹۳ میلادی که برای بقای سلطنت اش بخش بزرگی از خاک کشور را به امپریالیسم بریتانیا بخشید. بعد از وی پسرش امیر حبیب الله و نواسه اش امیر امان الله این معاهده خاینانه و ننگین را بر رسمیت شناختند. همه این عوامل داخلی و خارجی موجب شده اند تا نظام تولیدی فیودالی (زمینداری) نتواند سیر تکاملی طبیعی اش را طی کرده و به مرحله سرمایه داری ارتقا کند. از جانب دیگر موجودیت روابط و مراودات طایفه ای و قبیله ای طی سالیان طولانی موجب عقب ماندگی همه جانبه توده های خلق ملیتهای مختلف کشور گردیده است. در بخشهای از کشور هنوز طوایف و قبایل از تعلق ملیتهای مختلف

وجود دارند بخشی از اینها اسکان یافته و مالک اراضی هستند و هم به مالدار (دامداری) مشغول اند. اینها بخشی از سال رازندگی چادر نشینی دارند. بخش دیگر فاقد زمین اندوزندگی چادر نشینی داشته و از طریق تربیه مواشی خاصاً گوسفند و بز و شتر و گاو حیات می گذرانند. نفوس قبایل کوچی در مناطق مختلف افغانستان قابل ملاحظه بوده و به صدها هزار تن بالغ می گردند. عوامل فوق موجب عدم پیشرفت در مسیر تکامل اجتماعی اقتصادی این خطه شده است. ملل مختلفی در غرب بر اساس قوانین عام تکامل اجتماعی در مسیر تکامل اجتماعی-اقتصادی قرار گرفته اند؛ لیکن جوامع شرقی از جمله آسیا به موجب انقراض دیرتر نظام اشتراکی اولیه و پیدایش متأخر جامعه طبقاتی و یا باثر علل و عوامل مختلف خارجی و داخلی (چنانکه در مورد افغانستان در فوق تذکار گردید) از سیر طبیعی پیشرفت و تکامل تولید عقب مانده اند.

اشکال مالکیت ارضی و مناسبات بین مالک و دهقان در افغانستان طی دو قرن اخیر:

با ملاحظه تاریخ دو قرن اخیر افغانستان اشکال مالکیت ارضی از این قرار بوده است: اراضی پادشاهان و خانواده آنها اراضی دولتی که در رأس آن نیز شاه قرار داشت (املاک شاه و اراضی دولتی همواره در حال گسترش بود که از طریق اراضی مصادره شده خوانین و ملاکین با اصطلاح سرکش و نا فرمان و یا متهم خیانت به سلطنت صورت می گرفت) اراضی مالکان بزرگ و اراضی وقفی که عمدتاً در تصرف روحانیون منتفذ قرار داشت. اراضی دولتی بنام اراضی (خالصه) و اراضی وقفی بنام اراضی (اوقاف) نیز زیاد می شدند. یک منبع مالک شدن زمینداران بزرگ اراضی ای بود که دولت برای سران نظامی و خوانین وفادار به خودش می بخشید. شکل دیگر اراضی افراد منتفذ از تعلق ملیت پشتون اند که در مناطق محل سکونت ملیتهای دیگر کشور منتقل شده و اراضی مرغوب اهالی آن دیار را به جبر و زور از آنها گرفته و به آن ها می بخشید که آنها را بنام «ناقلین» هم یاد می کردند. برنامه ناقلین یکی از شیوه های ستمگرانه و غارتگرانه شاهان متعلق به ملیت پشتون بوده است که در زمان پادشاهی امیر عبدالرحمان و امیر حبیب الله و امیر امان الله و پادشاهی محمدنادر و ظاهر-داوود بصورت گسترده در افغانستان اجرا شده است. در همه ولایات کشور اراضی اقوام و ملیتهای تاجک و هزاره و ازبک و ترکمن و دیگران به بهانه های مختلف و یا با جبر و زور از آنها غصب گردیده و به «ناقلین» از ملیت پشتون داده شده است. بهمین صورت املاک (بایر) متعلق به دولت به قیمت بسیار ارزان مثلاً جریب چند صد افغانی به افراد با نفوذ از ملیت پشتون «فروخته» شده است. «امیر عبدالرحمان در سال ۱۸۸۶ میلادی به تعداد ۱۳۶۳ خانوار از مالداران (دامداران) بی زمین از ولایات فراه و قندهار را اجباراً در مراتع بادغیس و مرغاب هرات منتقل کرده و ده نشین ساخت. اراضی در دسترس این خانوارها با مصارف سفرو بزرگ و گاو و پول تقاوی گذاشته شد و مقرر گردید که بعد از چهار سال مالیات بپردازند. تمام اراضی اوقاف مذهبی که از قدیم موجود بود با ارقام و تصدیق نامه های روحانیون و مستمری خواران ضبط گردید. فقط برای برخی از آنها که در خدمت دولت بودند مستمری کمتری «رقم» جدید زمین داده است. همچنین سران نظامی و حکمرانان که اکثریت آنها مربوط به ملیت پشتون بودند که در ولایات محل سکونت ملیتهای دیگر موظف می شدند اراضی مرغوب آن اهالی را به شیوه ها و عناوین مختلف غصب و بنام خود قبالة می کردند. چندین تن زمیندار کلان در ولایات هرات با دغیس پروان کاپیسا بلخ فاریاب قندوز بغلان تخار فراه نیمروز و دیگر مناطق کشور در زمان حکمرانی شان در ولایات مختلف کشور اراضی مرغوب مردمان محل را به همین شیوه غصب و ضبط کرده و یا با پول رشوتی که از مردم می گرفتند زمین «خریداری» کرده و به مالکیت شان می افزودند. بطور خلاصه در افغانستان عمدتاً چهار نوع مالکیت بزرگ ارضی وجود داشته است: اراضی پادشاهان و فامیل های شان اراضی دولتی که در رأس آنها شاهان قرار داشتند اراضی مالکان بزرگ و اراضی مربوطه به نهادهای مذهبی. همچنین اراضی مالکان متوسط و دهقانان کم زمین وجود داشته و دارد.

همچنین اراضی که در قریه هابشکل چراگاه ها وجود دارد (مالکیت مشاع-جماعت) که اهالی دهات بطور مشترک از آنها استفاده می کنند و اراضی مشاع (للمی کاری) که در دشتها و دامنه های کوه ها و تپه های مشرف به آن واقع اند که بخشی از آنها به مالکیت زمینداران بزرگ محلی درآمده و بخش دیگران بگونه مشترک توسط اهالی همان محل للمی زرع می شود و یابشکل چراگاه مورد استفاده قرار می گیرد. جنگلهای میوه از قبیل بادام پسته جلغوزه شیرخشت و دیگر میوه های وحشی که توسط اهالی همان محل مورد استفاده قرار می گیرد. در برخی مناطق کشور از جمله ولایات جنوبی جنگلهای غیرمثمرارچه که دارای چوب بانوعیت مرغوب تعمیراتی اند و دیگر جنگلهای غیرمثمر در سراسر کشور و معادن مختلف ودشتهای وسیع به مالکیت دولت اند. منبع دیگر زمینداری زمینداران بزرگ تصرف قطعه زمین دهقانان کمزمین و فقیر بوده است که طی سالیان مبالغی را از آنها به قرض می گرفتند و از پرداخت آن عاجز بودند. بهمین صورت دهقان فقیر و کمزمین مبالغی را از افراد پولداری که پول به سود می دادند (ربا خواران) به قرض می گرفتند که در صورت عدم توان پرداخت آن قطعه زمین آنها توسط همینها تصرف می شد. و یا اینکه تاجران کمپرادور که پول ذخیره خود را بجای سرمایه گذاری در صنعت در خرید املاک و دیگر مستغلات بکار می گرفتند که رفته رفته به زمین دار بزرگ مبدل شدند و از جمله است (قشر ملاک کمپرادور).

وضعیت اقتصادی- اجتماعی و شکل مالکیت ارضی در قبایل پشتون: «... در منطقه بین هند و خراسان قبایل پشتون جایگزین بودند. اینان که مدتها بشکل خانه بدوش زندگی نیمه مستقلی داشتند حاضر نبودند سلطه دولت مرکزی را بپذیرند و به آن مالیه و خراج بدهند. بنابراین برخورد بین قبایل پشتون از یکسو و نیروی دولت مغلی از سوی دیگر حتمی بود. این جنگها در عصر خود «بابر» آغاز شد و برای تقریباً دو قرن با وقفه های کوتاه و دراز دوام یافت.

تقسیم بندی جامعه پشتون: هرگاه که موضوع مقاومت از جانب عامه مردم در برابر سلطه اجنبی به میان آید همراه با آن مسأله رهبری نیز مطرح می شود و مسأله رهبری هم با ساخت اجتماعی و شرایط اقتصادی جامعه ارتباط دارد. جامعه قبیله ای و فئودالی پشتون در این وقت از عناصر زیر مرکب بود: اول- ملاکان بزرگ که همان خانها و روسای قبیله بودند و قسمتی عمده از زمین های زراعتی را تملک کرده بودند. دوم- روحانیون که سادات هم جزء آن بود بطوری که در تقسیم نامه شیخ ملی دیده شده این قشر در نزد قبایل مقام ممتاز داشت. چنانچه برای آن املاک جداگانه تعیین گردید و وظیفه جلوگیری از منازعات به آن سپرده شد. شیوع مسأله پیری و مریدی از یکسو و پشتیبانی دولت از دیگر سو موضع سیاسی و اقتصادی این قشر را باز هم تقویت می کرد... سوم- رعیت: اینها عبارت بودند از دهقانان و شبانان عادی که بعضی ملکیت کوچکی از خود داشته و با آن می پرداختند. اما بیشتر بصورت مزدور و سهمیه کار در املاک ملاکان کاری کردند و از نظر تعداد قسمت بزرگ نفوس را تشکیل می دادند. چهارم- همسایگان اینان عبارت بودند از مردمان غیر قبیله از بومیان غیر پشتون و یا پشتون های که از روی ضرورت به قبیله پناه آورده و در حمایت آن زندگی می کردند. چون در اکثر حالات حق ملکیت زمین نداشتند بنام فقیر هم یاد می شدند. یک بخش همسایگان حرفه های را که اهل قبیله دون شان خود می دانستند یا اصلاً به آن آشنائی نداشتند مانند دلاکی خون کشی دهل زنی آهنگری و امثال آن را اجرامی کردند و مزدشان را سالانه از افراد قبیله یا قریه به نسبت چند درصدی از محصولات شان اخذ می کردند. در این شکل اخیر نظام همسایگی از بقایای نظام طبقاتی (کاستی) هند بود که در آن افراد مربوط به اقوام مختلف حرفه های معین داشتند و از آن عدول نمی توانستند. مونت استوارت الفنستن در آغاز صده نوزدهم می نویسد: «در بین یوسفزایان تعداد فقیران یا همسایگان نسبت به تعداد پشتون ها بیشتر است. اینان مرکب اند از صواتی ها که پیش از آمدن پشتون ها در اینجا سکونت داشتند. دیگران هندکی ها کشمیری ها هندوها و حتی اعضای سایر قبایل

پشتون. وی علاوه می کند که «فقیران از خود زمین ندارند» هر یک در زمین ملاکی زندگی می کند و اورا خواند یعنی مالک می نامد.

پنجم- غلامان و کنیزان- در عصری که از آن صحبت می کنیم رسم بردگی مانند ادوار باستان عمومیت نداشت اما بکلی از بین نرفته بود و در آثار آن زمان به کلمات غلام و کنیز به عنوان واقعیت های اجتماعی برمی خوریم. خوشحال خان ختک در کتاب دستارنامه که موضوع آن آیین خانی و سرداری است مبحث خاصی در تربیت غلامان و رویه ارباب با غلام و کنیز دارد. وی در این باره می گوید: «سرسفره مردان هر یک سهمی دارد اول اشخاص که عزیز و مکرم باشند بعد از آن نوکر چاکر کنیز غلام غریب و غربا همسایه و غیره» پیش از او آخذ درویزه هم در کتاب مخزن اسلام در اخیر رساله عقاید چنین آورده بود: درویزه که عقاید را به پشتون نوشت بر بزرگان و خوردسالان و آزاد و بنده پشتون ها شفقت داشت» همچنان وی در مورد عواقب جنگ باره که در آن اکثر افراد خانواده با یزید بقتل رسید می نویسد: «یوسف زاعی ها افراد این کافران را غارت کرده زنان و اطفال شان را برده ساختند (افغانستان در پنج قرن اخیر- مولف میر محمد صدیق فرهنگ)».

همچنین باید تذکر داد که در اقوام ملیتهای دیگر افغانستان خاصاً قبل از پنج دهه اخیر ملاکان بزرگ و متوسط بر قوم و قبیله ای خود دارای نفوذ زیادی بودند. قدرت و نفوذ ملاکان و خوانین بر دوستون استوار است: یکی اندازه زمینداری و دیگری کمیت جمعیت قوم و قبیله ای آنها. طی دهه های اخیر تغییرات و جابجاییهای که در موقعیت اقتصادی و سیاسی طبقات ملاک و کمپرادور رونما شده است قدرت و نفوذ طبقه ملاک به سران احزاب ارتجاعی اسلامی منتقل شده است البته هر کدام از رهبران و قوماندانهای این احزاب طی چهار دهه اخیر از زدی و غارتگری غصب اراضی دولتی و غیر دولتی فروش سلاح و رشوه های دولتهای امپریالیستی و ارتجاعی به آنها صاحب املاک بزرگ و ثروتهای کلانی شده اند. همچنین با تقویت طبقه بورژوازی کمپرادور و سوخ بیشتر فرهنگ امپریالیستی در کنار فرهنگ فیودالی در جامعه طی سالهای اخیر استفاده از نام ملیت های متعلقه ای شان از جانب سران احزاب ارتجاعی خاصاً در ملیت های تاجیک هزاره و ازبک متبازتر شده است. در حالیکه سران احزاب ارتجاعی اسلامی تعلق ملیت پشتون (جناح دیگر از نمایندگان طبقات ملاک و کمپرادور) در رقابتهای انتخاباتی و کسب مقامهای دولتی بیشتر به قوم و قبیله ای شان متکی هستند. جناح دیگر از طبقه کمپرادور بوروکرات و احزاب ارتجاعی «غیر مذهبی» و نمایندگان طبقه خرده بورژوازی بیشتر به ملیتهای مربوطه ای خود متکی اند. از جمله گروه های ارتجاعی اسلامی (طالبان) شبکه حقانی و داعش خراسان) بیشتر متکی بر اقوام و قبایل شان از ملیت پشتون هستند. طبقات ارتجاعی ملاک و کمپرادور و نمایندگان آنها نیروها و احزاب ارتجاعی اسلامی و احزاب ارتجاعی «غیر مذهبی» از جمله دشمنان قسم خورده خلق های ملیتهای مختلف افغانستان و نوکران سرسپرده استعمار و امپریالیسم و دولتهای ارتجاعی هستند. اینها طی بیست سال اخیر هر چند سال یکبار با علم کردن شعار «دموکراسی» (بخوان کلیتو کراسی) در انتخابات نمایشی و قلابی توده های خلق ناآگاه از ملیتهای مربوطه شان رازیر شعار اسلام و ملیت مربوطه ای شان بی پای صندوقهای رای می کشانند تا بزعم شان برای دولت پوشالی دست نشانده امپریالیستهای امریکایی و «ناتو» و سلطه استعماری آن ها «مشروعیت و قانونیت» کسب کنند!

در صفحه ۵۰۹ افغانستان در مسیر تاریخ چنین می خوانیم: «در قرون اولیه میلادی تا قرن نهم طی تقریباً یک و نیم هزار سال اساس زندگی اجتماعی افغانستان بر پایه ای یک اقتصاد طبیعی و فیودالی قرار داشت که صنایع دستی دهقانی متمم آن بود. { صنایع دستی که توسط دهقانان تولید می شد از جمله تکه باب مانند کرباس تافته تکه های ابریشمی (غناویزی) تکه های پشمی از قبیل برک شال

ولباسهای که از پوست حیوانات تولید ساخته می شد از قبیل واسکت، پوستین و پوستینچه انواع پا پوش تولید فرش از قبیل قالین، گلیم، نمد و... - توضیح بین قوسین از من است. قسمت عمده زمین در دست طبقه حاکم (فیودالان) بود و دهقانان با آلات و افزار کهنه زراعتی فقط می توانستند تا هشت جریب زمین راکشت و کارورسیدگی نمایند. در صورتی که آلات زرع و حیوانات از خود دهقان می بود در شکل مساعدترین نصف محصول را بزمرد خود می گرفت. چون حاصل هر جریب زمین در حدود چهل سیرکابل می شد سهم دهقان از چهار جریب زمین مساوی ۱۶۰ سیرکابل (دو خروار) بود. اگر خانواده دهقان چهار نفر بود حاصل کار یک ساله او تنها خوراک ایشان را به سختی کفایت می کرد. در حالیکه دهقان مجبور بود نصف حاصل خود را بمصرف پوشاکه باب و غیره مایحتاج خانواده برساند و از غذای فامیل بکاهد. زندگی چوپان از زندگی دهقان پایان تر و ساده تر بود. روحانی در پهلوی فیودال قرار داشت و دولت در رأس هر دو. هر قدر از قدرت دولت کاسته می شد در مطلق العنانی ملوک الطوائفی افزوده می شد. اعاشه ای فیودالان روحانیون و دولت با خدمت بیگار و جنگ بر ذمه دهقان بود. این رژیم اجتماعی و اقتصادی فیودالی هر قدر در استعمار از دهقانان شدت می بخشید همان قدر افغانستان از سیر تکاملی عقب می ماند. و از طرف دیگر جنگهای داخلی و جنگ علیه متجاوزین و سلطه گران خارجی اوضاع اجتماعی را پیچیده ترمی ساخت این جنگها در سه ساحه بعمل می آمد: جنگ طبقاتی دهقانان با فیودالان، جنگ فیودالها با فیودالها و جنگ تمام مردم کشور علیه تجاوز خارجی. این جنگها که بعضاً منجر به تضعیف و یا سقوط و تبدیل دولت می گردید گاهی زمینه بدست فیودال ها می داد که از آن برای کسب اقتدار خود استفاده بیشتر کنند. در قرن نهم این جنگهای فیودالی به دوره ای اعتلای خود رسید در سر این جنگها پسران سردار پاینده خان قرار گرفتند. سردار پاینده خان ۲۱ پسر داشت که ۱۶ نفر آنها در تاریخ قرن نوزدهم افغانستان نقش سنگینی داشتند. جنگهای که اینها مکرراً در سرتاسر افغانستان در طی سالهای طولانی مشتعل ساختند و دولت مرکزی را از پایدار انداختند منجر به تنزل اقتصاد و تجارت و زراعت و صنعت و انحطاط سیاسی و فرهنگی گردید. زندگی دهقانان و پیشه وران که مهمترین طبقات اجتماع و اصل منبع (تولید) ثروت و فرهنگ بودند بدتر و پریشان تر گردید. و این عمده ترین علت عقب ماندگی کشور در طول بیشتر از یک قرن دیگر گردید.

در کتاب زیر عنوان «مالکیت ارضی و شیوه های بهره برداری از زمین در خراسان قرون وسطی» نویسنده اعظم سیستانی چنین می خوانیم:

«بر اساس مطالعات و تحقیقاتی که پژوهشگران شرق شناس روسی در زمینه اشکال زمینداری رایج در ایران، افغانستان و آسیای میانه انجام داده اند، در پرتو مدارک و اسناد تاریخی پنج ناشش شکل مالکیت زمین را در سرزمین های شرق خلافت در دوران قرون وسطی مشخص ساخته اند از قبیل:

۱- اراضی دیوانی یا دولتی، اراضی وقفی یا موقوفات، اراضی ملکی (اربابی - دهقانی)، اراضی صوفایی یا خالصه سلطانی، اراضی اقطاعی (انتفاعی مشروط) و اراضی مشترک جماعت روستایی، مانند علفچرها و جنگلها که جای تعلیف دام ها اند (در افغانستان این اراضی بنا بر فقه اسلامی مال دولت شمرده می شود، نه مال جماعت روستایی). در طی قرون هفتم تا دهم میلادی (قرن اول تا چهارم هجری) سه شکل نخستین مالکیت بزرگ زمین در افغانستان و ایران و ماوراءالنهر در راس دیگر انواع ملکیت زمین قرار داشته و از میان این سه شکل، اراضی دیوانی (دولتی) شکل مسلط مالکیت بر زمین محسوب می شده است. بعدها در قرن های یازدهم و دوازدهم میلادی (پنجم و ششم هجری) املاک سلطانی و خانواده سلطنتی از املاک دیوانی یا دولتی منتزع می شود و در عین حال مالکیت «اقطاع» که نوع مهمی از مالکیت انتفاعی است، نیز بوجود می آید. به این ترتیب املاک دولتی بسودا املاک سلطان و املاک اقطاع کاهش می یابد. و به علاوه موقوفات نیز به زیان املاک دولتی وسیع ترمی

شود. البته در کنار این املاک اراضی ملکی (شخصی) و همچنان املاک کوچک دهقانی با اراضی مشترک روستای نیز به چشم می خورد. در قرن های سیزدهم و چهاردهم میلادی و بعد از آن نیز املاک بزرگ شخصی با بلع نمودن مقداری از املاک دولتی (از برکت گسترش اقطاع و تکامل آن به تیول و سیورغال موروثی) و اراضی روستای (یادهقانی) وسعت می یابد و طبقه فیودال بیش از پیش مقتدر می شود. زمینداران بزرگ این زمان به ترتیب: اشرافیت نظامی صحرائشین ترک و مغول و رجال شهرنشین ولایات مستوفیان و کارمندان بزرگ مرکز نشین مملکتی روحانیت متمرکز مسلمان است که دوتای اول بنا بر ماهیت خود به دولت فیودال غیر متمرکز و دوتای بعدی به دولت متمرکز گرایش دارد. وجود دو گونه ملاک فیودال مبارزه فیودالیزم تمرکز طلب و تجزیه طلب را بوجود می آورد که از خصوصیات مهم فیودالیزم شرقی است.

از لحاظ بهره برداری فیودالی در افغانستان و سرزمین های مجاور اسلامی آن برخلاف اروپا اراضی برای بهره برداری به قطعات کوچک میان روستائیان و دهقانان تقسیم شده بود و زمینی که باید بلاعوض بوسیله «بیگار» مخصوص ملاک فیودال کشت شود وجود نداشت. این مسئله موضوع بیگاری را در مورد زراعت و نه موارد دیگر مانند: احداث و تنقیه قنوات و نهرها و ایجاد راه ها و باغها و تهیه محروقات و اعمار منازل رهایشی و دیگر حواجی شخصی مالک منتفی می کرد. در روابط مالک و دهقان شیوه مزارعه (اجاره) و مواکره (برزگری) و پرداخت سهم مالکانه تسلط داشت. سهم مالکانه بر حسب شرایط زمان و مکان گاه به جنس و گاهی به نقد و گاهی بصورت مختلط پرداخته می شد. ولی پس از حمله مغول به اثر انحطاط عمومی اقتصاد سرزمین های متصرفه پرداخت بهره مالکانه بصورت جنسی و عوارض دیگر فیودالی تسلط یافت و پرداخت های نقدی فقط بشکل فرعی و در نزدیک شهرها و ملتقای جاده های کاروانرو باقی می ماند. بهره مالکانه در املاک دولتی و شخصی تقریباً تفاوتی نداشت و مبنای آن غالباً سنن محلی بود که با میزان ستم و استبداد و کاهش و افزایش محصول تغییر می کرد.

مشخصه های عمده فیودالیزم (نظام زمینداری) در شرق در مقایسه با فیودالیزم در غرب:

بر اساس بررسی های که مورخان و شرق شناسان به عمل آورده اند مخصوصاً روشن ساخته اند که در شرق فیودالیزم بسیار زودتر از غرب بوجود آمد. در این مورد بخصوص کشوری مانند چین که در آن مناسبات فیودالی حتی قبل از قرن سوم میلادی آغاز شده بود مورد توجه قرار می گیرد. از طرف دیگر فیودالیزم در شرق حتی تا اخیر قرن نوزدهم و در برخی کشورهای کم رشد چون کشور ما تا ربع سوم قرن بیستم تقریباً با همان خصوصیات مراحل اولیه قرون وسطی به موجودیت خود ادامه داد. فیودالیزم در شرق نیز دارای یک سلسله خصوصیات است که آن را از اروپای غربی متمایز می سازد. در جمله کشورهای شرقی مخصوصاً کشورهای آسیای میانه ایران افغانستان دارای خصوصیات مشترک فیودالی استند که در سراسر قرون وسطی این خصوصیات چون نواری سرخ بر سر نوشت این کشورها مشخص است. بنابراین چند مشخصه اصلی فیودالیزم شرقی را در اینجا خاطر نشان می سازیم:

۱- مشخصه اول - بردگان در شرایط فیودالیزم در کشورهای افغانستان ایران و آسیای میانه بصورت قابل ملاحظه وجود دارد. چنانکه تا قرن پانزدهم میلادی عده ای قابل توجه از بردگان که بخش عمده از توده زحمتکش کشورهای مذکور را تشکیل می دادند بصورت معینی حفظ می شده است. تذکر: بنا بر شواهد تاریخی در افغانستان تا اخیر قرن نوزدهم در مناطقی از کشور برده مورد خرید و فروش قرار می گرفت. پس از لشکرکشی های متعدد سلطان محمود غزنوی برهند و آوردن غنایم و اسیران فراوان از آن دیار باری فطرب الدین ایبک ضمن یکی از پیروزی هایش در هند غنایم و اسیران بسیاری در پایان قرن چهاردهم بقول رشیدالدین فضل الله پنج غلام هندی را به یک دینار می فروختند (مکاتبات)

ص ۱۸۵). در پایان قرن چهاردهم پس از هجوم تیمور بر هندوستان خراسان چنان از غلامان هندی اشباع شده بود که بقول دولت‌شاه سمرقندی (۳۲۴ص) «خراسان از اسیران و بردگان هندی هندوستان گشت» اسفزاری خبر می دهد که حدود سال ۸۷۵ هجری (۱۴۷۰م) در بازار برده فروشان هرات سالانه بیست هزار برده هندی و ترک فروخته می شد (روضات الجنات... ج ۱ ص ۲۴۹ ببعده) که به گفته رشیدالدین از ایشان در کار کشاورزی و پیشه وری و شخم زنی و باغبانی و امور آبیاری و نهرکشی مجاناً استفاده می شد (مکاتبات رشیدی ص ۵۳).

۲- مشخصه دوم: خصوصیات اقتصادی و فئودالی این کشورها عبارت از تقسیم اراضی فئودالی به قطعات کوچک کشت‌مندی میان روستائیان و فقدان زراعت های کلان که به بیگارمتکی باشد است. بهمین سبب برخلاف اروپا بهره ایکه بصورت کار عرضه گردد یعنی دهقان بجای پرداخت نقدی و یا جنسی در مقابل بهره فئودالی برای او کار کند حایز اهمیت نگشته بود و فقط بصورت فرعی در ردیف بهره جنسی و نقدی وجود داشته است.

۳- از آنجاییکه فئودال شرق (بخصوص کشورهای ایران، افغانستان و آسیای میانه) دارای زراعت کلان و مزارع اربابی بگونه فئودال غرب نبوده و اگر هم بوده خیلی مهم نبوده (و فقط در سطح باغ و تاکستان محدود می شده) لذا نقش سازمان دهنده کارهای زراعتی را بعهده نداشته بنابراین در طول قرن های دهم تا پانزدهم میلادی فئودال شرق و از جمله فئودال افغانستان و ایران و آسیای میانه برخلاف غرب که در کاخ های مجلل و متفرق از هم زندگی داشتند سران زمدار بلاد را تشکیل می دادند و یا دربار پادشاه حضور داشتند. در افغانستان برخی از زمینداران بزرگ قلعه های رهاشی مستحکمی داشتند باملیشه های مسلح. اکثر زمینداران بزرگ سران طوایف و قبایل بودند. دوفرز زمیندار بزرگ در یک منطقه دایم در حال رقابت قرار داشتند و گاهی بین آنها زدو خورد های مسلحانه صورت می گرفت. که در صورت خاموش شدن آن این جدال بین آنها همواره وجود می داشت و به برخورد های کوچک و مقطعی می انجامید. پادشاه نیز از این اختلاف بین آنها به نفع خودش استفاده می کرد.

۴- برخلاف نظام سرواژ در اروپا که توده دهقان سرف به زمین و سنپور (ارباب) وابسته بودند و به هیچوجه حق مهاجرت از زمینی که در آن تولد یافته بودند نداشتند و یکجا با زمین مورد بیع و شراقت می گرفتند دهقان افغانستان و کشورهای مجاور در مراحل اولیه فئودالیسم (قرن های هفتم تا دوازدهم میلادی) به زمین وابسته نیست. دهقان انسانی آزاد است و هیچ قانون و سنتی او را از نقل مکان بازمی دارد. شاید فقدان زراعت های کلان و مزارع اربابی و تقسیم اراضی به قطعات کوچک کشت‌مندی و سرانجام فراوانی نسبی جمعیت مانع وابستگی بزرگرو دهقان کشت و رزبه زمین بوده باشد. تنها بعد از ایلغار مغول که کاهش شدید نفوس و سطح زمین زیر کشت از یکطرف و افزایش شدید بهره کشی فئودالی مغولی دهقان را وابسته به زمین شناخت و حق نقل مکان را از آنان سلب کرد. این وابستگی دهقان به زمین که از آغاز قرن چهاردهم میلادی (۱۳۰۳م) بنا بر یرلیغ (فرمان) غازان خان که به اوج خود رسید و برنگ و صبغه خاصی که سنن و خصوصیات محلی به آن میداد تا عصر حاضر ادامه پیدا کرد که بزودی موجب غلیان توده های دهقانی در خراسان زمین ایران و آسیای میانه گردید. نهضت سرداران خراسان در ۱۳۳۷-۱۳۸۱ میلادی بنا بر سیستم خشک مالیاتی و شدت عمل فئودالان مغولی و ترک و در تبانی با عناصر فئودال محلی که از خانان مغولی دست کم نداشتند و خود سری و خود کامگی اعیان و نظامیان مغولی بظهور پیوست که از لحاظ وسعت بزرگترین و از نظر تاریخی مهمترین جنبش آزادی دهقانان روستای و تهیدستان شهری در مشرق زمین بوده است.

۵- پطروشفسکی اظهار عقیده می کند که برخلاف اروپا که در آن مالکیت خصوصی فئودالی حتی در سده های نخستین قرون وسطی شکل گرفت در شرق تا مدت مدیدی و بلکه تا اواخر قرون وسطی در یک

عده کشورها^۶ زمین به حکومت فیودالی و شخص رئیس آن یعنی این یا آن سلطان تعلق داشت که درچنین شرایطی البته دهقان در موقعیت رعایای دیوانی یا سرفه‌های دولتی قرار داشتند و بهره مالکانه یا اجاره بها و محصولات جنسی را مستقیماً به دولت می پرداختند و نیز مستقیماً بوسیله ماموران دولت اداره می شدند.

۶- خصوصیت دیگر فیودال شرقی^۷ مبارزه بین دوشکل مالکیت خصوصی فیودالی (مالکیت فیودال تمرکز طلب و مالکیت فیودال تجزیه طلب) است که سراسر تاریخ قرون وسطای شرق را در بر می گیرد. این مبارزه تضاد بین گروه های مختلف طبقات حاکم را آشکار می سازد ؛ زیرا هر یک از این گروه ها بخاطر آن شکل مالکیت ارضی و آن شیوه استثمار دهقان وابسته که برای شان مفیدتر بود^۸ مبارزه می کردند.

۷- در شرق و بخصوص در کشورهای ایران و آسیای میانه و افغانستان جنبشهای دهقانی وسیع تر و حادثتر از غرب بوده است. این جنبشها در لباس مذهب تضادهای عمیق اجتماعی را بروز میداده اند مانند: جنبش سنبادگیر در سال ۱۳۸ هجری^۹ جنبش استاد سیس بادغیسی و حریش سیستانی در سال ۱۵۶ هجری^{۱۰} قیام برازنده خراسانی در سال ۱۶۰ هجری^{۱۱} قیام سپیدجامگان خراسان در سال ۱۶۰ هجری^{۱۲} خروج حمزه سیستانی در ۱۸۱ هجری^{۱۳} عصیان بابک خرم دین در آذربایجان در سالهای ۲۰۶-۲۲۰ هجری^{۱۴} برضد سلطه اعراب^{۱۵} قیام عیاران سیستان بر هبری یعقوب لیث و حمله بر بغداد بخاطر آزادی و استقلال ایران و خراسان زمین در سالهای ۲۴۴-۲۶۵ هجری^{۱۶} و نهضت سرداران خراسان در سال ۷۳۷ هجری^{۱۷} برضد استیلا مغول و برضد فئودالان محلی و رستاخیز قندهار بر هبری میرویس خان هوتکی برضد سلطه صفویان ایران در ۱۷۰۹ میلادی^{۱۸} جنبش روشانیان بر علیه سلطه سیاسی مغولان هند و غیره و غیره از جمله ده ها جنبش دهقانی در مشرق زمین از جمله کشور ماست که در هر مرحله از روند تکامل اجتماعی^{۱۹} انتقال آن را به مرحله دیگری موجب شدند.

۸- یکی دیگر از ویژگی های فیودالیزم در شرق^{۲۰} جنگ با همسایگان و غارت ملل مغلوب و آوردن غنایم است پس در نظام های اجتماعی فیودالی تقویت نیروهای جنگی^{۲۱} بخاطر بدست آوردن غنایم اساس سیاستهای اقتصادی دولتهای فیودالی محسوب می گردد. نمونه های تیبیک این طرز تفکر در دولتهای غزنوی و تیموری و نادرافشار و ابدالی بروشنی دیده می شود... احسان طبری در رساله ای ویژگیهای زمین سالاری در ایران رامینگارد: «در واقع در نفس الامر^{۲۲} نظام زمین سالاری ایران دارای خصیصه های است که در مقایسه با سیر فیودالیزم در اروپای غربی^{۲۳} مراحل پیدایی^{۲۴} تعالی و تدنی^{۲۵} علیحده ای را پیموده است. به گونه نمونه روند تصرف زمین و گله های همبود (کمون) شبانی خرده مالکان روستای و عشایری به وسیله شاه و دستگاه های سلطنتی^{۲۶} اشراف^{۲۷} دیوانیان^{۲۸} سپهسالاران و سرداران^{۲۹} ایلخانان و غیره از دوران هخامنشی آغاز می شود^{۳۰} ولی مورخین معمولاً گسترش سریع مالکیت و گله داری بزرگ فیودالی را به اواخر اشکانیان و اوایل ساسانیان مربوط می کنند. نظام زمین داری ما کم از کم از هزار سال پیش از اسلام و ۱۴۰۰ سال پس از اسلام دوام می آورد^{۳۱} چهره عوض می کند و سرانجام راه شیبی و زوال می پیماید. وجه مشابهت بین این طرز زمینداری^{۳۲} رسم واگذاری زمین از جانب شاهان و امراء به مقربان و ماموران مورد اعتماد در بار بوده است که در زمان ساسانیان به «نانپارک» (کلمه پهلوی) «^{۳۳} در دوره اعراب به اقطاع^{۳۴} در عصر مغول به سیورغال^{۳۵} و در زمان صفویها به تیول^{۳۶} معروف و مرسوم بوده است. حتی در اواخر سلطه حکمروایان مغول بر ماوراءالنهر و خراسان و فارس چندان با غرب مشابهت پیدامی کند که انگلس در «^{۳۷} انتی دیورنگ»^{۳۸} آنرا «^{۳۹} شبه فیودالی» می نامد. لیکن وجه عمده مفارقت این دوشکل زمینداری مسءله «^{۴۰} زمین بستگی» یا «^{۴۱} روستا بستگی» است که در غرب رواج داشته است و در دوره سرواژ «^{۴۲} سرفها یکجا با زمین مورد بیع و شراقراری گرفتند^{۴۳} حال آنکه

در سرزمین ما «زمین بستگی» پس از اسلام رسماً ممنوع بود. اما عملاً و عرفاً در سطحی نازل تا همین اواخر دهقان در صورت قطع رابطه با ارباب و زمین اربابی ناگزیر بوده که پروانه یا جواز خروج را در بدل وجه نقد بدست آورد. در ضمن هرگاه زارع بدون موافقت ارباب روستا ترک می کرد به حرمان از دریافت حق الزحمه شخم و بذرافشانی اش محکوم می شد. ولی محکومیت حق السهم او را در موقع جمع آوری محصول از بین نمی برد.

فیودالیزم ایران و اروپا در نکات زیرین با یکدیگر تفاوت داشتند:

۱- بهره مالکانه و خراج غالباً نقدی و جنسی و ندرتاً بصورت بیگاری است که در دوران معینی از فیودالیزم غربی شکل عمده بهره مالکانه است. فقط در دوران اخیر تکامل فیودالیزم غربی است که بهره های جنسی و سپس نقدی مرسوم می گردد.

۲- وابستگی دهقان به زمین قانوناً وجود ندارد و عملاً ضعیف است و حال آنکه در «سرواژ» اروپای غربی ورژیم کراسستیک ها در روسیه دهقان وابسته به زمین بود و با زمین خرید و فروش می شد.

۳- مالکان و اقطاع داران غالباً در شهرها منزل دارند و عامل خود را برای وصول مالیات و سیورسات به ده می فرستند. برخلاف فیودالیزم غربی که فیودال مستقیماً در «شاتوفور» (قصر) های خود درده منزل دارد و شهر مرکز تسلط بازرگانان و اصناف است و لذا در آن محیطی نسبتاً آزاد حکمرواست حتی شهرهای دارای رژیم جمهوری دیده می شود و به این جهت می گفتند «هوای شهر آزاد می کند». شهر در ایران چنین نیست. شهرهای ایران تحت سیطره والیان و عمال سلطان یا خلیفه دارای محیط مختقی است. اصناف و بازرگانان در شهرهای ایران قشرهای زیر دست هستند. این امر بویژه تکامل بازرگانی و پیشه وری را که در اروپا رخ داده می کرده است.

۴- روابط پولی و بازرگانی به ویژه در مقایسه با دوره های نخستین فیودالیزم غربی در کشور ما بسطی فراوان دارد. کارگاه های بزرگ «مانوفکتور» وجود داشته... (در عهد سامانیان در بخارا کارگاهی وجود داشت که در آن هزار نفر کارگر کار می کرد و هریک روزی نیم درهم مزد داشت- سیستمی) شهرهای بزرگ و آباد با بازارهای پررنگ و زیبای مساجد مدارس کاروانسراها کتابخانه ها حمامهای عمومی کاخها و باغهای فراوان بوده و در آستانه حمله مغول از وجود شهرهای پرنفوس خبر می دهند. در فیودالیزم غربی به ویژه در دوره های نخستین و میانگین شهرها کوچک و روابط پولی و بازرگانی محدود است. در عین حال روابط بازرگانی خارجی نیز به آن وسعت نیست.

۵- نظامات درونی پیشه و ران و تقسیم کار داخلی آن به نظمی رسد که با اصناف حرفه ای یا «گیلد» های اروپایی تفاوت بین رشته ها بیشتر است.

۶- تعداد دهقانان و شبنانان فیودالیزه نشده و طوایف و قبایل بیابانگرد فراوان و تصادم چادر نشینان گله دار و کلبه نشینان زمین کار امری عادی است. اقتصاد طبیعی روابط پدرسالاری در روستا و در میان طوایف چادر نشین کاملاً مسلط است. با آنکه در فیودالیزم غربی نیز به ویژه در دوران های اولیه اقتصاد طبیعی تسلط داشته ولی آن دیرپای و سخت جانی را در ایران نشان نداده زیرا در آنجا رشد قوای مولده و سیر به سوی سرمایه داری اقتصاد کالای را به اقتصاد مسلط بدل می سازد.

۷- برده داری در دوران پیش از مغول رونق می یابد. ولی دلیلی نیست که بردگی از حدود «غلامان وثاقی» و «غلامان سرایی» و غلامانی که به کار جگی می پرداختند فراتر رود... یکی از ویژگی های برده داری در این دوران امکان تحرک بود یا بهتر بگویم رسیدن برخی بردگان از بردگی به امارت و حتی سلطنت است.

۸- بطور کلی اسلوب و شیوه مملکت داری در قیاس باختر پیوسته در خاور میانه و ایران با خشونت و شدت عمل و افراط های هوسناکانه همراه بوده است.

۹- با این حال در دوران صفوی جامعه فئودالی آثاری از ترقی قوای مولده و تحول در مناسبات اجتماعی نشان می دهد و دوران پر رونق پیش از مغول را کم و بیش بیاد می آورد. نطفه سرمایه داری بدون شک در این دوران پدید شد ولی سرمایه بازرگانی نتوانست به سرمایه صنعتی یا مولد بدل گردد... احسان طبری این را «فئودالیسم ویژه» (فئودالیسم ایرانی) می خواند که مشابهت های زیادی از نظر سرشت اقتصادی بانظام زمینداری (فئودالی) غربی دارد؛ اما در یک مورد بسیار مهم به نتیجه کاملاً متفاوتی با سیستم زمینداری اروپایی می رسد آن اینکه در غرب فئودال رکن یا عنصر و حجره اصلی عضویتی است که هیرارشی نظام فئودالی را تشکیل می دهد و شاه نیز کسی جز حجره ای لایتجزا در آن ساختار نیست و باید قوانین حاکم بر آن ساختار را فرمان ببرد در صورتی که در نظام زمینداری شرقی هر چند شاه در مواردی از نیروی زمیندارهای بزرگ برای استحکام پایه های قدرتش بهره می برد ولی به هیچ روی خود را یکی از آنها نمی داند و از فراتر قوانین سنت و عرف مناسبات اجتماعی فرمان می راند- از همان جایی که قادر است با اشارتی یک امپروار باب شرقی را از میان بردارد و سلاله اش را ساقط کند- از همیجاست که در سرزمینهای ما نظام زمینداری ریشه داری نطفه نبسته و تکامل اجتماعی با امتناع ها و گستره ها مقابل بوده است».

«داکتر محمد علی خلجی عمده ترین فرقه های انواع زمین سالاری شرقی و غربی را چنین برمی شمارد:

۱- مالکیت فئودالی اروپایی یک مالکیت ثابت است ولی مالکیت بزرگ ایرانی در دوران اقطاعی یک مالکیت متزلزل است و متکی به دستگاه سلطنت و حکومت مرکزی است و با تغییر سلسله سلاطین ممکن است نه تنها نفوذ اقتدار مالک از میان برود بلکه به مالکیت اونیز خاتمه داده شود.

۲- دستگاه حکومت مطلقه در دوران فئودالیته اروپا متکی به قدرتهای محلی است و در واقع پادشاه یک فئودال بزرگ است و فئودال فئودال هاست ولی حکومت مطلقه شرقی اگرچه از طرف خوانین و مالکین حمایت می شود ولی دست نشانده آنها نیست و بزرگ مالک سر فرمان حکومت دارد.

۳- جز در دوره های بحرانی و هرج و مرج همیشه اقتدار و نفوذ حکومت در سراسر مملکت بیش از مالکین است. در حوزه مالکیت یک مالک بزرگ همیشه قدرت مطلق مرکزی سایه ای خود را گسترانده است و مالک بزرگ تنها به اتکای همین قدرت است که در قلمرو خود اقتدار خود را محفوظ می دارد.

۴- اگر بزرگ مالکان در تهیه سپاه و فرستادن چریک شرکت دارد ولی دستگاه حکومت مرکزی تنها به ارتشی که از این گونه افراد فراهم آمده است متکی نیست و در هر دوره گاردها و سپاه های دایمی وجود دارد که تکیه گاه اصلی حکومت مرکزی است.

۵- فئودال اروپایی همیشه در قصر فئودالی خود ساکن است و از قلمرو و مالکیت کسب قدرت می کند بزرگ مالک شرقی اغلب در دربار به سر می برد و قدرت مالکیت خود را بوسیله دربار محفوظ می دارد.

۶- مالکیت بزرگ در اروپای فئودالی «اتمیزه» (تقسیم شدن جامعه بر گروه های که هر کدام بدنبال منافع خوداند) است و بین فئودال های که در قدرت تقریباً مساوی هستند تقسیم شده ولی مالکیت بزرگ مالکین شرقی تحت شعاع مالکیت دولتی و دربار قرار دارد و تابع آن است...

۷- سلاطین اروپای فئودالی حتی جزء از قدرت پادشاهان مشرق زمین راداران نیستند سلاطین اروپایی در برابر قدرت ثابت و مستحکم فئودالان قرار دارند که هر یک دارای ریشه عمیق و پایه های مستحکم بر اساس مالکیت فئودالی می باشند.

۸- اطاعت فیودالها از پادشاه و حکومت مرکزی محدود و مشروط بود و حدود شروط نیز معین و مشخص بودند و از آن تجاوز نمی کردند. بزرگ مالکان شرقی بالعکس تحت انقیاد پادشاه و مطیع آنان بودند و اختیار آنها در قلمرو خود محدود و مشروط بود.

۹- بزرگ مالکین در نظام اقطاعی ایران اغلب و بلکه همیشه در برابر سربازی بردند نه در ملک و زمین خودشان برعکس فیودال اروپایی همیشه در کهنه‌نژاد (قصر) فیودالی خود ساکن بودند و به ندرت به مرکز سربازی آمدند. آمدن آنها به دربار برای مدت کوتاه و مراجعه برای بعضی امور بود. آسانته الیسم (یعنی رژیم غالب در نظام اقطاعی است. اصولاً ادامه مالکیت بزرگ مالک ایران بدون اتکاب سلاطین) رژیم غالب در نظام اقطاعی است- اصولاً ادامه مالکیت بزرگ مالکان ایرانی بدون اتکای دربار سلاطین و حمایت آنها امکان پذیر نیست.

۱۰- حکومت در درجه تولید آسیای و نظام اقطاعی شرقی به معنی واقعی کلمه «بلامعارض» است. معارضین نیرومندی که در اروپای قرون وسطی در برابر حکومت مطلقه نوع غربی قرار دارند یعنی فیودال ها و زعمای مذهبی و شهرها در نظام اقطاعی شرقی وجود ندارد و حکومت مطلقاً بلا معارض است. فقدان مالکیت ثابت و مصئون از تعرض دولت ضعف بزرگ مالکان در برابر قدرت مطلقه حکومت و پراکنده بودن آنها نفوذ و اختیارات دولت در قلمرو مذهب و تعیین متولیان و امامان و قضات از طرف حکومت و عوامل دیگر حکومت مطلقه شرقی را بلا معارض و مسلط و بی رقیب می گرداند هیچکس از سلطه و قدرت دولت در امان نیست.»

بعضی از محققین شوروی (پولیاک) در حالی که «اقطاع» را پدیده مربوط به عهد فیودالیت می داند با «ک. بیکر» محقق غربی هم عقیده شده می گوید: اختلاف تکامل روش اقطاع در ممالک اسلامی با روش فیودالیزم در مغرب زمین ناشی از آن است که تیول داران مسلمان در شهرها تجمع داشته اند برخلاف فیودالان مغرب در قلعه های منفرد و متفرق از هم بود و باش داشتند. یا به سخن دیگر به عقیده بیکر عدم مشابهت اصلی «فیودالیزم شرقی و غربی» عبارت از این است که گوئی فیودالیزم شرقی بطور کلی بر پایه «اقتصاد پولی» قرار داشته حال آنکه پایه های فیودالیزم غربی بیشتر بر اساس تعهدات نظامی استوار بوده است. اما برخی از دانشمندان شوروی سابق و از جمله پتروشفسکی با این اعتراض که «ک. بیکر» ماهیت اقطاع را بدرستی درک نکرده «اقطاع» را منحیث یک پدیده فیودالی نوعی از اهدای مشروط زمین بگونه «بنفیس» و «فی یف» اروپایی دانسته برای اثبات قول خود یک سلسله مشابهت هایی از مالکیت فیودالی زمین را در آسیا و اروپا مثال می زند و از جمله می گوید: «ویژگی فیودالیزم در بسیاری از کشورهای آسیا و مصر عبارت بوده از فراوانی (و گاهی تفوق مقدار) اراضی ایکه مالیات و محصول از آن جمع می شده. اما راجع به «فی یف» (اقطاع) در کشورهای مشرق زمین نیز تکامل آن بطور کلی از همان طریقی بوده که در ممالک اروپایی صورت گرفته است. در آسیا دولت (یا سلطان) حقوق عالی مالکیت اقطاع و در موارد معینی حق مصادره آنها و یا انتقال بدیگران را برای خود محفوظ می داشته که در اروپای غربی و روسیه قدیم نیز وضع چنین بوده و از این جهت این خصوصیت منحصر به مشرق زمین نبوده است. و میتوان در اینجا علامت مشترک مالکیت فیودالی زمین را مشاهده کرد. به سخن دیگر اراضی دولتی در دست مالکان بزرگ و سران قبایل که در دوره های قبل از مغولان آغاز شده بود در دوره سلسله مغولان و تیموریان و بعدتر از آن ادامه یافت هرچند که با هر هجومی تازه زمینداران بزرگ قبلی از میان می رفتند اما چندی نمی گذشت که دوباره طبقه زمیندار جدید جای ملاکان قبلی را می گرفت و مجدداً هیرارشی فیودالی احیای گردید. در افغانستان عهد مغول که روش دادن اقطاع به سران و بزرگان چادر نشین ترک و مغول در مقابل انجام یک سلسله مکلفیت های نظامی و غیره صورت می گرفت یک چنین هیرارشی وجود داشته است»

مثلاً بنابراینچه از کتاب سیفی هروی استنباط می شود، در زمان خاندان ملوک کرت هرات، طبقه فیودال حاکم بروایات خراسان، دارای پنج ردیف سلسله مراتب فیودالی بوده که به ترتیب تابع و متبوع یک دیگر بوده اند... این پنج ردیف عبارت بودند از:

۱- ایلخان مغول که سلطان (سنیور بزرگ) بوده و قدرت نامحدود داشته است.

۲- ملک هرات، از خاندان کرت (کرد) هرات که فرماندار ناحیه هرات و ولایات دیگر خراسان بود.

۳- امیران فیودال از قوم تاجیک و کیانیان سیستان و غوریان و افغانان (پشتون ها) که واسال ملک هرات بوده اند.

۴- «زعما» و «اعیان» که واسال های امیران پیش گفته بوده اند.

۵- سپاهیان اقطاع دار که واسال زعما و اعیان بوده اند.

طبقه رعیت نیز شامل توده وسیع تولید کنندگان مستقیم کشاورزی و گله داری می گردید که در روستا ها و چادر ها و حواشی شهر های کوچک میزیستند.

فیودالیزم در شرق دارای یک سلسله خصوصیتی است که آن را از اروپای غربی متمایز می سازد. در جمله کشورهای شرقی، مخصوصاً کشورهای آسیای میانه، ایران، افغانستان دارای خصوصیات مشترک فیودالی استند که در سراسر قرون وسطی این خصوصیات چون نواری سرخ بر سر نوشت این کشورها مشخص است. یکی از این مشخصه ها وجود قابل ملاحظه بردگان در شرایط فیودالیزم کشورهای افغانستان و ایران و آسیای میانه است. چنانکه تا قرن پانزدهم میلادی، عده ای قابل توجه از بردگان که بخش عمده از توده زحمتکش کشورهای مذکور را تشکیل می دادند، بصورت معینی حفظ میشده است. البته این بردگان از نوع بردگان دوره بندی تاریخی مارکس نبوده بلکه بحیث بردگانی که در اثر جنگهای فیودالی به اسارت می آمدند و در بازار های شرق به فروش می رسیدند. در افغانستان بیشتر این بردگان از اسیران هندی و گاه سیاهان زنگی و یا حبشی مرکب بودند که صاحبان مکننت و جاه و جلال آنها را خریداری می کردند و در منازل و مزرعه های خود از آنها کار می گرفتند.

پس از لشکرکشی های سلطان محمود غزنوی برهند و آوردن غنایم و اسیران فراوان آن دیار که در صفحات قبل تذکار یافت؛ احمدشاه درانی نیز هفت بار برهند حمله کرد و هرباری پس از غلبه بر مدافعان غنایم فراوانی بشمول برده و غلام نصیب افغانان شد. در هفتمین حمله خود برهند که به جنگ پانی پت مشهور است، تلفات بیشماری بر مرهته وارد آمد و غنایم هنگفتی بدست لشکریان افغانی افتاد. پوهاند حبیبی، تعداد سپاه افغانی را ۶۰ هزار نفر سوار و تعداد سپاه مرهته را یک میلیون نفر قید کرده می گوید که ۲۰۰ هزار تن از افراد دشمن از دم تیغ سپاه افغانی درگذشتند و ۲۲ هزار نفر زنده اسیر شدند و بقیه فرار و پاکشده شدند و احمدشاه اسراء را عفو کرد بجز یک نفر مسلمان که مایه فساد شناخته شد و او هم نابود گردید. علاوه غنایم فراوانی در این جنگ بدست افغانان افتاد: دوصدهزار اسب، ۵ هزار اسب، ۵۰۰ زنجیر فیل و چندین هزار شتر با امتعه و اموالی که باربر این حیوانات بسوی افغانستان حرکت داده شدند. (توضیح: احمدشاه درانی در این جنگهای تجاوز کارانه و کشتار های وحشیانه و چپاول و غارتگریها؛ اولاً، نیروی انسانی کشور را بجای بکارگیری در رشد و انکشاف تولید و عمران کشور و آسایش مردم، در جهت بدست آوردن غنایم و تقسیم آن بین سران لشکریانش بهدر داد. ثانیاً: در این حملات نیروهای دفاعی کشور هند از جمله نیروی جنگی «مرهته» را مورد ضربات خردکننده قرار داده و تضعیف کرد و زمینه برای قدرت استعمارگری بریتانیا که از سالها قبل از طریق کمپنی شرق الهند در کمین تصرف کامل بر سرزمین هندوستان و به مستعمره کشیدن این کشور پهناور بود، آماده گردید.)

پوهاند هاشمی دریک مقاله تحقیقی خود از قول میرغلام علی آزاد متخلص به «بلگرامی» ساکن کشمیر که در زمره افسران پادشاهی واقعه نگار جنگ پانی پت بود می نویسد: «...از گذشته شدگان عرصه کارزار «پانی پت» تاهرکجا که نظرکاری کرد لاشها افتاده و سردر قدم همدیگر نهاده بیست و دو هزار غلام و کنیز در لشکریان ابدالی تقسیم یافت و غنایمی که در احاطه انحصار نگنجد از جواهر و نفود و اجناس دیگر و توپخانه و پنجاه هزار اسپ دولک گاو چندین هزار شتر پنجصد فیل کوه پیکر بدست عسکر منصور افتاد... زنان مقبول برهنه ها توسط افغان ها به مردم رو هیله و دیگر عساکر هندی به قیمت یک تومان (۱۰ روپیه) هر کدام بفروش رسیدند پول نقد و جواهرات از حساب بیرون و اشتر و اسپ های بدست آمده بی حساب بود.»

«خصوصیت عمده تقسیم زمین در سرزمین های خلافت اسلامی و از جمله افغانستان و ایران و ماوراءالنهر: تقسیم مالکیت بزرگ زمین به قطعات کوچک میان روستایان مقید به مالک بود. این تقسیم بنابر تعالیم فقه اسلامی در دورانی که هنوز اشکال مالکیت بزرگ زمین چنانکه باید تکامل نیافته بود و پیشوایان مذاهب مختلف طی قرنهای دوم و سوم هجری (هشتم و نهم میلادی) کوشیدند تا روابط زمینداری را در کشورهای مختلف اسلامی تابع قوانین قضایی موضوعه خویش بطور منطقی سازند. هدف پیشوایان و فقهای اسلامی و وضع قوانین قضایی این بود تا مشکلات اجتماعی و چگونگی اخذ مالیات را با احکام اسلامی هم آهنگ سازند؛ زیرا از یک طرف تصرف اراضی وسیع متعلق به مالکان شکست خورده و از جانب دیگر اسلام آوردن ملل مغلوب مایه بحران و وخامت امور شده بود. پس بدین منظور فقها زمینهای را که مسلمین تسخیر کرده بودند (بعبارت دیگر غصب و غارت کرده بودند- توضیح از من است) به سه طبقه تقسیم کردند: اول- زمینهای که به زور تسخیر شده و سکنه آن کشته و یا اسیر و یا گریخته بودند. دوم- زمین های که به صلح و سلم به دست آمده بود زیرا صاحبان آن زمینهای خود را رها کرده و گریخته بودند. سوم- زمین های که بر اثر عهد نامه ای به مالکیت مسلمین درآمده ولی به شرط گزاردن خراج در اختیار صاحبان اصلی باقی مانده بود. در اینجا مذاهب مختلف درباره چگونگی مالکیت این اراضی و نحوه اخذ مالیات یا خراج بوسیله خلافت اسلامی اختلاف نظر دارند... ماوردی فقیه شهیر سنی متوفی سال ۴۵۰ هجری هنگام بحث از روش های مختلف مالیاتی که شامل نواحی مختلف ممالک اسلامی می شده است عقیده دارد که متصرفات اسلامی (یعنی سرزمین های که خارج از حدود مکه و مدینه و حجاز بود) را می توان به چهار دسته تقسیم کرد:

- ۱- زمین های که ساکنان آنها برای حفظ مالکیت اراضی خود اسلامی آورده اند.
- ۲- زمین های مواتی که مسلمین احیا کرده اند.
- ۳- زمین های که به زور شمشیر تسخیر شده و به عنوان غنایم جنگی میان مجاهدان تقسیم شده است.
- ۴- زمین های که ساکنان آنها به موجب پیمانی تسلیم شده اند.

صاحبان زمین های دسته اول دوم و سوم «عشر» می پردازند و زمین های دسته چهارم «فءی» (به فتح اول بمعنای زمینی که از چهار خمس بدست می آید- غنیمت و خراج آنچه که از دشمن بدون جنگ و از طریق تسلیم و یا مصالحه و عقد پیمان گرفته شود اعم از زمین یا اموال) را تشکیل می دهد و صاحبان آنها خراج می پردازند. معهذا با توسعه فتوحات اسلام و گذشت زمان تغییرات مختصری در شیوه تقسیم و مالکیت زمین و غنایم و نحوه دریافت خراج از آن پدید آمد نشان می دهد که از دایره دستورات فقه اسلامی پافرا تر نهاده شده است.»

اعظم سیستانی تحت عنوان نگاهی به مناسبات ارضی در نیمروز قرن بیستم می نویسد: «چون مضمون عام و مشترک فیودالیزم همانا مالکیت انحصاری زمین در دست ارباب فء و دال و دریافت سهم مالکانه

از دهقان وابسته به زمین و مطیع مالک است؛ از اینجا می توان گفت که سرشت اقتصادی و اجتماعی فئودالیزم چه در غرب و چه در شرق چندان تفاوتی از هم نداشته است. اساسی ترین خصلت نظام های فئودالی (چه در غرب و چه در شرق) همانا بهره برداری از زمین بوسیله دهقان وابسته به زمین یا مالک است که بشکل مال الاجاره یا بهره مالکانه به فئودال تعلق می گیرد. به سخن دیگر در نظام فئودالی زمین پایه و اساس تولید و دهقان عامل اصلی کشاورزی است. ظاهر آسیرتکامل فئودالیزم در کشور ما به عنوان برخی از مشرق زمین از همان طریقی بوده که در کشورهای همجوار صورت گرفته است. البته در شرق و منجمله در کشور ما دولت (سلطان) حقوق عالیه مالکیت زمین و در برخی موارد حق مصادره ای آنهاویا انتقال به دیگران را برای خود محفوظ می داشته است. چنانکه در غرب (اروپا) نیز وضع همین گونه بوده است. و می توانیم علایم مشترک که مالکیت فئودالی زمین را (بخصوص از نوع بنفیس و فیف غربی که معادل اقطاع و تیول شرقی است) چه در غرب و چه در شرق و چه در کشور خود مشاهده کنیم. بدین معنی که زمین اقطاعی (یاتیول) دارای چندین مالک است که بر حسب سلسله مراتب فئودالی تابع و متبوع یکدیگر اند.

(تذکر: برخلاف نظر (سیستانی) با وجود همسانی ماهیت و خصلت طبقاتی طبقه مالکان ارضی در نظام فئودالی (زمینداری) و مسئله بهره کشی از زحمتکشانش و ستمگری بر آنها در جوامع غربی و جوامع شرقی؛ بطور کلی جوامع شرق باستان به لحاظ در آمیختگی بقایای دوران های پیشین با مناسبات فئودالی و مسایل دیگر در چگونگی سیر شکل گیری و تکوین نظام فئودالی از جنبه های مختلف طبق شرایط خودشان راه و روش متفاوتی را نسبت به فئودالیزم کلاسیک غرب (اروپا) طی کرده اند. همچنین در جوامع شرقی روابط طبقات اساسی («مالک بزرگ» و «رعیت») در آن هادارای مشخصات و خصوصیات است. و سیر تکوین و تکامل فئودالیزم (نظام زمینداری) در جوامع شرقی به لحاظ شکل متنوع اند و تکامل تاریخی جوامع شرقی از الگوی تکامل جوامع غربی تبعیت نکرده است. بعبارت دیگر نظام ارباب - رعیتی در شرق از لحاظ منشا و نحوه ای سیر تکامل تاریخی و طرز عمل و خصوصیات و اوصاف روابط طبقاتی دارای ویژگی های است. همچنین در جوامع شرقی بر اثر علل و عوامل مختلف (که قبلاً تذکار گردید) فئودالیزم (نظام زمینداری) به تکامل طبیعی نرسیده و مانند جوامع اروپایی به مرحله ای سرمایه داری رشد و انکشاف نیافته اند. مضاف بر آن سلطه غارتگرانه قدرتهای استعماری و بعد نفوذ و تسلط سرمایه های امپریالیستی مانع صنعتی شدن و رشد سرمایه داری در این کشورها شده و آن ها را در وضعیت عقبمانده نیمه فئودالی و نیمه مستعمره نگهداشتند.)

در مشرق زمین و بخصوص کشورهای اسلامی شرق خلافت ایران افغانستان و ماوراءالنهر که تقریباً دارای سرشت و سرنوشت مشترک تاریخی اند «سلطان» مطلقاً حق داشت منطقه ای وسیعی مثلاً یک ولایت را به یکی از سران سپاه یا دربار خود و یا روسای اقوام که دولت را در سرکوبی متمرکبین و تامین امنیت و یا در هنگام فتوحات و لشکرکشی ها بر همسایه ها و یا در مقابل خطر تهاجمات بیگانه یاری می کردند به عنوان «اقطاع» یا «سیورغال» و یا «تیول» بطور مادام العمر ببخشند... در عهد فرمان روائی مغول ها اقطاع نه تنها شامل زمین می شد بلکه شامل افرادی نیز می گردید که در آن سکنی گزیده و بکار زراعت اشتغال داشتند. در این دوره دهقان نمی توانست از محل زمین اقطاعی تا سی سال بجای دیگری کوچ کند... در عهد تیموریان صاحبان سیورغال (تیول) مکلف بودند خدمات لشکری برای سلطان انجام بدهند. وعده ای معین سوار از افراد مسکون در سیورغال که تابع و مربوط ایشان بودند برای سلطان آماده کرده و گسیل دارند. چنانکه امیر خسرو حاکم سلطان حسین بایقرا در بلخ که سرزمین وسیعی بعنوان سیورغال در شمال هندوکش تافاریاب را در اختیار داشت سی هزار نوکرو چریک جنگجوی برای خود تهیه دیده بود... قدرت و نفوذ فئودالان محلی (اقطاع داران یا جاگیردارها) معکوساً متناسب با قدرت مرکزی بود. هر قدر دولت مرکزی قدرتمند بود فئودالان محلی مطیع و فرمان

بردار بودند و هر قدر از قدرت مرکزی کاسته می شد دولت دچار هرج و مرج می بود. قدرت فءودالان محلی بالایی گرفت و فکر خودمختاری و فرار از مرکز در آنها بیشتر تقویت می شد... با هر هجومی تازه زمینداران بزرگ قبلی از میان می رفتند اما چندی نمی گذشت که دوباره طبقه زمیندار جدید جای ملاکان قبلی را می گرفت و مجدداً هیرارشی فءودالی احیا می گردید.

ساحه اراضی و اشکال مالکیت ارضی در افغانستان قرن بیستم: مجموع ساحه ای موجوده ای کشور ۶۵۲۲۵ کیلومتر مربع (معادل ۶۵/۲ میلیون هکتار) زمین حساب شده که صرف ۱۱ تا ۱۲ درصد آن قابلیت زرع را دارد و متباقی آن را دشتهای کوه های سرپلک کشیده، جنگلزارها، علفچرها، بسترآبروها، آبهای ایستاده، ریگزار و آبادیهای شهرها تشکیل می دهد. بعبارت دیگر مجموع اراضی قابل زرع تقریباً هشت میلیون هکتار (معادل ۳۹ میلیون جریب) زمین است که از این جمله ۳/۵ میلیون هکتار (۱۷/۵ میلیون جریب زمین) آن آبی و ۲۱/۵ میلیون جریب معادل ۴/۳ میلیون هکتار آن للمی است و در (دهه هشتاد قرن بیستم) نصف اراضی قابل زرع کشت نمی گردید.

زمین تحت کشت ۷۸۰۰ (مساحت به هزار هکتار) (۱۱/۹۶ فیصد) - زمین علفچرو قابل زرع (مساحت به هزار ۳۸۰۰۰ هکتار) (۵۸/۲۸ فیصد) - زمین جنگلات ۱۹۰۰ (مساحت به هزار هکتار) (۲/۹۱ فیصد) - سایر اراضی ۱۷۵۰۰ (مساحت به هزار هکتار) (۲۶/۸۵ فیصد). انکشاف ساحات تحت کشت للمی بستگی به سخاوت طبیعت دارد چه مقدار بارندگی سالانه از ۱۰۰-۴۰۰ ملیتر حساب شده است. معهداً ساحه ای زرع للمی (دیمکاری) نمی تواند از نیم مجموع اراضی للمی جلوتر برود. ۸۵ فیصد زمین قابل کشت آبی از طریق رودخانه ها و انهار و کانالهای مصنوعی و ۱۵ فیصد دیگر آن بوسیله آب کاریها و قنات ها و چاه ها با استفاده از واترپمپ و ارهد مشروب می گردند. هشتاد فیصد زمین های آبی در اختیار ۴ تا ۶ فیصد زمینداران بزرگ قرار داشت و ۷۷ فیصد دیگر مردم دهات کشور فقط از نیم هکتار تا ۲ هکتار (۲/۵ تا ۵ جریب) زمین داشتند و ۴۱ فیصد باشندگان دهات بر علاوه ۱۴ فیصد نفوس کوچی کشور فاقد زمین بودند. اراضی تحت زرع بوسیله ای آب جاری رودخانه ها و کاریزهاویا للمی می باشد. مجموع ساحه ای زمین کشت آبی (۳۵۰۰ هزار هکتار) است و از آن جمله مجموع ساحه ای تحت کشت (۲۷۲۶ هزار هکتار - ۷۸ فیصد) می باشد و زمین للمی تحت کشت (۴۳۰۰ هزار هکتار) است از آن جمله مجموع ساحه ای تحت کشت (۱۱۷۴ هزار هکتار - ۲۷ درصد) می باشد.

در اقتصاد زمینداری (فیودالی) زمین وسیله ای اصلی تولید بشمار می رود. لذا شکل مالکیت تعیین کننده ای شکل توزیع محصولات کشاورزی و نعمات مادی است. اشکال مالکیت زمین در افغانستان قبل از کودتای ثور ۱۳۵۷ (اپریل ۱۹۷۸ میلادی) بعد از کودتای ننگین ۷ ثور رژیم «خلق» پرچمی هاطی اجرای برنامه «اصلاحات ارضی» اراضی زمینداران بزرگ و متوسط را در بین دهقانان بیزمین تقسیم کرده و بخش بزرگی از اراضی (هزاران جریب زمین درجه اول) را به مالکیت دولت شان ضبط کردند. لیکن با آغاز جنگهای گوریلائی علیه رژیم مزدور و جنگ مقاومت مردم علیه ارتش اشغالگر سوسیال امپریالیسم «شوروی» و تسلط و کنترل احزاب ارتجاعی اسلامی بر بخش اعظم مناطق روستای کشور؛ ساحه زیادی از اراضی تقسیم شده و ضبط شده به صاحبان اصلی آنها مسترد گردید و در چند ولایت تعداد زیادی از دهقانان «بجرم» گرفتن زمین از دولت مزدور توسط گروه های ارتجاعی اسلامی جنایتکارانه بقتل رسیدند. و با تشکیل دولت اسلامی همه اراضی و جایداد زمینداران بزرگ و خوانین به آنها برگردانده شد - توضیح از من است { تا آنجایی که مدارک و شواهد کتبی و عینی یاری می دهند قرار ذیل بوده است:

اراضی دولتی، اراضی خانواده سلطنتی، اراضی ملکی (خصوصی)، اراضی وقفی و اراضی مشترک جماعات گله دار و روستای. از لحاظ بهره برداری و تولید کشاورزی، اراضی ملکی (خصوصی)

در درجه اول اهمیت قرار دارد و سپس اراضی سلطانی (خانواده سلطنتی) و بعدتر اراضی دولتی (سرکاری) قرار می گیرد. خصوصیت هریک از انواع فوق بصورت فشرده ارائه می گردد:

۱- اراضی دولتی: با آنکه اراضی دولتی از لحاظ مقدار وساحه فراوان است ولی از جهت بهره برداری و کثمتندی نسبت به اراضی خصوصی کمتر است و نمی توان احصاءیه ای دقیقی از تمام اراضی قابل زرع دولتی بدست داد. فقط مقدار بسیار اندکی از ۲ میلیون جریب (۴۰۰ هزار هکتار) زمین تجاوز نمی کرد که سالانه زرع می گردید. و این رقم صرف ۵ فیصد مجموع زمین های تحت زرع را تشکیل می داد. قسمتی از این اراضی در ننگرهار وادی هلمند و ارغنداب بشکل فارمهای دولتی و متباقی آن بجز در سرده غزنی که تا هنوز مورد بهره برداری قرار نگرفته در دست زمینداران بزرگ و متنفذین محلی قرار داشت. این زمین ها نیز از طرف ملاکین به دهقانان بر اساس روابط فیودالی به اجاره و سهمیه کاری و غیره داده می شد. دولت از این زمین ها ممکن بود یک دهم محصول را بدست آورد. در دوران سلطنت امان الله خان اراضی دولتی برای انکشاف کشاورزی و تقویت عواید محدود بودجه به قیمت بسیار نازل فروخته شد ولی بعدها در اثر مصادره املاک اشخاصی که در برابر دولت بغاوت کرده یا مجبور به فرار و ترک کشور گردیده بودند اراضی دولتی را غنی تر ساخت. در هر حال اراضی للمی دولتی بر اراضی آبی فزونی داشت و تقریباً از این مدرک عایدی بدست نمی آورد.

۲- اراضی سلطانی: شکل مهمی از مالکیت ارضی که در دوره ای اسلامی از عهد امویان در نیمه قرن ۷ میلادی (نیمه قرن اول هجری) رواج یافت و به عنوان اراضی « صوافی » (املاک خالصه) در دوره عباسیان وسیعاً رونق یافت. در طول قرن ها در سرزمین های خلافت و کشورهای که بعداً از آن مجزاشدند دست نشانندگان خلفا و پس از آن کارداران سامانی غزنوی و سلجوقی املاک روستاییان و هم املاک بزرگ اشراف قدیم محلی (دهقانان- مہتران) را به زور وستم می گرفتند و به ملکیت شخصی پادشاه و یا بسود خود ضبط می کردند. این طرز مالکیت ارضی بخصوص در زمان تمرکز قدرت دولتی در دست غزنویان رواج بیشتری یافت. سلطان محمود املاک اشراف عمده و فرمان رویان نواحی تسخیر شده را مصادره می کرد و به املاک شخصی خود می افزود. (هارون الرشید خلیفه عباسی جعفر برمکی وزیر مقتدر را طی یک دسیسه بقتل رسانده و تمام املاک و جایداد خاندان برمکی را مصادره کرد. همچنین سلطان مسعود پسر سلطان محمود «حسنک» وزیر مقرب و با نفوذ دربار پدرش را طی یک توطئه بقتل رسانده و تمام املاک و جایداد او را مصادره کرد. توضیح از من است). این روش در دوره سلجوقیان نیز دنبال شده و در عهد مغول وسیعاً گسترش یافت. سلاطین و فاتحان بعدی تانیمه های قرن بیستم همواره خود را وارث املاک وسیع و حاصلخیز سلطانی می دانستند و در صورتی که در تحکیم قدرت مرکزی خود را موفق ترمی دیدند سعی شان در افزایش املاک سلطنتی و خانواده شاهی بیشتر بود. اراضی سلطانی معمولاً از بهترین زمین های آبی و حاصلخیز در حومه ای شهرها بود که بخش عمده آن را باغستان های مشجر و متمرکز شهرهای بزرگ کشور تشکیل می داد. بهره برداری از اراضی سلطانی معمولاً توسط ملاکان و کارگزاران دولت در مرکز و ولایات از طریق استثمار دهقانان وابسته به مالک فیودال بر اساس اصول مزارعه یا کارمجانی بشکل بیگار صورت می گرفت. امان الله خان این اراضی را همراه با اراضی دولتی و غیره برای دهقانان و زارعان در بدل قیمت ناچیزی واگذاشت. ولی چون حق تقدم به کسانی داده می شد که قیمت آن را نقداً می پرداختند لذا بخش بزرگ این گونه اراضی بدست مالکان عمده اراضی متمرکز شد. بخصوص که مالکان بزرگ از طرق دادن رشوه به مامورین باصلاحیت دولتی زودتر می توانستند اراضی حاصلخیز مورد نظر را تصاحب کنند. در دوره ای بعد از امان الله خان اراضی سلطانی (خانواده سلطنتی) از طریق مصادره و غصب اراضی افراد و اشخاصی که در ضدیت با دولت برمی خاستند و وسعت یافت. مثل اینکه اعضای خانواده ای سلطنتی یا به بهانه جوعی زمین را که مورد توجه شان قرار می

گرفت، غصب می کردند و صاحبان اصلی آن اراضی را مجبور به فرار از کشوری نمودند یا سر به نیست می کردند. اراضی سلطانی در بخشهای حاصلخیز کشور تا کودتای ثور ۱۳۵۷ به موجودیت خود ادامه داد.

۳- اراضی وقفی: در افغانستان این نوع اراضی نسبت به تمام اشکال دیگر اراضی کمتر است. بر طبق فقه اسلامی هر کسی می تواند به موجب وصیت نامه ای هر چیز بخصوص (اموال غیر منقول) خود را به نفع موسسات مذهبی یا خیریه (مساجد، مراقد، اولیا، بیمارستان و مراکز «متبرکه» و وقف کند. این گونه اراضی در ولایت بلخ، هرات، قندهار، ننگرهار و غزنی به سبب موجودیت اماکن متبرکه سراغ شده می تواند. نقش «تاریخی» موقوفات همواره این بود که منبع اصلی درآمد روحانیون را تشکیل می دادند و گروه بزرگی از روحانیون از محل درآمد موقوفات بزرگ که بر اثر بهره کشی از روستاییان بدست می آمده، متمتع می گشته اند. امیر عبد الرحمان بخشی از این اراضی را از روحانیون باز گرفت و آن را جزء اراضی دولتی شمرد. امان الله خان این اراضی را در اختیار کشاورزان قرارداد و ولی در دوران سلطنت خاندان نادر مجدداً بدست صاحبان اولی (متولیان و روحانیون بانفوذ) برگشت. لیکن بعدها مقدار این شکل اراضی انکشاف نکرد.

۴- اراضی مشترک گله داران و جماعات روستایی: این اراضی همانا قلمرو کوچ صحرانوردان و چادر نشینان و گله دار روستایی می باشد که به نسبت گذشته های دور خیلی محدود شده است. زیرا در نقاط دوردست این اراضی روز به روز تحت مالکیت خصوصی متنفذین محلی درآمده است. در حال حاضر ساحه ای این گونه اراضی در سراسر کشور (۳۸ میلیون هکتار) زمین قلمداد شده است. گرچه از نظر فقه اسلامی تمام اراضی لامالک اعم از صالح الزارعه یا بایر، علفچروک و هسار و عموم منابع آبها و کوه ها که در داخل ساحه ای مملکت باشد و اشخاص انفرادی اسناد تملک آن را در دست نداشته باشند، ملکیت دولت شناخته می شود و هیچکس حق تملک و استفاده خودسرانه از آنها را ندارد. بلکه فقط رئیس دولت می تواند آن را بکسی هبه کند و یادربدل خدمات ملکی و نظامی افراد معین بطور اقطاع تملیک یا اقطاع الاستغلال (بهره برداری- انتفاع و استثمار) از مالکیت دولت مفرز نماید. معهدا مالداران کوچی و روستاییان کشور بطور سنتی این حق را داشته اند که از املاک کوهپایه ها و دره ها و دشت ها و علفچرها در حومه شهرها و مناطق دورتر از ساحه کشتندگی برای تعلیف احشام خود استفاده کنند و تنها مالیات مواشی به دولت به پردازند. در سال ۱۹۴۳ فرمانی به امضای ظاهر شاه صادر شد که تمام کوه ها، چرگاه ها و منابع عمومی آب مطابق شریعت اسلامی ملکیت دولت و مربوط به شاه (سلطان) می باشد؛ لذا هیچکس حق مالکیت بر آن ها را ندارد.

۵- اراضی ملکی: این شکل اراضی عمده ترین بخش زمین های زراعتی را در کشور احتوای کند. و درآمد عمده داخلی نیز از طریق بهره برداری از اراضی ملکی (خصوصی) با وجود شیوه ای تولید قرون وسطایی (روش تولید دستی) تدارک می گردد. مجموع اراضی ملکی بنا بر آخرین احصاءیه های رسمی وزارت زراعت و آبیاری (۴۵۰۰۰۰۰۰ هکتار برابر با ۵۰۰۰۰۰۰ ر۲۲ جریب) زمین محاسبه شده و بیش از نیم تمام زمین های تحت زراعت که بالغ بر (۷۰۰۰۰۰۰۰ هکتار) زمین می شود می باشد.

«فیودال در کشور ما به خصوص در نیمروز می توانست به ملاکی اطلاق شود که فقط دهقان را برده و اراستهماری کرد و بوسعت زمینداری خود می افزود و با آنکه بازده محصولات کشاورزی در سطح نازلی قرارداد داشت، در تقویه زمین و استحصال کود و حفظ محصولات از صدمات آفات و امراض نباتی پولی مصرف نمی کرد و به حال بهبود تکنیک و ادوات کشاورزی توجهی نداشت. یکی از خصوصیات بارز فیودالیزم در کشور ما وابستگی اقتصادی دهقان به مالک یا ارباب بود. اگرچه این وابستگی

بگونه «سرواژ» غرب نبود ولی ماهیتاً چندان تفاوتی با آن نداشت این وابستگی یک وابستگی اقتصادی بود. یعنی مقروض بودن دهقان از مالک که او را جبراً وابسته به مالک می ساخت تا آنجا که دهقان به هیچوجه بدون ادای دین مالک حق نداشت زمین و قریه مالک را ترک بگوید و یا کوچ نماید. بعضاً دهقان برای رهای خود از چنگ ستم مالک فیودال دُختر و پاسبان خورد سال خود را در بدل قرض مالک به گرومی گذاشت و بعد بجای که اراده داشت کوچ می کرد و چه بسا که دهقان بیچاره برای ابد دیگر روی فرزند خود را نمی دید زیرا مالک بزودی چنین کودکانی را به دوچند قرض خود به افراد دوره گرد می فروخت و پدر کودک توان چرا گفتن را هم نداشت. در نیمروز من خود شاهد یک چنین وضعی بوده ام. دولت کسانی را که از ۲۰۰ هکتار زمین درجه اول تا بیست هزار هکتار و یا بیشتر از آن داشته اند در ردیف ملاکان بزرگ قلمداد کرده که کمتر از یک فیصد از مجموع خانوار زارعین کشور را تشکیل می دادند. ولی هفتاد درصد اراضی آبی را در اختیار داشتند. در ولایت فراه که تادهه ۶۰ نیمروز را در تحت قیمومیت خود داشت نیز وضع از همین روال بود. در آنجا ملاکان بزرگ زمین که قلمرو زمینداری شان از ده هزار جریب زمین بیشتر و به بیست هزار جریب می رسید در مقایسه با نیمروز کمتر بودند و شاید به ندرت تعداد شان از تعداد انگشتان دست تجاوز می کرد و اما از لحاظ سطح تولید عواید ملاکان بزرگ در نیمروز و فراه به مشکل می توانست با عواید سالانه ملاک هلمند و کندهار که فقط مالک یک هزار جریب زمین بودند برابری کند».

اراضی ملکی را از لحاظ مقدار مالکیت فیودالی به گونه های ذیل می توان بهتر مطالعه کرد:

اراضی مالکان بزرگ - اراضی مالکان متوسط - اراضی مالکان کوچک (خرده پا) و اراضی کوچک دهقانی. قطعات بزرگ زمین (املاک فیودالی) در ولایات شمال غرب و جنوب غرب کشور که دارای سطوح هموار جلگه های مسطح با رودخانه های خروشان چون آمو، کوکچه، هریرود، فراه رود، هیرمند و ارغنداب و غیره اند قرار دارد. بنابراین احصایه های رسمی وزارت زراعت و اصلاحات ارضی مالکان بزرگ که اراضی وسیعی از ۱۰۰۰ جریب یعنی ۲۰۰ هکتار زمین در اختیار داشتند در سطح کل کشور تعداد آنها به (۱۰۰۰ خانوار) میرسد و کمتر از یک فیصد زمینداران از مجموع یک میلیون و دویست هزار خانوار زمیندار کشور را تشکیل میدادند که ساحه ای به بزرگی ۲۴۳۰۰۰ هکتار - ۱۱۱۵۰۰۰ جریب زمین ۰ یعنی (۴۵ درصد) زمین های زراعتی را در اختیار داشتند.

مالکان متوسط : ملکیت شان در نواحی مختلف از هم متفاوت بود کسانی بودند که ملکیت شان از (۴۰) هکتار بیشتر و از ۲۰۰ هکتار (۲۰۰-۱۰۰۰ جریب) زمین تجاوز نمی کرد. بنابراین احصایه های رسمی تعداد این دسته مالکان به پنجهزار خانوار بالغ شده و ۴ فیصد از مجموع خانوار زمینداران را تشکیل می دادند که ساحه ای به وسعت ۴۵۵۰۰۰ هکتار (۲۲۷۵۰۰۰ جریب) زمین زراعتی را مجموعاً در اختیار داشتند. و این رقم در مقیاس کل زمین های زراعتی نسبت ۱/۱۰ فیصد را تشکیل می دادند. بهر حال تعداد مالکان که ملکیتی بین ۲۰ هکتار - ۲۰۰ هکتار (۱۰۰-۱۰۰۰) زمین دارند ۱۶ هزار خانوار حساب شده و مجموعاً ۷۲۵۰۰۰ هکتار (۳۶۲۵۰۰۰ جریب) که در مقایسه با اصل اراضی زراعتی ۱/۱۶ فیصد را احتوا می کرد در اختیار داشتند.

مالکان کوچک (خرده مالکان) : معمولاً خود نیز در امر تولید سهم هستند و نه مانند مالکان بزرگ کسی را استثمار می کنند و نه مانند دهقانان بی زمین مورد استثمار قرار می گیرند اینها کسانی اند که ملکیتی بین ۶-۴۰ هکتار (۳۰-۲۰۰ جریب) زمین دارند و اینان جمعاً ۹۳ هزار خانوار اند که مجموعاً (۷۲۵۰۰۰ هکتار = ۳۶۲۵۰۰۰ جریب) زمین را در اختیار دارند و گویا ۸/۷ فیصد زمینداران کشور را تشکیل می دهند و ۲۱٫۶ فیصد اراضی زراعتی را کشت مینمایند. بعبارت دیگر مجموع

زمیندارانی که ۶ هکتار (۳۰ جریب زمین) درجه اول دارند ۹۷ درصد کل خانوار زمینداران را تشکیل می دهند و ۲۱/۶ فیصد ساحه ای زمینداری را در مالکیت خود دارند. زمیندارانی که بیشتر از ۶ هکتار زمین درجه اول در ملکیت شان است بیشتر از ۳ درصد خانوار نبوده که ۲۸/۶ فیصد تمام زمین یا تقریباً یک سوم ساحه ای زمین های تحت زراعت کشور را مالک اند.

اراضی کوچک دهقانی: این اراضی که به مشکل می تواند مایحتاج دهقان را برای شش ماه سال تکافو کند بسیار اندک و ناچیز اند. دهقان مرفه الحال که ملکیتی بین ۲ تا ۶ هکتار (۱۰ تا ۳۰ جریب) زمین دارند ۹۰/۹ فیصد کل خانوار زمین دار را تشکیل داده و به اندازه ای ۵۶/۹ فیصد ساحه ای زمینداری کشور را در ملکیت خود داشتند. دهقان کم زمین و غیر مرفه که ملکیتی تا ۲ هکتار (۱۰ جریب) یا کمتر داشتند مشتمل بر ۱/۶۷ فیصد خانوار زمین داران کشور بوده که به اندازه ای ۲۴/۹ درصد زمین داشتند. بعبارت دیگر تعداد این دسته دهقانان کم زمین به (۸۰۵۰۰۰ خانوار) بالغ شده و مجموعاً (۱۲۰ هزار هکتار = ۵۶۰۰۰۰ جریب) زمین را در اختیار داشتند. اکثریت این دهقانان (۵۵ درصد آن ها) کمتر از یک هکتار زمین داشتند و ۷۷ درصد مالکین کوچک را تشکیل می دادند.

اراضی کوچک دهقانی در افغانستان بنا بر خصوصیت و خصالت نظام فیودالی همواره روبه نابودی بوده است. زیرا مشکلاتی که از طرف ملاکین بزرگ و متوسط بر سر راه زمینداران کوچک ایجاد می کردند گاهی زمینداران کوچک را خاکستر نشین می ساخت و زمانی زمیندار متوسط را در صف ملاکان بزرگ قرار می داد. سیر زمینداری همواره به زیان این گونه ملکیت ها چرخیده و نشان می دهد که چگونه مالکان بزرگ با همدستی عمال دولت از دوران خلافت اسلامی تا روزگار ما صاحبان و مالکان اراضی کوچک را چه از راه دادن قرض و چه از راه وصول مالیات و عوارض گوناگون و دیگر مجبوریت های اجتماعی و اقتصادی تحت فشار گرفته و اراضی شان را ابتدا به شکل «الجا» (حمایت) یا گروهی در قبضه ای خود گرفته اند و بعد آن را تصاحب کرده صاحبان آن را اجباراً به کشاورزان تنگ دست و بی زمین مبدل ساخته اند. محققین خاطر نشان ساخته اند که عمده ترین عامل به تحلیل رفتن املاک کوچک دهقانی (خرده مالکی) نابرابری سیستم خراج (مالیات) و خود کامگی مامورین وصول مالیات در تباری با ملاکان بزرگ بوده که با طرز مالکیت دهقانی از هر حیث ناسازگاری داشته است. ولی ناگفته نباید گذاشت که مالکان بزرگ پس از غصب اراضی دهقانی (اراضی روستایان آزاد) برخلاف فیودال غرب به هیچ وجه در اندیشه ای ایجاد زراعت های کلان اربابی که متکی به بیگار باشد نبودند بلکه زمین وسیع خود را به قطعات کوچک تقسیم کرده و با شرایط کم و بیش سختی به دهقانان که خود مالکان دیروزی آن اراضی بودند به مزارع (اجاره و سهمیه کاری) می دادند.

خوش نشینها: در روستاهای افغانستان علاوه بر ملاکین و کشاورزان عده ای هم بنام «خوش نشین» که ۹/۲ درصد مجموع باشندگان دهات را تشکیل می دادند نیز زندگی می کردند. اینان متشکل از ۷۰ هزار تن پیشه ور (از قبیل آهنگر، نجار، کلال، بوریاباف، نداف، دلاک و غیره) و ۴۰ هزار کارگر ساختمانی و ده ها هزار تاجر و سوداگر و روشن فکر دهاتی و روحانیون بودند.

یک محقق «شوروی» (پولیاک) در سال ۱۹۶۴ میلادی این آمار را انتشار داده است: در دهه ای شصت تقریباً ده هزار ملاک هفتاد درصد زمین های آباد را مالک بودند در حالی که پنجم و هشتاد هزار خانوار دهقان در حدود ۲۷ درصد زمین را در اختیار داشتند که چهل فیصد آنها بیشتر از دو جریب زمین در اختیار نداشتند و ۴۳ فیصد شان هریک از (۳ تا ۲۰ جریب) زمین داشت. دهقان مرفه کسی بود که از ۲۱ تا ۵۰ جریب زمین را دارا بود. اینان مجموعاً پنج فیصد دهاقین را تشکیل می دادند. (ارقام اراء شده توسط «پولیاک» خصوصاً درباره احصایه مقدار زمین دهقانان مرفه

ودهقانان خرده مالک قرین به واقعیت است. توضیح از من است). دهقانان عظیم ترین و وسیع ترین طبقه جامعه ما بودند و هستند و از جمله یک میلیون ونه صد بیست هزار خانوار مسکون در دهات شش صد و شصت و هفت هزار خانوار دهقان مطلقاً بزمین و مزدور زراعتی بودند و چهل و پنج هزار خانوار کسبه کار و پیشه و ر غیر زراعتی در دهات توده عظیم دهقانان بی زمین و کم زمین را تقویت می کردند».

چگونگی توزیع محصول: تقسیم محصول زمین بین مالک و دهقان از روزگاران قدیم تا کنون مبنای قانونی نداشته و ندارد و بر طبق سنن محلی و شرایطی که از جانب مالک فیودال وضع می گردید صورت می گرفت. در افغانستان ملاکان بزرگ در حالیکه تعداد شان از ۳-۴ فیصد از مجموع خانوار زراع تجاوز نمی کردند بیش از (۷۰) درصد زمین های آبی کشور را در اختیار داشتند. اینان اراضی خود را بواسطه ای مباشران و ناظران محلی بطور مزارعه یعنی اجاره و سهمکاری به دهقانان بی زمین و کم زمین می دادند. شکل عمده مزارعه سهم داشتن در محصول زمین بوده و این نشانی از پسماندگی اقتصادی و انکشاف ضعیف مناسبات (پولی) در کشور است. ولی طی دهه های (۶۰ و ۷۰ قرن بیستم) نظریه رشد بورژوازی اجاره ای زمین به اساس پول نیز رایج گردیده می رفت. در صورتی که زمین آب بذرو حیوانات کار و ابزار تولید از مالک زمین (ارباب) می بود و مالیه را ارباب می پرداخت سهم دهقان در بدل نیروی کارش یک چهارم و گاهی یک پنجم بود و چهار پنجم محصول به مالک زمین تعلق می گرفت ضمناً دهقان مجبور بود تا به ترمیم دیوار قلعه و باغ مالک زمین نیز بپردازد. هرگاه دهقان صاحب ابزار کار و حیوانات کار و تخم بذری می بود آنگاه ثلث یا نصف محصول زمین را صاحب شده می توانست مگر در صورت گرفتن این ثلث یا نصف می بایست مالیات ارضی را نیز بپردازد. در ولایت سمت غرب کشور ثلث و مناصف کاری مروج بود و دهقان مزارعه گرنظر به عرف و رواج محل ثلث یا نصف حاصل را بر می داشت. آنچه گفته شد طرز اجاره زمین آبی بود. و اما در زمین للمی بواسطه زحمت بسیار و حاصل کم دهقان (چهار پنجم) حاصل زمین را می توانست بدست آورد. کاریگاری همه جا بر ذمه ای دهقان بود.

مالداری (دامداری): مالداران بزرگ که هر یک بیشتر از یک هزار گوسفند داشتند کارهای چوپانی چیدن پشم دوشیدن و تهیه لبنیات و امور رمه داری و گله داری یک تعداد زن و مرد و اطفال در خدمت خود داشتند. و برای هر چوپان سالانه از هر بیست گوسفند (و در برخی نواحی از هر چهل گوسفند یک گوسفند مزد می دادند. و بعضاً یک چوپان تا یک هزار گوسفند را می چرانید. مالداران بزرگ که نفوذ قبیله ای بیشتر و چراگاه های غنی تری در دست داشتند بعضاً در زمین های للمی به کشت برخی از حبوبات هم دست می یازیدند و در بدل خدمت دهقانی چهار یک حاصل زمین را می پرداختند. عمدتاً مالداران در جزو رمه های گوسفند یک تعداد از سایر حیوانات مثل اسب شتر گاو و خر هم نگاه می داشتند. مالداران متوسط بالاتر از صدراس تا پنج صدراس مواشی داشتند. مالداران کوچک هر یک تا یک صدراس مواشی می داشته باشند. مالداران جزء (فامیل های که تعداد کمی گوسفند داشتند) مثلاً چند ده راس گوسفند نیز سالانه از هر بیست یا چهل گوسفند یک گوسفند به مزد چوپان می دهند. در مالداری نیز مثل زراعت صنایع دستی متمم اقتصاد فیودالی است ولی در دهه های (۶۰ و ۷۰) قرن گذشته مالداران نیز به ساحه ای تبادل پول یا مال التجاره کشیده شده و به تدریج مالداران کوچک را بسوی تجزیه و ناداری می راندند. این پروسه در دو دهه اخیر قرن بیستم (زمان حکومت «خلقی» پرچی «سازای» های جنایتکار و ارتش جنایتکار سوسیال امپریالیسم «شوروی» و خشک سالیهای متواتر هفت سال اخیر قرن بیستم و زمان «دولت اسلامی» گروه های جهادی و ملیشه ای جنایتکار برهبری ربانی- مسعود و جنایتکاران «امارت اسلامی طالبان» برهبری ملا عمر- توضیح بین هالین از من است) تکمیل گردید؛ زیرا تقریباً تمام حیوانات و مواشی کوچیان از اثر قلت علوفه و فقدان آب تلف شدند و صاحبان شان بخاک سیاه نشستند.

رسوم گروهی سود و سلم: بصورت کلی می توان گفت که علت اصلی پسمانی جامعه ای افغانی تسلط روابط فیودالی و نیمه فیودالی و سلطه غارتگرانه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم «شوروی» برکشور بوده است. (درکشورهای عقب نگهداشته شده در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین «جهان سوم» عوامل متعددی از جمله نظام ملاکی و حاکمیت طبقات ارتجاعی فیودال و کمپرادور و سلطه استعمار و امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم که بر استثمار و ستم بر طبقات خلق (کارگران و دهقانان) و سایر طبقات و اقشار زحمتکش جامعه استوار بوده است نقش داشته است - توضیح بین هلالین از من است). تقریباً (۶۱ فیصد) تمام باشندگان دهات را دهقانان کمزمین و بیزمین تشکیل می دادند و می دهند که بر اساس روابط غیر عادلانه فیودالی از زمینداران بزرگ و زمینداران متوسط زمین به اجاره می گرفتند و کمتر از بیست فیصد محصول کار خود را دریافت می توانستند. طبیعی است که این عاید ناچیز برای یک خانوار دهقان (که معمولاً ۶-۷ نفر نان خور دارد) کفایت نمی کند. علاوه بر دهقانان برای تدای «اجرای مراسم تکفین و تدفین عزیزان و یا طویانه و مصارف عروسی و رشوه به مامورین دولتی و غیره به پول احتیاج پیدامی کردند. از آنجایی که عواید ناچیز دهقان حتی برای بخور و نمیر او کفایت نمی کرد لذا دهقان برای همه ای این مصارف مجبور می شد از مالکان زمین و سودخواران تحت عناوین گوناگون پول به سود بگیرد که نمونه وار چند نوع آن مختصراً توضیح می گردد.

گروهی: هنگامی که دهقان کم زمین به پول احتیاج پیدا می کند ملکیت کوچک خود را در مقابل پول ناچیز به فیودال یا سودخوار محل به گروه و رهن می گذارد و خود به دهقان بی زمین و مزدور زراعتی مبدل می شد و می شود. چون دهقان دیگر نمی توانست از عاید بسیار ناچیز دهقانی و مزدوری پول پس انداز کند تا زمین یا باغچه ای خود را از گروه فیودال یا سود خوار آزاد نماید، بالاخره مجبور می گردید تا آن رابه قیمت ارزان به سودخوار و فیودال فرو گیرد و بفروشد. بر اساس ارقام رسمی «تنها از سال ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۷ میلادی در حدود (۳۴۷۰۰۰) دهقان کمزمین ملکیت خود را (بر اثر گروهی و سود و سلم) از دست دادند و به دهاقین بیزمین و مهاجر مبدل گردیدند.»

سود: سودخواران دکانداران زمیندار و زمینداران مرفه در وقت مراجعه دهقان محتاج پول به قرض با سود سالانه ۳۰-۴۰ و ۵۰ فیصد می دادند و از این رهگذر خود شان غنی ترمی شدند و دهقان نادر نادرتری گردید. دهقان محتاج متعهد می شد تا در مقابل پول قرضه به سودخوار ماهانه یا سالانه سود معینی که از ۳۰ تا ۵۰ تا صد فیصد فرق می کرد بپردازد. دهقان در بدل تادیه ای این سودها و قرضه ها تمام وسایل زندگی و حتی فرزندان خود را از دست می داد.

سلم: سلم تعریف دقیقی ندارد مگر با یک مثال می توان آن را توضیح کرد: مثلاً دهقان محتاج در مقابل ده سیر گندم متقبل می شد که پانزده سیر گندم در سرخرمن به مالک یا کسی که او را قرض داده است بدهد. و یا اینکه دهقان در وقت قرضه متقبل می شد که سرخرمن قرضه ای که بطور نقد گرفته در بدل آن جنس به نرخ ارزان تر از قیمت واقعی روز بپردازد. این روش سودخوری را سلم گویند. دهقانان این چنین تحت روابط مضموم فیودالی (ملاکی) گرسنگی بیسوادی مریضی بی خانگی و قرضداری رنج می کشیدند و می کشند. و هر سال تعداد قابل ملاحظه ای شان دهات را ترک گفته و دسته دسته به شهرها روی می آوردند و در آنجا در امور غیر تولیدی و بعضاً تولیدی مشغول می شدند. و یا اینکه برای پیداکردن کاری برای مزدوری به ایران و کشورهای خلیج می رفتند و می روند. در نتیجه از یک طرف سطح تولیدات کشاورزی پائین می افتاد و از طرف دیگر تعداد نفوس شهرها زیاد شده کرایه منازل و نرخ مواد اولیه بلند می رفت و سبب پرابلم های گوناگون اجتماعی و اقتصادی می گردید. در اواخر دهه چهل و اوایل دهه پنجاه خورشیدی به اثر خشک سالیهای متواتر صد هزاری تن

دهقان و مالدار فقیر خصوصاً از بخش غرب کشور (ولایت های هرات و بادغیس و فراه و نیمروز) برای کار به ایران رفتند. همچنین با وقوع کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ و تشکیل رژیم خونخوار «حزب دموکراتیک خلق» و بعد هجوم ارتش سفاک سوسیال امپریالیسم «شوروی» به افغانستان در ۶ جدی ۱۳۵۸ با تریبمب بارانهای وحشیانه و ویران کردن قریه ها و سوختاندن مزارع و باغها بیش از پنج میلیون تن از طبقات خلق و اقشار دیگر جامعه مجبور به فرار از کشور گردیده و در کشورهای پاکستان و ایران و دیگر کشورهای منطقه آواره شدند که با مشکلات و مصایب عدیده ای گرفتار آمدند.

مالکیت خصوصی بر زمین زمین ای عدم انکشاف کشاورزی را از چندین لحاظ فراهم ساخته و می سازد. اراضی وسیعی که در تملک مالکان فیودال قرار داشت و دارد یک قسمت ناچیز آن سالانه آبیاری و کشت می شد. چون سهم عمده محصولات کشاورزی به مالک تکیه می کرد و برای دهقان شریک کار (مزارع گر) سهم ناچیزی مثلاً یک پنجم و یا یک چهارم محصولات می رسید؛ بنابراین دهقان مزارع گر آن طور که لازم است در بلند بردن میزان محصولات زراعتی و فراورده های کشاورزی دلچسپی و علاقه نمی گرفت و مالک فیودال هم برای ازدیاد محصولات کشاورزی از عوامل تولیدی مدرن مانند ماشین کود تخم اصلاح شده ادویه ای ضد امراض و آفات نباتی و حیوانی استفاده نمی کرد. از طرف دیگر تعداد قطعات خورد و پیاچه شده ای زمین وجود داشت و دارد که به اساس قوانین میراث به چندین مالک تعلق می گیرد و در اکثر موارد این قطعات کوچک یک واحد مناسب اقتصادی و تولیدی را تشکیل نمی دهد. بدین گونه تسلط مناسبات فیودالی (ملاکی) موجب شده که حاصل فی واحد زمین کشتندگی در سطح بسیار نازلی باقی بماند. تکنالوژی جدید و عصری در زراعت راه نیابد تنوع کشت و زرع آن چنان که لازم است تحقق و توسعه نپذیرد و انواع و مقادیر پیدوار زراعتی محدود بماند.

پروسه نیمه مستعمره و نیمه فیودالی (نیمه ملاکی) در افغانستان:

دوران زمامداری «امیر شیرعلیخان» (۱۸۶۳-۱۸۷۸): افغانستان در دوره تسلط برادران محمدزای از آغاز تا عهد امیر شیرعلی خان در زیر یک اداره ملوک الطوائفی خاندانی - در مدت بیشتر از نیم قرن کوفته می شد و دهقانان زیر فشار استثمار شدید فیودالی قرار داشتند. اینست که زمینه مبارزات و زدوخورد های داخلی آماده بود. فیودالها و اشراف رقیب از این زمینه برفع خود استفاده کرده آتش جنگ های داخلی را فروزان نگهداشتند و دولت مرکزی را در تزلزل می انداختند. سیاست استعماری انگلیس نیز در افغانستان از فیودالهای کهنه و اختلال کشور حمایت می نمود و در شکل بهترین خود حامی سیستم بوروکراتیک نظامی بود و بس.

دوره جنگ های داخلی: امیر شیرعلی خان در سیاست داخلی تحکیم مرکزیت دولت و نشر تمدن جدید و در سیاست خارجی استقلال افغانستان را می خواست... امیر شیرعلی خان طی پنج سال مجادله توانست امنیت مملکت را تامین کند. رقبای ابراند و فرصت اصلاحات بدست آورد... امیر شیرعلی خان بعد از استقرار سلطنت در صدد تطبیق پروگرامهای اصلاحی در افغانستان برآمد و در مدت ده سال در انکشاف امور اقتصادی فرهنگی پیشه وری و مخصوصاً اسلحه سازی و پرورش حیوانات توجه نمود. چون مساعی دولت امنیت داخلی را برقرار کرده بود ساختمان راه ها پیشرفت و تسهیلات تجارتی فراهم شد و برای بار اول در جامعه فیودالی (ملاکی) افغانستان زمینه روئیدن جنین سرمایه داری آماده گردید. او از فشار تحمیلات رسمی حکومت برشانه های دهقانان بکاست و برای انکشاف تولیدات زراعتی کشور هم بذل مساعی نمود.

امیر عبدالرحمان در افغانستان با سرکوب آزادی خواهان جنگ دوم افغان ها با انگلیس دولت متمرکز ملاکی تشکیل کرده و استبداد خشن و خونین قرون وسطای را در کشور برقرار نمود. «سیستم

اقتصاد فیودالی (ملاکی) در افغانستان که در طول قرن‌ها انکشاف کرده بود شکل سیاسی ملوک الطوایفی خود را نیز تغییر داده می‌رفت. اما سقوط دولت ابدالی و تجدید زد و خوردهای فیودالی و هم جنگهای انگلیس در قرن نوزدهم مجدداً کشور را بسوی تجزیه و ملوک الطوایفی قدیم کشانید. در دوران حکمرانی امیر عبد الرحمان تبادل جنس و پول روبه انکشاف نهاد و مقدمه پیدایش سرمایه تجاری را در دایره وسیعی فراهم نمود و سرمایه تجارتی «بسویه ملی» بمیان آمد و در طی بیست سال بعد آن طبقه بورژوازی تجارتی متراکم گردید و در پهلوی آن فرهنگ جدید ظهور کرد. با آنکه امحای انزوای اقتصادی فیودالی هم زمینه تبارز بورژوازی تجارتی را آماده نمود و رشد تجارت خارجی مملکت را برای مارکیت شدن سرمایه داری بین المللی و زمینه رشد طبقه بورژوازی دلال (کمپرادور) را مساعد می‌ساخت؛ اما کثرت تولیدات انگلیسی که بطور روز افزون در افغانستان سر از زیر میگرید، پیشه وری و صنایع داخلی را به ورشکستگی سوق داد و مانع انکشاف صنایع ملی گردید و در تجارت کشور سود خواران و معامله گران هندی نقش بارزی داشتند. بعد از استقرار امنیت عمومی و انکشاف تجارت در افغانستان شهر هارونق گرفت و مارکیت داخلی بسویه سراسر کشور بمیان آمد؛ لهذا صنایع دستی و پیشه وری دوباره زنده شد، تقاضاهای بازار این صنایع مخصوصاً نساجی، کرک، برک، بشرویه، غنایوز، اچیه، قالین، گلیم، پوستین و غیره را منکشف ساخت. تولیدات فابریکه های حربی کابل که با قوه بخار کار می‌کرد در این فابریکه ۲۰۰۰ کارگر مصروف بود و فابریکه چرمگری در رشته های فلزکاری و ساختن سامان چرمی و امثال آن صنعت کاران و پیشه وران آزادی را رهبری خوبتری نمود.

در زمان حکومت امیر عبد الرحمان خرید و فروش برده در مناطق مرکزی (هزاره جات) نیز رایج بوده و غبار در کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ جلد اول» چنین می‌نویسد: «امیر عبد الرحمان بعد از چند دور سرکوب خونین قیام های ملیت هزاره علیه دولت مرکزی به رهبری تعدادی از ملاکین و خوانین و روحانیون در سالهای (۱۸۹۱-۱۸۹۲ م) جهت جلب اذهان عمومی بنفع خود در این زمینه اعلامیه های نشری کرد که از جمله یکی آنها بعنوان مردم دایزنگی و دایکندی و بهسود فرستاد، بقرار زیر است: «با مردم هزاره عداوت نداشته و ندارم و گرمی داشتم یک نفر آنها را در افغانستان نمی‌گذاشتم. چون چنین نبود سعی در غمخواری آنها نموده و چون مسلمان و اهل قبله هستند خرید و فروش پسر و دخترشان را ممنوع قرار دادم. وقتیکه مردم ارزگان و هجرستان و زاولی و غیره تمرد کردند و بی اطاعت نموده اند همه مشغول امور زندگی خود گردیدند. اکنون میرهای دایزنگی و دایکندی که تمرد نموده اند برای آنست که بزرگان هزاره هر چه می‌خواستند از زیر دستان خود گرفته و دختران و پسران ایشان را می‌فروختند دولت دست اذیت و آزار آنها را از ارتکاب قبیایح افعال بازداشت، ایشان ترک عادت را مرض مهلک دانسته آغاز فتنه و فساد کردند. باری اگر از راه انابت پیش آیند مشمول عواطف پادشاهی گردند و الا کفیر کردار خود را به قتل و تاراج خواهند دید». آنان به جواب منشور امیر چنین نوشتند: «فرمایش حضرت اعلی سرایا صحیح و مطابق واقع است. اما احکام و قضات و ضباط و افسران نظام که در هر موضع و مقام بوده و هستند مال و خون و زن و فرزند هزاره را حلال دانسته و از سفک دما و اسر نسای و تاراج متاع ایشان دریغ نمی‌نمایند. چنانچه در اوایل حال برای مطیع ساختن طوایف که مطیع نبودند سردار عبد القدوس خان با قلبی از سپاه مامور شد (همین سردار عبد القدوس زمانی قوای تحت رهبری او در کوتل چوره توسط صف مدافعین ملیت هزاره درهم کوبیده شد ۴۵ تن دختری را که بسریه گی (کنیزی) خود گرفته بود مسترد نمود). مردم دایزنگی و دایکندی و بهسود و مالستان و جاغوری و غزنه و دایچوپان با سردار مذکور که خدمت بسته جدو جهور زیدند تا مردم متمردهزاره که از بزرگان خود جو روستم کشیده بودند سر بر خط فرمان نهادند، قلاع خود را خراب کرده و اسلحه خود را تسلیم نمودند. مگر بعد از آنکه سپاه دولت در اندرون ملک شان مقام گرفتند همان دختران و پسرانی را که اعلی حضرت از خرید و فروش باز داشته بودند مفت و رایگان به جبر و اکراه متصرف شدند و به آنها

اکتفان کرده زنان شوهردار را گرفتند. پس مردم اطاعت را گذاشته بغاوت کردند تا دیدند هر چه دیدند.... شورش اقوام ملیت هزاره طوری فجیع و با قساوت از طرف دولت خاموش ساخته شده بود که به هزارها خانوار از مردم در ماورای جیحون و ایران و هندانگلیسی فرار کرده بودند... طبق امر امیر عبدالرحمان هزاران دختر و پسر هزاره در داخل افغانستان و هم در ماورای سرحدات شرقی کشور فروخته شدند. مظالم امیر در هزاره جات سابقه ای در افغانستان نداشت و فقط می توان مثال آن را در تاریخ هجوم چنگیز مطالعه کرد و بس. امیر بعدها امر کرد که غلام و کنیز هزاره به مردم خارج (یعنی هندی ها) فروخته نشوند و در سال ۱۸۹۷ میلادی تکسی را که بالای فروش غلام و کنیز هزاره گذاشته بود لغو کرد. اما آنچه که هزاره‌ها نافر فروخته شده بودند در داخل افغانستان بحیث برده و بنده باقی ماندند تا در زمان پادشاهی امان الله خان آزادی آنها اعلان شد».

در کتاب «افغانستان در پنج قرن اخیر صفحه ۲۶۸» (نویسنده صدیق فرهنگ) در مورد فوق چنین می خوانیم: «... در سالهای ۱۸۹۱ - ۱۸۹۳ در هر منطقه که اردوی حکومت داخل میشد پس از کشتار مردان پسران و دختران و حتی زنان جوان را اسیر می ساخت و بعنوان غلام و کنیز در شهرها بفروش می رسانید. در پایان جنگ امیر پناهگاه دخترزیا را به عنوان صورتی برای تمتع خود و شهزادگان انتخاب کرد و پسران جوان میران و بیگهارا طور غلام بچه جزء عمله ای دربار ساخت. راجع به رویه ای سران سپاه در هزاره جات سراج التواریخ می نویسد: «به مسمع فیض مجمع والا رسید که سردار عبدالقدوس خان چند تن از دختران بزرگان هزاره را که در حسن و جمال ممتازند با سم سیرتی (صورتی) تصرف کرده و همچنان هر یک از قوا و سپاه یک و یا دورا در آغوش تمناکشیده روز عشرت بنام و نوازش می گذرانند و حضرت والا او را فرمان داد که بعضی از دختران بزرگان آن قوم را که شایان خدمت حضور و سزاوار پرستاری حرم محترم عفت دستور پادشاهی باشد برضا و رغبت ابوینش برگزیده گسیل درگاه عالم پناه بدارد و در خصوص دوشیزگان که خود او و پسران و اعداد سپاه بدست آورده بودند ارقام فرمود که چرا مرتکب چنین امر شده اند... سردار معزی الیه از کاری که در این باب ارتکاب ورزیده بود تغافل نموده معروض پایه سریر سلطنت داشت که آنچه از دختران هزاره مشاهده افتاده همه بهایم صفت و بوزینه هیئت و خرس صورتند که طبیعت انسان هرگز خواهش ندارد از ایشان بنکاح یا پرستاری برگزیده زیست کند.» گویا بعد از همین سوال و جواب بود که فرمان صادر شد: «اگر مردم هزاره بخواهند زن و دختر و پسر خود را بفروشند به سچل و مهر قاضی و حاکم هر قدر که (کارکنان دولت) می خواهند غلام و کنیز خریده و ده یک بهای آن را محصول به دولت بدهند و از صدور این حکم مردم هزاره ممر معیشت یافته به هزاران زن و فرزند و دختر خود را از دوالی ده سیر جو جوار و گندم فروخته عسرت موقت شان به یسرت میدل گردید. هر کدام از سپاهیان که رخصت منزل و مقام خود حاصل می کردند چندتن برده و کنیز آورده می فروختند و در نتیجه این امر فروش پسرها و دخترهای هزاره چنان گسترش یافت که چون چندی بعد برخی از هندوان قندهار به جرم زنا بستن به کنیز و غلام هزاره ماخوذ شدند هندوان قندهار در مقام دفاع از ایشان عرض کردند که غیر از اینها دختران و پسران و زنان بسیاری از این قوم را تاجران و بازرگانان مسلمان و هندو خریده و از راه تجارت در شالکوت و سند و هند برده حتی به لولیان شهر و بازار فروخته و ایشان همه را در آغوش هندو و نصارا در آورده و مزد می گیرند». قرار سنجش نماینده دولت انگلیس از ماه جولای ۱۸۹۲ تا جون ۱۸۹۴ در حدود ۹ هزار نفر هزاره بطور کنیز و غلام در بازار کابل در محل بیع و شرا قرار گرفتند. در حالیکه عده ای دیگر در سایر شهرها بفروش می رسیدند. امیر برای توجیه این اعمال خود چنین استدلال می کرد که با رسیدن روس و انگلیس به سرحدات افغانستان هزاره ها که با سایر مردم افغانستان اختلاف مذهبی دارند خطری را برای سلامتی و آزادی افغانستان تشکیل می دهند. اما در واقع چنین نبود زیرا هزاره ها بسابقه احساسات مذهبی شان از همکاری با عناصر غیر مسلمان اجتناب می کردند

وتنها عده ای محدودی از سران ایشان در جریان جنگ دوم با انگلیسها همکاری نمودند که آنها با همکاری سران قبایل سرحد قابل مقایسه نبود...».

در زمان سلطنت امیرحبیب الله در سال ۱۹۰۹ برای بار اول موترها از کمپنی «دملر» در بمبئی خریداری شده و در کابل بکار انداخته شد. یک شرکت موتر توسط درباریان تشکیل شد. کارخانه چرمگری در کابل به سرپرستی متخصص انگلیسی تأسیس گردید؛ در سال ۱۹۱۳ فابریکه پشمینه بافی به قوای ۵۰۰ اسب بخار به تولید آغاز کرد. همچنین فابریکه برق آبی جبل السراج ساخته شد؛ در فابریکه حربی کابل برای بار اول توسط یک ترکی «باروت سفید» بیدود ساخته شد؛ تمدید لینهای تلفن کابل ننگرهار و کابل جبل السراج صورت گرفت؛ شفاخانه ملکی کابل با ۲۵ بستر تأسیس شد که داکتران ترکی در آن کار می کردند و همچنین شفاخانه نظامی کوچکتر از آن تأسیس گردید و کار آن توسط داکتران هندی به پیش برده می شد. همچنین بند آب غزنی مجدداً اعمار گردید؛ تمدید نل آبرسانی آب آشامیدنی از یغمان به کابل صورت گرفت و چند قصر نیز اعمار گردید.

در زمان سلطنت امان الله خان بعد از دفع سلطه استعماری بریتانیا (در جنگ سوم مردم افغانستان با این هیولای استعمارگر) و حصول استقلال سیاسی کشور علاوه بر اجرای تعدادی از رفرمها تجارت نیز ساحه ای وسیعتری یافت. گمرکات متعدد داخلی که مانع توسعه و رشد تجارت میگردد لغو شد و در نتیجه این رفرمها رشد و انکشاف مناسبات بورژوازی تسریع گردید و محاکم شرعی معاملات تجاری بوجود آمد و شرکتهای تجارتی از جمله: شرکت تنویرات، شرکت موتر، شرکت ادویه و چند شرکت دیگر از جمله شرکت جرمنی و تجارت خانه شوروی در کابل تأسیس گردید و بادولت انگلیس قرارداد تجارتی امضا شد. نمایندگان تجارتی افغانستان (قونسله و وکلای تجار) در کشورهای همسایه افغانستان به تسهیل امور تجارتی موظف گردید. دولت موسسات تجارتی ملی تأسیس کرد. چون در افغانستان سرمایه ای اروپا نفوذ نکرده بود و برعکس تجارت اروپا نافذ شده می رفت. این نفوذ ثانوی مانع انکشاف بیشتر صنایع داخلی می گردید؛ زیرا اقتصاد کشور به حالت بدوی مانده بود، مملکت فاقد فابریکههای عمده و خط آهن و کتله های کارگری بود؛ لهذا حکومت امانیه در صدد توريد فابریکه ها و اعمار و تمدید خط آهن برآمد. همچنین در نظر داشت که فابریکه های دیگری را بکار اندازد. دولت با شرکتهای جرمنی و فرانسوی قرارداد اعمار خط آهن و تمدید آن از جنوب به شمال افغانستان را امضا نمود. همچنین فابریکه های چرمگری، باروت سازی، تولید سمنت و گوگرد، برق ترمیم موتر، پرزه سازی و صابون سازی را تأسیس کرد و به همین صورت در نظر داشت تا فابریکه های چندی را در بخشهای صنایع سبک و تولید و حفظ مواد غذایی نیز تأسیس کند. که با سقوط حکومت امان الله خان بوسیله توطئه ای امپریالیسم انگلیس و ارتجاع داخلی (بشمول تعدادی از اطرافیان او در دربار سلطنت) اکثریت این برنامه هانیمه کاره و یا در روی کاغذ باقی ماندند. بهر صورت در دوران حکومت امان الله با رونق و رشد نسبی بخش بورژوازی و ورود سرمایه های امپریالیستی به کشور؛ زمینه نیمه ملاکی و نیمه مستعمره شدن کشور آغاز گردید. البته باید تذکر داد که در سقوط حکومت امان الله عامل عمده انحطاط و فساد درونی دولت او بود که از خصلت طبقاتی ارتجاعی وی ناشی می شد. غبار در کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ (جلد اول)» می نویسد: «... این فساد اداره باضعف زمامدار کل مردم افغانستان را از حمایت و پشتیبانی دولت باز داشت و از دیگر طرف نقشه های نهانی توطئه و دسیسه عناصر ارتجاعی داخلی با اقدامات و فعالیتهای جاسوسی استعماری یکجا شد و بار دیگر کشور افغانستان در آستانه یک تحول تاریخی اجتماعی و از گونه گردید و این خود سنت سیاست استعمار بود که در ظهور هر جنبش نوین افغانستان را بقدر مقدور عقب براند. استعمار از سیر تکامل و تحول تاریخی یک جامعه ناآگاه نبود ولی می دانست که اومی تواند این سیر را بطی نماید و در هر دهه سالی یک کشور مدنظر را مجبور کند که به نقطه آغا زبر گردد و حرکت را از سر گیرد. همچنین غبار می نویسد: مقدمات یک توطئه بزرگ: بعد از آن که

دولت امانیه در داخل کشور با قوه های ارتجاعی و در خارج کشور با سیاست مخالفانه ای دولت انگلیس مقابل و بواسطه ای خرابی وضع اقتصادی مردم و سوء اداره از پشتیبانی توده های مردم محروم شد در افغانستان برضد او طرح یک توطئه عظیمی ریخته شد و دسته جات پراکنده ای مخالفین تمرکز یافته و عملیات تخریبی آغاز گردید....».

نادرخان در زمان سلطنت اش در جهت اصلاح و انکشاف منابع تولیدی صنعت و زراعت اقدامی نه نمود. زیربنای اقتصاد کشور در حالت رکود نگهداشته شد زراعت یک قدم پیشرفت نکرد حتی مکتب زراعت دوره امانیه مسدود گردید افراد مسلکی که تحصیل یافته خارج بودند بیکار شدند ماشینهای قلبه و درو و تخم پاشی و گندم پاکی از بین برده شدند ماشین چوپه کشی (مرغ) و مراکز پیله وری هم از بین رفت. گرچه برخی موسسات صنعتی پلان شده در دوران امانیه از قبیل صابون سازی ترمیم موتر کانسرو تیل کشی دکمه سازی نجاری جراب بافی نختابی و پارچه بافی جبل السراج و قندهار بکار انداخته شدند؛ اما در جهت انکشاف آنها اقدامی صورت نگرفت. و بعداً فابریکه های پوست دوزی چرمگری و گوگرد سازی که مال دولت و «ملی» بود به تجاران فردی فروخته شد و فابریکه پشمینه بافی به اجاره داده شد. در افغانستان از هنگام حصول استقلال سیاسی ببعده در دوره حکومت امان الله ایجاد مناسبات سرمایه داری در بطن نظام ملاکی تاحدی سرعت گرفت (رفورمهای اقتصادی)؛ اما نادر به تحکیم پایه های رژیم ملاک - کمپرادوری کوشید. ملاکین و کمپرادورها در قدرت سیاسی سهیم شدند و هر چه بیشتر مملکت بر تجارت با ممالک و بازار جهانی سرمایه داری امپریالیستی وابسته و متکی گردید. با ورود هر چه بیشتر تولیدات کارخانه ها و سرمایه های کشورهای سرمایه داری امپریالیستی به کشورهای صنایع دستی در شهرها و پیشه وری خانگی دهقانان دردهات را تخریب کرده و اقتصاد طبیعی کشور ویران گردید؛ ولی اساس نظام استثمارزمینداری استثماردهقانان بوسیله مالکان ارضی دست نخورده باقی مانده و با پیوند با استثمار که توسط سرمایه های کمپرادوری و رباوی صورت می گیرد در زندگی اقتصادی تسلط دارد.

بعد از جنگ جهانی امپریالیستی دوم و پیروزی انقلاب کبیراکتوبر در روسیه تزاری و اوجگیری مبارزات استقلال طلبانه ملل در بند استثمار و حصول آزادی و استقلال سیاسی شان در کشورهای مختلف جهان؛ سیستم مستعمراتی کشورهای امپریالیستی اکثراً متلاشی گردید. لیکن قدرتهای امپریالیستی در جهت تداوم استثمار خلقهای کشورهای عقب نگهداشته شده و تسلط اقتصادی سیاسی فرهنگی و نظامی بر آنها و حفظ نفوذ و توسعه غارتگرانه ای شان بر جهان به شیوه ای جدید (نواستعماری) متوسل شدند. این «شیوه جدید» در ماهیت استعماری است و با شیوه استعماری «کهنه» تفاوت شکلی دارد: ۱- قدرتهای امپریالیستی با اتکاب طبقات ارتجاعی فیودال و کمپرادور دولتهای دستنشانده ای شان از طریق توطئه کودتا ترور و نظایران به این اهداف می رسند. ۲- در دست گرفتن اهرمهای اساسی در صنعت و تجارت و کشاورزی از طریق سرمایه گذاریهای مستقیم و مختلط تسلط از راه صدور سرمایه دادن قرضه باریج کمرشکن زیر نام «کمک اقتصادی» و اعمال فشار اقتصادی و سیاسی و تطمیع محافل حاکم. ۳- تحمیل تجارت خارجی غیر متناسوی و ناعادلانه و تحمیل فروش تولیدات کارخانه های شان به قیمت گزاف و انحصاری و خرید مواد خام به قیمت ارزان از این کشورها. ۴- تأسیس بانکها و دیگر موسسات اقتصادی که نبض اقتصاد این کشورها را در دست می گیرند. تحمیل قراردادهای نامساوی با شرایط سنگین و اسارتبار اعم از سیاسی اقتصادی و نظامی. ۵- سعی در کشاندن آنها به پیمان های نظامی دوجانبه و یا منطقه ای. ۶- استفاده از موسسات باصطلاح فرهنگی خیریه «ان جی اوها» نهادهای «جامعه مدنی» و نظایر آنها برای گسترش نفوذ ایدئولوژیک و اشاعه نظریات تخطئه کننده ای همچون دموکراسی و استقلال. (چنانکه سوسیال امپریالیسم «شوروی» زیر نام کشورهای برادر «نظام دموکراتیک و سوسیالیسم» و «دفاع از حقوق خلقهای زحمتکش» اهداف

غارتگرانه امپریالیستی اش را در کشورهای «جهان سوم» به پیش می برد. ۷- کوشش در جهت تطمیع و جلب بورژوازی ملی و ذینفع ساختن آن در سرمایه گذاری مشترک در برخی عرصه هادراتحادبورژوازی کمپرادوربورژوازی کمپرادوربوروکرات. ۸- ترویج و تبلیغ اندیشه های ارتجاعی و ضدیت با اندیشه های انقلابی پرولتری.

سرمایه داری جهانی و امپریالیسم با صدور سرمایه به کشورهای عقب نگهداشته شده باهمدستی طبقات ارتجاعی کمپرادوروملاک به استثماری رویه خلقها پرداخته و منابع و ذخایر این کشورها را بغارت برده و طوری زمینه سازی شده و می شود تا این کشورها به ذخیره گاه مواد خام برای کمپنی های کشورهای سرمایه داری امپریالیستی مبدل گردند. با مداخله سرمایه های امپریالیستی و تقویت سرمایه های کمپرادوری در کشورهای دارای نظام ملاکی و ورود کالاهای این کشورها از رشد و تکامل سرمایه های ملی (صنعتی) در این کشورها جلوگیری می کنند. تخریب اساس اقتصاد خودکفایتی توسط اقتصاد کالای و توسعه بازار فروش داخلی و صادرات مواد زراعتی معدنی و تولیدات صنایع دستی سنتی مستقیماً موجب فشار زمینداران بردهفانان و کارگران و پیشه وران شده و سرمایه های امپریالیستی و سرمایه های کمپرادوری و یا سرمایه های کمپرادوربوروکرات از رشد صنایع پایه ای در این کشورها جلوگیری می کنند. همچنین کشورهای سرمایه داری امپریالیستی با اهدای قروض کمزشکن جلورشده و تکامل سرمایه های ملی (صنعتی) را در این کشورها سد کرده و بازارهای این کشورها را بوسیله بورژوازی دلال (کمپرادور) با تولیدات کمپنی های شان اشغال می کنند.

در افغانستان باطرد سلطه استعماری امپریالیسم بریتانیا بوسیله مبارزات آزادی خواهانه خلق افغانستان و حصول استقلال سیاسی کشور در سال ۱۹۱۹ میلادی؛ دولت امان الله خان برنامه های بورژوارفورمیستی روی دست گرفت و دولتهای امپریالیستی برای سرمایه گذاری در پروژه های مختلف اعلام آمادگی کردند که با سقوط دولت امان الله خان در سال (۱۹۲۸ میلادی) این برنامه ها امکانیت تحقق نیافتند. لیکن پروسه نیمه فیودالی (نیمه ملاکی) و نیمه مستعمره شدن افغانستان در زمان حکومت نادر تسریع گردید. طبقات ارتجاعی حاکم مخصوصاً بورژوازی کمپرادور و وابستگیهای شدیدی عمدتاً با امپریالیسم انگلیس، امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم «شوروی» داشتند. در سال 1945 میلادی در زمان سلطنت خاندان نادر امپریالیسم آمریکا مبلغ (۲۰ میلیون دالر) به دولت قرضه داد و قروض دولت آمریکا به دولت افغانستان در سالهای بعدی به حدود (۷۰ میلیون دالر) رسید و گفته می شود که از سال ۱۹۵۵ تا ۱۹۷۸ میلادی آمریکا حدود نیم میلیارد دلار به افغانستان «کمک» (سرمایه گذاری) کرده است. و این وجه عمدتاً در اعمار پروژه های هلمند و ارغنداب، اعمار سرک اسفالت بین قندهار و کابل، اعمار میدان هوایی بین المللی قندهار، تأسیس فاکولته انجینری و مکتب تخنیک ثانوی کابل و پروژه های دیگر به مصرف رسید. و نیز گفته می شود که طی این مدت «کمک» (سرمایه گذاری) دولت سوسیال امپریالیسم «شوروی» به افغانستان به دو نیم میلیارد دلار بالغ می گردید. اولین قرضه دولت «شوروی» در زمان سفر بولگانین و خروشچف به افغانستان در سال (۱۹۵۵ میلادی) به مبلغ یک صد میلیون دالر به دولت افغانستان وعده داده شد. لیکن این قرضه (و قروض بعدی) در زمان و شرایطی بود که دیکتاتوری پرولتاریا در اتحاد شوروی سوسیالیستی بوسیله ریزیونیستهای درون حزب و دولت برهبری (خروشچف) سرنگون شده و کشور سوسیالیستی شوراها بیک کشور سرمایه داری دولتی (سوسیال امپریالیستی) تغییر ماهیت داده بود و این قروض و «کمک ها» (صدور سرمایه) دارای ماهیت و خصلت غارتگرانه امپریالیستی بودند و سرآغاز دوران تسلط اقتصادی سیاسی نظامی و فرهنگی ابرقدرت سوسیال امپریالیسم «شوروی» در افغانستان بود. این قرضه هادر حفر تونل سالنگ و اعمار شاهراه بندر حیرتان-کابل، اعمار شاهراه تورغندی (هرات) - قندهار، اعمار سیلوی مرکزی کابل، سیلوی پلخمری، کارنجات جنگل کابل، فابریکه کود و برق

بلخ، اعمار میدان هوایی نظامی شیندندوبگرامی، پروژه ماهی پروکانال ننگرهار، استخراج گاز طبیعی، فروش تجهیزات نظامی، تأسیس مراکز تعلیمی (پولی تخنیک) و تخنیکوم، اعطای بورسیه های تحصیلی به دانشجویان و عرصه های دیگر سرمایه گذاری شدند. بعد از استخراج و بهره برداری منابع گاز طبیعی شمال کشور طی سالیان طولانی توسط دولت سوسیال امپریالیسم «شوروی» بغارت برده شد و بهای ناچیزی به دولت افغانستان پرداخته می شد.

یادداشت‌های از کتاب «چگونگی پیدایش و رشد بورژوازی در افغانستان (سازمان رها، بیخس خلق‌های افغانستان - سرخا)»:

در این اثر چینی می خوانیم: «... قبلاً متذکر شدیم که سرمایه گذاران خارجی اشتیاقی به سرمایه گذاری در افغانستان نداشتند و می کوشیدند که عمده کشور را به بازاری برای آب کردن کالاهای خود و بازار خرید مواد اولیه زراعتی - حیوانی و صنایع دستی از قبیل قالین، پوستین و به ندرت مواد اولیه معدنی (چون به دلیل کوهستانی بودن) عدم وجود راه های مواصلاتی و سطح بسیار پائین علمی نیروی انسانی مصارف فوق العاده ای را بکار داشت) تبدیل کنند. با وجود این در سال ۱۳۳۰ خورشیدی بدنبال تبلیغات دولت و امتیازات دست و دل بازانه ای که برای سرمایه داران خارجی قایل شد، ۶۵ نفر از سرمایه داران خارجی برای مطالعه بازار و امکانات و سرمایه گذاری به افغانستان آمدند. از آن جمله ۶۴ نفر آنها اجازه تجارت را دریافت کردند!! برنامه جلب سرمایه های خارجی علیرغم تبلیغات وسیع و امتیازات بی حد و حسابی که برای سرمایه داران و موسسات خارجی قایل شدند، با شکست مواجه گردید و جز معدودی تجار و شرکت‌های خارجی/ دیگران عطای شان را به لقایش بخشیده و گم خود را از افغانستان برچیدند. بطوریکه تا سال ۱۳۳۵ تنها شرکت های خارجی ذیل در افغانستان فعالیت داشتند.

۱- فابریکه چینی سازی به اشتراک ژاپن و پشتنی اتحادیه در کدوز، ۲- شرکت آریانا افغان ایرلاین به اشتراک (۴۵-۵۱) فیصد با کمپنی اندیمار آمریکا با سرمایه ۸ لک دالر، ۳- سرمایه گذاری یک تاجر هندی در رشته هوتلداری با سرمایه ۵۰ هزار کالداری. ۴- سرمایه گذاری یک ایتالیایی بنام ماریو تراوسی در بخش تولید سگرت. همچنین سرمایه گذاری یک تاجر جاپانی برای صنعت روده به سرمایه یک میلیون افغانی/ یک تاجر آلمانی برای ماشینهای سورت میوه با سرمایه (۷۵۰۰ دالر) - زمینس آلمان برای ورکشاپ سامان آلات برقی به سرمایه صد هزار مارک و انتشارات فرانکلن امریکایی برای امور طباعتی به سرمایه صد هزار دالر سرمایه گذاری کردند. میزان کم سرمایه و ماهیت غیر تولیدی آنها قابل توجه است بخصوص سازمان فرانکلن اساساً به منظور توسعه نفوذ دستگاه جاسوسی و پراکندن فرهنگ منحنط و سرکوب شده مستعمراتی تاسیس گردید. موسسه مذکور در اکثر کشورهای وابسته وجود داشته و نقش پشتوانه فرهنگی را برای چپاول اقتصادی امپریالیسم بعهده دارد. در مدت پنج سال (۱۳۳۰-۱۳۳۵) واردات موترلاری بمیزان ۶۵ درصد مواد تعمیراتی ۱۶۶ درصد و منسوجات سندی ۷۸۹ درصد بلندرفت. در حالیکه تولیدات داخلی منسوجات سندی هر سال تنزل می کرد. در سالهای ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ تولیدات نخ پنبه ای ۵۷ درصد/ منسوجات پنبه ای ۲۵ درصد تنزل نمود. در سال ۱۳۳۳ حکومت داوود به منظور تقویه سرمایه داران و سرمایه بوروکرات- کمپرادور/ قانون بانکها را تصویب و بانکهای زراعتی/ صنایع روستایی (که قسمتی از سرمایه این دوباتنک از اعانه تحمیلی تجار قره قل تامین می شد) تاسیس کرد که به قرض دادن به روستایان - دهقانان) و فروختن مواد زراعتی اختصاص داشتند. پشتنی تجارتی بانک و بانک رهنی و تعمیراتی نیز در همین سال تاسیس گردید. یکی از شقوق بسیار مهم و عمده اقتصاد سرمایه ای/ تجارت رباعی یا بانکها است. اینها از درک استثمار مردم/ سود و سلم/ گروگیری و هزاران چال و فریب دیگر سرمایه های

هنگفتی بهم می زنند و سرمایه مزبور را مجدداً در جهت استثمار توده ها بکار می اندازند. باروی کار آمدن «جمهوریت دموکراتیک» (!؟) و وابستگی به بلوک روسیه و پلانهای رنگارنگ باصطلاح سوسیالیستی «حزب خلق» سرکوب بورژوازی ملی به نفع بورژوازی کمپرادور - بوروکرات هرچه بیشتر شدت یافت.

با توجه به میزان سرمایه و نوع فعالیت آنها بخوبی می توان سطح فوق العاده نازل سرمایه گذاری در صنعت در افغانستان پی برد. گذشته از اینها سرمایه داران خرد و بزرگ دیگری نیز که عمدتاً از اتباع هند و پاکستان بودند/ در بخش خرید و فروش (غیر تولیدی) محصولات فءودالی و تکه باب فعالیت داشتند که نقش مهمی در اقتصاد کشور نداشتند... از آنجاییکه تجار و سرمایه داران اروپایی و کشورهای صنعتی چندان رغبتی به جاذبه های اقتصادی افغانستان نداشتند/ بنابراین دولت می کوشید تجار هندی و پاکستانی را به خرید محصولات زراعتی کشور جلب کند (هند بزرگترین خریدار محصولات افغانستان بود که این مقام راتاهنوز نیز حفظ کرده است). دولت در سال ۱۳۳۶ برای ۷۸ تاجر هندی و پاکستانی و ۱۶ تاجر از سایر ممالک رسماً موقع سرمایه گذاری در افغانستان را داد. تجار هندی در اثر آزادیها و امکانات بسیار وسیع و گوناگونی که برای شان مهیا گردید/ بمرور به وزنه بسیار مهم و تعیین کننده ای در اقتصاد کشور تبدیل شدند. آنها حتی بازار پولی و اسعاری کشور را علیرغم وجود بانکهای متعدد باصطلاح دولتی در اختیار خود دارند. (علاوه بر سرای شاهزاده که مرکز این بازار است بسیاری از هندیان باصطلاح افغانی شده در شهر نو و یاسایر نواحی به تبدیل پول اشتغال دارند). همچنین دولت نه تنها با شرکت مستقیم خود و عوامل اش در فابریکه ها و بطور کلی در صنعت دخالت می کرد و سرمایه ای را که بایستی در راه ارتقا و توسعه و نوسازی فابریکه ها (از جمله سمنت غوری، قند بغلان و سایر فابریکه ها) بکار می انداخت، در معرض چور و چپاول عوامل خود قرار می داد. بلکه با تحمیل انواع واقسام مالیاتها (و کمکهای باصطلاح داوطلبانه) می کوشید بورژوازی ملی ضعیف و ناتوان را هرچه بیشتر ضعیفتر گرداند. طبق لایحه مالیات بر عایدات صاحبان صنایع موظف گردیدند که ۲۰ درصد از عایدات خود را بعنوان مالیات به دولت بپردازند. بدیهی است که بورژوازی کمپرادور و دولت مستثنی از این «قانون» هستند. باین صورت قسمت اعظم سرمایه و مفاد حاصل از آن به دولت و عناصر کمپرادور و خیانت پیشه تعلق داشت. بدین ترتیب بورژوازی ملی و («مستقل») همیشه بین این دونیرو (دولت و بورژوازی کمپرادور) فشرده شده می رفت که دیگر چیزی از آن نماند. بورژوازی ملی با آزادی نسبی ای که در دوران حکومت امان الله خان داشت اقدامات مترقیانه از خود بروز داد و در حیات اقتصادی تأثیرات شگرفی رونما شد. از جمله فابریکه نساجی امید در سال ۱۳۱۱ (در سالهای زمداری نادر) {لیکن از ادامه دوران امان الله خان بود} که به سرمایه ۷۰ هزار افغانی تأسیس گردید که ماشین آلات آن کلاً از چوب و در خود کشور ساخته شده بود. در حالیکه دولت با سرمایه های هنگفت و امکانات فراوان از قبیل در اختیار داشتن متخصصین، اقتدار دولتی، کمکها و غیره نمی توانست یک فابریکه را مدت چند سال متوالی بکار و اداره؛ در حالیکه بورژوازی ملی با آن سرمایه ای اندک و تحت خفقان اقتصادی - سیاسی چنان قابلیت و ابتکاری از خود بروز داد. ولی چه شد که این بورژوازی بعضاً سرکوب و بعضاً به خدمت سرمایه داری جهانی و امپریالیسم و فیودالیسم و دربار درآمد؟ آیا این جز پلان سنجیده شده دولت ضد خلقی ظاهر شاه و حکومت های آن چیز دیگری می تواند باشد؟ آیا جز اعمال فشار سیاسی - اقتصادی و کندن پروبال بورژوازی ملی دلیل دیگری دارد؟ بهمین دلیل است که ما معتقدیم «داستان» زیر و سایر موارد مشابه آن/ که در تاریخ نیم قرن اخیر کشورمان به فراوانی وجود دارد/ تصادفی نبوده بلکه حاصل پلان سنجیده شده امپریالیسم و ایادی داخلی آن برای نابودی بورژوازی صنعتی و ملی و «مستقل»/ یعنی صنایع ملی و متکی بخود / و بلاخره وابسته نگهداشتن کشور به اردوی امپریالیستی است.

«داستان» چنین است: کل تولیدات فابریکه های نساجی (پلخمیری، گلبهار و جبل السراج) طی سالهای ۱۳۴۷-۱۳۴۰ به (۷۹۷ ۵۸۸ ۳۸۴ متر) بالغ می شد. از این مقدار حدود ۵۰ تا ۶۰ میلیون متر نافرودش ماند! در حالیکه در همین دو سال به ارزش (۸۹۳ ۳۶۲ ۳۱۳ ۱) افغانی انواع منسوجات به کشور وارد شده است. در حالیکه اقلام عمده ای از تولیدات فابریکه های گوناگون کشور نافرودش می ماند و صنایع داخلی (مهمترین صنعت کشور صنعت نساجی است) با چنین وضعی روبرو بود. بعلت عدم وجود بازار با رکود مواجه بودند و اغلب ماشین آلات آنها پرچوبود دولت ضد خلقی و ضد ملی افغانستان نه تنها نسبت به رفع رکود مزبور هیچ گونه توجهی نداشته بلکه با گشودن دروازه های کشور به روی انواع کالاهای مشابه تولیدات فابریکه های داخلی به بحران صنایع ملی هر چه بیشتر دامن می زند و آنها را با مشکلات متعددی مواجه می ساختند. ارقام فوق (همان طور که قبلاً متذکر شدیم) تنها مربوط فابریکه های نساجی افغان است سایر فابریکه ها از قبیل روغن کشی، کود کیمیاوی، سمنت، صنایع دستی و.... غیره نیز گرفتار همین سرنوشت شوم بودند. هر ساله مقدار معتابهی سمنت از «شوروی» وارد می شود به قیمت بسیار گزاف و در برابر واردات سمنت از شوروی از تولیدات سمنت غوری که از بهترین انواع سمنت است به شوروی صادر می شود. به قیمتی حتی کمتر از مصرف تولید آن. بنابراین قرارداد سال ۱۳۵۲ از بابت فروش ۴۰ هزار تن سمنت غوری به شوروی امپریالیستی مبلغ (۳۰ ۳۲۴ ۰۰۰) افغانی) ضرر نصیب فابریکه شد. قضیه کود کیمیاوی هم از همین قرار است. در سال ۱۳۵۵ قرارداد فروش ۱۵ هزار تن کود کیمیاوی یوریا به شوروی امضا شد. از قیمت فروش این کود ما خبر نیستیم. در حالیکه طبق احصاء به خود دولت سالانه به ۱۶۵ هزار تن کود کیمیاوی یوریا در داخل ضرورت است. و فابریکه کود کیمیاوی مزار شریف سالانه ۸۰ هزار تن تولیدات دارد. همچنین اقلام فوق العاده مهم و غیر قابل کنترولی از انواع و اقسام کالاهای صنعتی (بخصوص تکه باب مواد پلاستیکی و کالاهای مصرفی لکس توسط کوچیها و قاچاقچی های حرفه ای که اغلب وابستگیهای کاملاً نزدیکی با طبقات حاکم و بورژوازی کمپرادور- بوروکرات دارند) به بازارهای کشور سرازیر می شوند و جای فوق العاده تنگ بورژوازی ملی را در این بازار ضیق ترمی کنند.

شیوه ای نو استعماری دیگری که اخیراً امپریالیسم/ اعم از «سرخ» یاسیاه بکار می گیرند/ خرید تولیدات فابریکه های کشور های وابسته و عقب نگه داشته شده است به قیمت های بسیار ارزان و فروش عین همان تولیدات در بازارهای جهانی (عمدتاً در بازارهای سایر کشورهای عقب نگه داشته شده به قیمت چندین برابر قیمت خرید. نمونه دیگر از این شیوه در مورد اعراب است در طی جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۷۳. به همین صورت تولیدات کود کیمیاوی، سمنت، پنبه، تکه باب و دیگر تولیدات ملی ما نیز دچار همین سرنوشت است. در حالیکه سالانه مبالغ معتابهی تکه از ژاپن و سایر کشورها وارد می شود. مرغوب ترین تولیدات فابریکه بگرامی و سایر فابریکه های نساجی به ژاپن، جرمنی و سایر کشورها به قیمت های بسیار ارزان صادر می گردد! آری هیئت حاکم خاین و جنایت پیشه افغانستان آگاهانه به چنین شیوه های متوسل می گردند.

یکی دیگر از عوامل تشدید کننده سرکوبی صنایع ملی و مستقل/ که اختصاص به کشور ما و معدودی کشور های پس مانده دیگر دارد/ واردات فوق العاده وسیع و بی رویه و خارج از کنترول کالاهای لیلای است مانند بوت، رخت باب، بالاپوش، دریشی، جاکت و غیره. گذشته از این که منشأ اصلی این گونه کالاهای لیلای از کجاست (*) و چه امراض و بلا یای خطرناکی رانیز با خود به ارمغان می آورند/ از نگاه اقتصادی نیز تأثیرات سوء و ناگواری را بدنبال دارند.

(*): قسمت عمده کالاهای لیلامی توسط موسسات خیریه و صلیب سرخ در سراسر جهان و بنام کمک به بینوایان و فقرا و کسانی که دچار بلایای طبیعی مانند سیل و زلزله و طوفان و غیره می گردند جمع آوری می شود. این گونه کالاها توسط افراد سودجو و قاچاقچیان بین المللی که وابستگی نزدیکی با حکومت کشورهای امپریالیستی و کشورهای عقب نگه داشته شده دارند به افغانستان و چند کشور دیگر فرستاده شده و بفروش می رسد. تعداد دیگر از کالاهای مذکور / اجناس بی مصرف و از کار مانده ایست که همه ساله در کشورهای اروپایی و امریکایی در کنار سرکها مانده می شود که معمولاً در حکم زباله است. مقدار دیگر نیز البسه افراد مریض است که برای جلوگیری از سرایت بیماری آنها به دیگران توسط فامیل و نزدیکان در صندوقهای زباله گذاشته می شود یا به موسسات مخصوص سپرده می شود تا سوزانده شود ولی این لباسهای آلوده به عامل انواع و اقسام امراض نیز توسط قاچاقچیان حرفه ای به کشورهای فقیر انتقال می شود.

اول اینکه سرمایه ملی کشور برای خرید این گونه اجناس بی ارزش و حتی مضر بخارج فرار کرده و در نتیجه از انباشت سرمایه که در کشور ما یکی از شرایط کلیدی پیشرفت و ترقی صنایع است جلومی گیرد و از جانب دیگر کالاهای مزبور رقیب سرسختی برای بورژوازی ملی و تولیدات صنایع داخلی از جمله صنعت بافندگی خانگی دهات که تکه های کرباس تافته و برک تولید می کردند است. این گونه کالاها به قیمت های فوق العاده ارزان در سراسر کشور عرضه می شوند بدین لحاظ است صنایع بوت دوزی/خیاطی/ نساجی ارزش بسیار کمی برخوردارند و کسانی را که می توانند در این رشته ها (خرده بورژوازی و بورژوازی صنعتی رشد دهند) بسوی تجارت یا خرید و فروش این گونه اجناس سوق داده است. و در بسیاری از موارد موجب دامن زدن هر چه بیشتر بیکاری پنهان / یکی از امراض فوق العاده خطرناک و گمراه کننده هر اقتصاد بیمار شده است. اموال لیلامی آن چنان در تار و پود اقتصاد کشور رخنه کرده است که جلوگیری از ورود آن (برای یک دولت انقلابی و مردمی / نظریه عملکرد بسیار مضر آن / نهایت ضرور است.)

در دوران سلطنت ظاهر شاه از جمله داوود در زمان ده ساله صدارت اش و بعد در دوران پنج ساله جمهوریت اش وابستگی و سرسپردگی شدیدی به سوسیال امپریالیسم شوروی داشت و ظاهر تمایل زیادی در وابستگی و سرسپردگی به امپریالیستهای غربی. و افغانستان منحصیث کشوری نیمه مستعمره و نیمه ملاکی بیش از هر کشور امپریالیستی دیگر تحت سلطه همه جانبه سوسیال امپریالیسم «شوروی» قرار داشت که با کودتای ننگین (۷ ثور سال ۱۳۵۷) و بقدرت رسیدن رویزیونیستهای «خلق» پرچمی «سازای» هر چه گسترده تر گردید تا اینکه در سال ۱۳۵۸ خورشیدی (۱۹۷۹ میلادی) کشور به اشغال نظامی و تحت سلطه استعماری مستقیم دولت سوسیال امپریالیسم «شوروی» درآمد و برای مدت یکدهه ادامه یافت و افغانستان به کشوری نیمه ملاکی و مستعمره مبدل گردید. بعد طی ده سال افغانستان تحت رژیم گروه های ارتجاعی اسلامی «جهادی ها» و «طالبان» تحت سلطه امپریالیسم وزیر قیومیت دولت ارتجاعی پاکستان قرار گرفت و در جریان جنگهای جنایتکارانه بین این گروه های جانی و نوکر امپریالیسم کشور در همه عرصه ها به ویرانی کشیده شده و توده های خلق در منجلا ب فقر و در بدری گرفتار شدند. بعد از آن افغانستان بتاريخ ۷ اکتوبر سال ۲۰۰۱ میلادی مورد تهاجم نظامی وحشیانه ابر قدرت امپریالیستی امریکا و متحدین «ناتو» آن قرار گرفته و به اشغال نظامی و تحت تسلط استعماری امپریالیستهای جنایتکار و غارتگر امریکا و ناتو دولت دست نشانده آن هادآمد. طی بیست سال اخیر خلقهای ملیتهای مختلف این سرزمین بلاکشیده تحت سلطه و ستم وحشیانه امپریالیستهای جنایتکار و دولت دست نشانده و خاین مورد استعمار و استبداد و انواع ستم (ستم ملی امپریالیستی ستم طبقاتی ستم ملی شعو نیستی ستم مردسالارانه بر زنان و ستم دینی و مذهبی) قرار داشته اند. از جانب دیگر خلق مظلوم و ستمدیده افغانستان طی این بیست سال در جنگ ارتجاعی و جنایتکارانه بین

امپریالیستهای امریکایی و «ناتو» دولت مزدوران ها و گروه های ارتجاعی اسلامی وحشی طالبان شبیه حقانی داعش و دیگر گروه های هم سنخ آن ها تلفات و خسارات سنگینی را متحمل شده و بیش از ۱۵۰ هزار تن آنها کشته شده و بیش از این تعداد معلول و معیوب شده اند. و امپریالیستهای اشغالگر امریکایی و «ناتو» با خروج ارتشهای شان از افغانستان بروفق مصالح و منافع امپریالیستی شان در افغانستان و منطقه طی یک معامله پنهانی بتاريخ ۱۵ آگست ۲۰۲۱ میلادی زمام دولت دست نشانده شان را به تحریک اسلامی طالبان و شبکه حقانی سپردند. همچنین طی بیست سال اخیر با ورود قابل ملاحظه ای از سرمایه های امپریالیستی و سرمایه های دولتهای ارتجاعی به افغانستان و توسعه فعالیت سرمایه های کمپرادوری داخلی جلور شد و توسعه بورژوازی ملی (صنعتی) را به شدت سد کرده اند. با سرآزیر شدن بی رویه اموال و اجناس خارجی زیر نام «بازار آزاد» ده ها فابریکه صنعتی داخلی دچار ورشکستگی شده و تعداد زیادی هم به اثر عدم امنیت و مصونیت جانی و مالی فابریکه های تولیدی خود را مسدود و سرمایه های خود را از کشور خارج کردند. با شرح مختصر فوق ملاحظه می شود که سیر نیمه مستعمره و نیمه ملاکی شدن افغانستان با وجود برخی ویژگیها تقریباً با دیگر کشورهای نیمه مستعمره و (نیمه ملاکی) در جهان شباهت های دارد.

نقطه نظر ماعوتسه دون درباره جامعه فیودالی کهن چین و مرحله نیمه فیودالی و نیمه مستعمره شدن

چین: «چین پس از سیراز جامعه بردگی به جامعه فیودالی وارد دوران درازی شد که در آن تکامل اقتصادی و فرهنگی اش بسیار کند صورت گرفته است. این جامعه فیودالی که در زمان سلسله های جووچینگ آغاز گشت تقریباً بیش از سه هزار سال طول کشید. مشخصات عمده نظام اقتصادی و سیاسی چین در دوران فیودالیسم بقرار زیر بوده است:

۱- اقتصاد طبیعی خود کفایتی در کشور حاکم بود. دهقانان فقط محصولات کشاورزی مصرفی خود را تولید می کردند بلکه بخش بزرگی از محصولات صنایع دستی مورد نیاز خود را نیز می ساختند. آنچه که مالکان ارضی و اشراف بشکل بهره مالکانه از دهقانان اخاذی می کردند بطور عمده صرف لذایذ خصوصی آنها می شد نه مبادله. هر چند که مبادله در آن زمان رشد یافته بود معهداً در مجموع اقتصاد نقش قاطعی ایفا نمی کرد.

۲- طبقه حاکمه فیودال- مالکان ارضی اشراف و امپراتور صاحب قسمت اعظم اراضی بودند در حالیکه دهقانان یا خیلی کم زمین داشتند و یا بکلی زمین نداشتند. دهقانان با وسایل خود در مزارع مالکان ارضی و اشراف و دربار امپراتوری کار می کردند و مجبور بودند ۴۰٪ و ۵۰٪ و ۶۰٪ و گاهی ۸۰ درصد محصول و حتی بیشتر از آن را به آنها بدهند که صرف لذایذ خصوصی شان می شد. این دهقانان در واقع همچنان سرف بودند.

۳- علاوه بر مالکان ارضی اشراف و دربار امپراتوری که از بهره مالکانه ای که از دهقانان می گرفتند زندگی می کردند دولت طبقه مالکان ارضی نیز برای تأمین زندگی مامورین کثیر العده دولتی و همچنین برای تأمین هزینه ارتشی که اساساً جهت سرکوب دهقانان تشکیل شده بود دهقانان را به پرداخت مالیات و عوارض و انجام بیگاری مجانی مجبور می کرد.

۴- دولت فیودالی طبقه مالکان ارضی دستگاہ قدرتی بود که این سیستم استثمار فیودالی را حفظ می کرد. در دوران قبل از سلسله چینگ دولت فیودالی بصورت شاهزاده نشین های فئودالی که در رقابت با یکدیگر بودند پراکنده بود. پس از وحدت چین بوسیله امپراتور اول از سلسله چینگ دولت فیودالی مطلقه ای با قدرت متمرکزی بوجود آمد. معهداً در این دولت هم تفرقه فیودالی تادرجه معینی باقی ماند. در دولت فئودالی امپراتور عالی ترین مرجع قدرت بود....

دهقانان چین قرنهای متمادی در این شرایط استثمار اقتصادی و ستم سیاسی فئودالی برده و اربا مرارت و محرومیت تمام بسرمی بردند. دهقانان در بند فئودالیسم گرفتار بودند و آزادی شخصی نداشتند. مالک ارض حق داشت هر وقت بخواهد به دهقان دشنام دهد، آنها را بزند و حتی بکشد. و دهقانان از هرگونه حقوق سیاسی محروم بودند. فقر و عقب ماندگی فوق العاده دهقانان که نتیجه استثمار و ستم و حشیانه طبقه مالکان ارضی بود علت اساسی این امر گردید که جامعه چین چند هزار سال از نظر اقتصادی و اجتماعی درجا بماند. تضاد عمده جامعه فئودالی تضاد بین طبقه دهقان و طبقه مالکان ارضی بود. در چنین جامعه ای تنها دهقانان و پیشه وران طبقات اصلی بودند که نعم مادی و فرهنگ را ایجاد می کردند. استثمار اقتصادی و ستم سیاسی بیرحمانه مالکان ارضی بر دهقانان آنان را وادار به برپا کردن قیامهای متعددی علیه سلطه مالکان ارضی نمود... تمام این قیام های بزرگ و کوچک که تعداد آنها مجموعاً به چند صد می رسد جنبشهای اعتراض دهقانی و یا جنگهای انقلابی دهقانی بودند. این قیام ها و جنگهای دهقانی که در تاریخ چین بوقوع پیوسته از نظر دامنه و وسعت در سراسر تاریخ جهان بی نظیر است. در جامعه فئودالی چین تنها این مبارزه طبقاتی دهقانان و این قیام های دهقانی و جنگهای دهقانی بود که نیروی محرکه واقعی تکامل تاریخ را تشکیل می داد. زیرا هر یک از قیام ها و جنگهای کم و بیش بزرگ دهقانی به سلطه فئودالی موجود ضرباتی وارد می آورد و در نتیجه رشد نیروهای مولده جامعه را تا حدودی پیش می راند. معذالک چون در آن زمان هنوز نیروهای مولده جدید مناسبات تولیدی جدید نیروهای طبقاتی جدید و احزاب سیاسی مترقی وجود نداشت این قیام ها و جنگهای دهقانی نمی توانست رهبری درستی مثل رهبری صحیحی که امروز از طرف پرولتاریا و حزب کمونیست بعمل می آید داشته باشد؛ به همین جهت انقلاب های دهقانی آن زمان همیشه به شکست منجر می گردید... بدین ترتیب پس از پایان هر مبارزه انقلابی وسیع دهقانان گرچه پیشرفتهای اجتماعی معینی مشاهده می گردید ولی مناسبات اقتصادی فئودالی و نظام سیاسی فئودالی اساساً بلا تغییر می ماند. تنها در صد سال اخیر است که چنین وضعی دستخوش تغییرات جدیدی شده است.

جامعه مستعمراتی نیمه مستعمراتی و نیمه فئودالی معاصر: بطوریکه در بالا توضیح داده شد جامعه چین طی سه هزار سال یک جامعه فئودالی بود. ولی آیا جامعه کنونی چین هنوز هم به تمام معنی فئودالی است؟ نه چین اکنون تغییراتی یافته است. پس از جنگ تریاک در سال (۱۸۴۰) جامعه چین رفته رفته به یک جامعه نیمه مستعمره و نیمه فئودالی تبدیل شده است. پس از حادثه ۱۸ سپتامبر در سال ۱۹۳۱ هنگامیکه امپریالیسم جاپان مسلحانه به چین تجاوز کرد چین مجدداً دستخوش تغییراتی شده و به یک جامعه مستعمره نیمه مستعمره و نیمه فئودالی مبدل گردیده است... همان طوریکه در بخش دوم نشان داده شد جامعه فئودالی چین تقریباً سه هزار سال دوام داشت. تنها از اواسط قرن نوزدهم بود که در نتیجه هجوم سرمایه داری خارجی در این جامعه تغییرات شگرفی بوجود آمد. چون در اقتصاد کالای که در بطن جامعه فئودالی چین رشد یافته بود نخستین نطفه های سرمایه داری بوجود آمده بود چین حتی بدون نفوذ سرمایه داری خارجی نیز می توانست رفته رفته به یک جامعه سرمایه داری تکامل یابد. هجوم سرمایه داری خارجی این جریان را تسریع کرد. سرمایه داری خارجی نقشی بزرگ در متلاشی کردن اقتصاد اجتماعی چین ایفا کرد: از یک طرف اساس اقتصاد طبیعی خود کفایتی چین را ویران کرد صنایع دستی را در شهرها و پیشه وری خانگی دهقانان را تخریب نمود و از طرف دیگر موجب تسریع رشد اقتصاد کالای در شهرها و روستا گردید. این جریانات بجز آنکه تأثیر متلاشی کننده ای در اساس اقتصاد فئودالی چین داشت شرایط و امکانات عینی معینی نیز برای رشد تولید سرمایه داری چین فراهم آورد. زیرا با ویران شدن اقتصاد طبیعی بازاری جهت فروش کالا برای سرمایه داری بوجود آمد و در عین حال با خانه خرابی توده های عظیم دهقانان و پیشه وران نیز بازار نیروی کار برای سرمایه داری پدید آمد. در واقع از نیمه دوم قرن نوزدهم یعنی از ۶۰ سال پیش

عده ای از بازرگانان مالکان ارضی و بوروکراتها تحت ترغیب سرمایه داری خارجی و در نتیجه شکافهای که در ترکیب اقتصادی فئودالی بوجود آمده بود در صنایع جدید شروع به سرمایه گذاری کردند. در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم یعنی تقریباً ۴۰ سال قبل سرمایه داری ملی چین اولین گام را در راه تکامل خود برداشت. سپس در حدود بیست سال قبل یعنی در دوران جنگ اول جهانی امپریالیستی از آنجاکه دولتهای امپریالیستی اروپا و امریکایه جنگ مشغول بودند موقتاً فشار خود را بر چین کم کرده بودند صنایع ملی چین و قبل از همه صنایع نساجی و آرد سازی گام جدیدی به پیش برداشتند. جریان پیدایش و رشد سرمایه داری ملی چین در عین حال جریان پیدایش و رشد بورژوازی و پرولتاریای چین بود. همان طوریکه بخشی از بازرگانان مالکان ارضی و بوروکراتها اسلاف بورژوازی چین بودند بخشی از دهقانان و پیشه وران اسلاف پرولتاریای چین بودند. بورژوازی و پرولتاریای چین بعنوان دو طبقه ویژه جامعه طبقاتی هستند که تازه بوجود آمده اند و قبلاً در تاریخ چین وجود نداشتند. این طبقات از بطن جامعه فئودالی بیرون آمده و به طبقات اجتماعی نوینی مبدل گردیده اند. این دو طبقه که بهم وابسته اند و در عین حال با یکدیگر در تضادند مانند فرزندان دو غلوعی هستند که از بطن جامعه قدیم (فیودالی) چین دنیا آمده اند. ولی پیدایش و رشد پرولتاریای چین نه تنها با پیدایش و رشد بورژوازی ملی چین بلکه همچنین با اداره مستقیم موسسات از طرف امپریالیسم در چین همگام است. بهمین جهت قسمت اعظم پرولتاریای چین از بورژوازی چین قدیمی تر و با تجربه تر است؛ و از اینرو نیروی اجتماعی آن زیاده‌تر و پایه اجتماعی اش وسیع‌تر می باشد. معذالک تحولاتی که در بالا شرح داده شد یعنی پیدایش و رشد سرمایه داری تنها یک جهت تحولاتی را نشان می دهند که پس از نفوذ امپریالیسم در چین بوقوع پیوسته است. جهت دیگری هم همزمان با تحولات نامبرده وجود داشته که مانعی بر سر راه این تحولات بوده است و آن تبانی امپریالیسم با نیروهای فیودالی چین جهت جلوگیری از رشد سرمایه داری چین است. هدف قدرت های امپریالیستی از هجوم به چین بهیچوجه این نیست که چین فئودالی را به چین سرمایه داری مبدل کنند. بلعکس هدف شان این است که چین را به نیمه مستعمره و یا مستعمره خود تبدیل نمایند. قدرت های امپریالیستی برای نیل باین هدف شیوه های اعمال فشار نظامی سیاسی اقتصادی و فرهنگی زیرین را بکار برده و هنوز هم بکار می برند که در نتیجه ای آن چین قدم به قدم به نیمه مستعمره و مستعمره ای تبدیل شده است:

۱- قدرتهای امپریالیستی بارها به جنگهای تجاوزکارانه علیه چین دست زدند مانند جنگ تریاک که در سال ۱۸۴۰ از طرف انگلستان برپا شد جنگ ۱۸۵۷ که واحدهای متحد انگلیسی و فرانسوی بدان مبادرت ورزیدند جنگ چین و فرانسه در سال ۱۸۸۴ جنگ چین و ژاپن در سال ۱۸۹۴ و جنگ سال ۱۹۰۰ که واحدهای متحد هشت دولت علیه چین کردند. قدرتهای امپریالیستی پس از پیروزی بر چین در جنگ نه فقط بسیاری از کشورهای را که در اطراف چین قرار داشتند و قبلاً تحت حمایت آنها بودند تصرف کردند بلکه قسمتهای از سرزمین خود چین را هم گرفتند و یا از آن «اجاره» کردند. مثلاً ژاپن تایوان و جزایربون هو را متصرف شد و بندر لیوشون را «اجاره» کرد؛ انگلستان هنگ کنگ را تصرف نمود؛ فرانسه گوان جوون را «اجاره» کرد. آنها علاوه بر اینکه قسمتی از سرزمین چین را از آن جدا کردند چین را به پرداخت غرامتهای هنگفتی مجبور نمودند. بدین ترتیب ضربات فوق العاده سنگینی به چین این امپراطور عظیم فیودالی وارد کردند.

۲- قدرتهای امپریالیستی چین را به امضاء قراردادهای غیرمتساوی بیشمار و ادار کردند که طبق آنها امپریالیستها حق پیدا کردند نیروهای دریایی و زمینی در چین مستقر سازند و همچنین حق قضاوت کنسولی بدست آوردند و تمام چین را به مناطق تحت نفوذ دولتهای امپریالیستی تقسیم کردند.

۳- قدرتهای امپریالیستی براساس این قراردادهای غیرمتساوی تمام بنادر بازرگانی چین را زیر نظارت خود گرفتند و قسمتهای ازاراضی بنادر بازرگانی بیشماری را به مناطق تحت امتیاز خود مبدل کردند که مستقیماً از طرف آنها اداره می شد. آنها امور گمرکی و بازرگانی خارجی چین و همچنین خطوط ارتباطی (دریای، زمینی، آبهای داخلی و هوایی) آن را قبضه کردند. اینها بدین وسیله امکان یافتند کالاهای خود را به مقدار کلانی در چین آب کنند و بدین ترتیب چین را به بازار فروش فراورده های صنعتی خویش مبدل نمودند و در عین حال تولید کشاورزی چین را تابع نیازمندیهای خود کردند.

۴- قدرتهای امپریالیستی در چین موسسات صنعتی اعم از سبک و سنگین را اداره می کنند تا از مواد خام و نیروی کار ارزان چین استفاده نموده و بدین وسیله فشار اقتصادی مستقیمی بر صنایع ملی چین وارد نمایند و رشد نیروهای مولده چین را مستقیماً ترمز کنند.

۵- قدرتهای امپریالیستی با دادن وام به دولت چین و تأسیس بانکهای در این کشور اموریولی و مالی چین را به انحصار خود در آوردند. بدین ترتیب آنها نه تنها در رقابت کالای بر سرمایه داری ملی چین چیره گشتند بلکه در زمینه امور پولی و مالی نیز گلوچین را گرفتند.

۶- قدرتهای امپریالیستی شبکه استثمار کمپرادوری و ربا خواری تجاری در سراسر چین بوجود آوردند که از بنادر بازرگانی گرفته تا نقاط دور افتاده درون کشور را در خدمت خود پروراندند تا استثمار توده های وسیع دهقانان چین و بخشهای دیگر خلق را تسهیل کنند.

۷- قدرتهای امپریالیستی علاوه بر بورژوازی کمپرادور، طبقه مالکان ارضی فیودال را به تکیه گاهی برای سلطه خود در چین تبدیل کردند. امپریالیسم در درجه اول با طبقات حاکمه نظام اجتماعی سابق یعنی مالکان ارضی فیودالی، بورژوازی تجاری و ربا خوار علیه خلق که اکثریت جمعیت کشور را تشکیل می دهد متحد می شود. امپریالیسم در همه جا می کوشد کلیه اشکال استثمار ماقبل سرمایه داری را (بویژه درده) که اساس موجودیت متحدین مرتجع وی را تشکیل می دهد حفظ کند و دوام بخشد. امپریالیسم با مجموع قدرت مالی و نظامی آن در چین نیروی است که از بقایای فیودالی با تمام روبنای بوروکراتیک و میلیتاریستی آن پشتیبانی می کند، به آن الهام می بخشد، آن را می پروراند و حفظ می کند.

۸- قدرتهای امپریالیستی برای برپا کردن جنگهای داخلی بین دیکتاتورهای نظامی و برای سرکوب خلق چین مقادیر زیادی مهمات جنگی به دولت ارتجاعی چین داده و گروه های بزرگ مستشار نظامی به چین فرستاد.

۹- قدرتهای امپریالیستی علاوه بر تمام این اقدامات، هرگز از کوشش برای مسموم کردن افکار خلق چین باز نایستادند. این است سیاست تجاوز فرهنگی آنها. این سیاست تجاوز کارانه از طریق فعالیت های مبلغین مذهبی، تأسیس بیمارستان ها، مدارس، انتشار روزنامه ها و تشویق دانشجویان چین به تحصیل در خارجه اعمال می گردد. هدف آنها این است که روشنفکرانی تربیت کنند که به منافع آنها خدمت کرده و توده های مردم چین را تحمیق نمایند.

۱۰- پس از حادثه ۱۸ سپتامبر ۱۹۳۱ پاره بزرگی از سرزمین چین که قبلاً به یک نیمه مستعمره مبدل شده بود، در نتیجه حمله وسیع امپریالیسم ژاپن به مستعمره مبدل گشت.

تمام این جریانات نشانه ای جهت دیگر تحولاتی است که پس از هجوم امپریالیسم به چین بوقوع پیوسته و تصویر خونین تبدیل چین فءودالی به چین نیمه فءودالی، نیمه مستعمره و مستعمره را نشان می دهد. بدین ترتیب مشاهده می شود که قدرتهای امپریالیستی در هجوم خود به چین از یک طرف تلاشی جامعه

فءودالی چین ورشد عناصر سرمایه داری را در این کشور تسریع کردند و موجب تبدیل یک جامعه فئودالی به یک جامعه نیمه فءودالی گردیدند؛ از طرف دیگر آنها با برقرار کردن سلطه وحشیانه خود در چین کشور مستقلی را به کشور نیمه مستعمره و مستعمره ای مبدل ساختند.

همچنین مائوتسه دون می نویسد: با تراز بندی جنبه های مذکور می توان مشاهده کرد که مشخصات جامعه مستعمراتی نیمه مستعمراتی و نیمه فءودالی چین بقرار زیر است:

۱- اساس اقتصاد طبیعی خودکفایتی دوران فءودالی ویران شده است؛ ولی اساس نظام استثمار فءودالی- استثمار دهقانان بوسیله مالکان ارضی نه تنها دست نخورده باقیست بلکه با پیوند با استثماری که توسط سرمایه کمپرادوری و رباعی صورت می گیرد بطور روشنی در زندگی اجتماعی- اقتصادی چین تسلط دارد.

۲- سرمایه داری ملی چین تا حدودی تکامل یافته و نقش نسبتاً بزرگی در زندگی سیاسی و فرهنگی چین ایفا کرده است؛ ولی سرمایه داری مذکور به شکل اساسی اجتماعی- اقتصادی مبدل نشده و هنوز بسیار ضعیف است و قسمت اعظم آن کم و بیش با امپریالیسم خارجی و فئودالیسم داخلی کشور مربوط است.

۳- حکومت استبدادی امپراطورها و اشراف واژگون شده است؛ ولی ابتدا سلطه میلیتاریستی و بوروکراتیک طبقه مالکان ارضی و سپس دیکتاتوری بلوک طبقه مالکان ارضی و بورژوازی بزرگ جایگزین آن گردیده است. در مناطق اشغالی امپریالیسم جاپان و دست نشانندگان آن حکمرانی می کنند.

۴- امپریالیسم نه فقط شریان های حیاتی مالی و اقتصادی چین بلکه قدرتهای سیاسی و نظامی کشور را نیز زیر کنترل قرار داده است. در مناطق اشغالی همه چیز در دست امپریالیسم جاپان است.

۵- از آنجاکه چین زیر سلطه کامل یا جزئی بسیاری از دول امپریالیستی قرار داشته از آنجا که چین مدتهاست در واقع تجزیه شده است و بالاخره بعلت بزرگی سرزمین آن از نظر تکامل اقتصادی سیاسی و فرهنگی وضع فوق العاده ناموزونی در آن مشاهده می شود.

۶- توده های وسیع خلق چین و قبل از همه دهقانان در اثر یوغ دوگانه امپریالیسم و فئودالیسم و بویژه در نتیجه حمله وسیع امپریالیسم ژاپن روز به روز فقیرتر می شوند و حتی بسیاری از آنها خانه خراب می گردند؛ آنها در گرسنگی و سرما بسرمی برند و از هرگونه حقوق سیاسی محرومند. بندرت ممکن است در جای دیگری در جهان به یک چنین فقر و عدم آزادی که خلق چین بدان دچار است برخورد.

چنین است مشخصات جامعه مستعمراتی نیمه مستعمراتی و نیمه فئودالی چین. این وضع بطور عمده در نتیجه نفوذ امپریالیسم ژاپن و امپریالیسم دیگر و همچنین در نتیجه همدستی امپریالیسم خارجی با فءودالیسم داخلی بوجود آمده است. تضاد بین امپریالیسم و ملت چین و همچنین تضاد بین فئودالیسم و توده های وسیع خلق تضادهای اساسی جامعه صدسال اخیر چین را تشکیل می دهند. البته تضادهای دیگری هم وجود دارد مثلاً تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا و تضادهای درونی طبقات حاکمه مرتجع. ولی بین تمام این تضادها تضاد بین امپریالیسم و ملت چین تضاد عمده است. مبارزه این تضادها و تشدید آن ناگزیر موجب پیدایش جنبش انقلابی می گردد که بطور روز افزون تکامل می یابد. انقلاب های بزرگ صدساله و معاصر چین بر اساس این تضادهای اساسی تکوین یافته ورشد کرده اند.

ملاحظه می شود که مائوتسه دون به این نظر مارکس که در شرق بجای فرماسیون اجتماعی - اقتصادی فئودالیسم اصطلاح «شیوه تولید آسیای» را بکار برده و مشخصات و ویژگیهای اساسی آن را بر شمرده است و هم روی مسءله چگونگی مالکیت بر زمین در شرق مکت کرده و ویژگیها و تفاوتهای

بین مالکیت بر زمین در کشورهای اروپایی و کشورهای شرقی رامشخص ساخته و سیرتکوین نظام فیودالی در غرب را مشخص کرده و تفاوت‌های مهم بین نظام فیودالی در غرب و در کشورهای شرقی را برمی‌شمارد؛ اشاره ای نکرده و همچنین درچین صحبت از نظام فیودالی دارد. ماعوتسه دون درباره نظام فیودالی درچین و مشخصات آن و نیز نقش مخرب و ویرانگر مداخله استعمار و امپریالیسم رادر جلوگیری از رشد و تکامل طبیعی نظام فئودالی درچین توضیح می‌دهد. ماعوتسه دون این را نیز توضیح می‌دهد که نفوذ و مداخلات و تجاوزات قدرتهای امپریالیستی درچین چگونه از رشد و تکامل مستقل و طبیعی نظام زمینداری به نظام سرمایه داری رامنوع شده و نظام تولیدی فیودالی درچین از حالت فیودالی به حالت نیمه فیودالی تغییر یافته و چین به کشوری نیمه مستعمره و نیمه فیودالی و یا نیمه فیودالی و مستعمره مبدل شده است. بهمین صورت با ملاحظه نظریات ماعوتسه دون با اثر تسلط اقتصادی سیاسی و فرهنگی کشورهای امپریالیستی بر کشورهای با نظامهای زمینداری از رشد و تکامل آن ها جلوگیری کرده و آن ها را به کشورهای نیمه مستعمره و نیمه فئودالی و یا نیمه فیودالی و مستعمره مبدل کرده اند. و خاصاً طی صد سال اخیر قدرتهای امپریالیستی با صدور سرمایه به کشورهای عقب نگهداشته شده آنها را تحت سلطه اقتصادی سیاسی فرهنگی و نظامی شان در آورده اند. بعبارت دیگر نواستعمار... این تحولات ارتجاعی که بوسیله تسلط همه جانبه و مداخلات و غارتگریها و جنایات قدرتهای استعماری و امپریالیستی در این کشورها صورت گرفته است بر علیه منافع توده های خلق کارگران و توده های میلیونی دهقانان کمزمین و فقیر بوده و مانع از آن شده اند که نظام تولیدی فیودالی در این کشورها سیر طبیعی تکاملی خود را طی کرده و به رشد و ترقی سرمایه دارانه برسند. و این کلاً موجب عقب ماندگی این کشورها در عرصه های مختلف اقتصادی سیاسی اجتماعی و فرهنگی شده است.

خلاصه چگونگی سیرتکوین و تکامل فیودالیزم در جوامع غربی و جوامع شرقی :

در فرماسیون اجتماعی-اقتصادی فیودالیزم طبقات اساسی عبارت انداز: «دهقان سرف» (بهره دهان) و «مالکان فیودال» (بهره کشان). در جوامع اروپایی درون این طبقات و اقشار و گروه ها سلسله مراتب یاهیرارشی مفصلی وجود داشت. در میان اشراف روحانیون اصناف و صاحبان حرف قشر بندیهایی منجمد و خدشه ناپذیری حاکم بود و از جهت حقوق و مزایا تفاوت‌های عظیم داشتند. اشراف منشی و افتخار به اصل و نصب و روابط خونی و خانوادگی و نجابت و اصالت (!) از مشخصات ایدئولوژیک سیاسی و اجتماعی نظام فیودالی بود. تضاد و مبارزه شدید بین دو طبقه اصلی فرماسیون فیودالیزم منجر به قیام های دهقانی شد که سراسر تاریخ قرون وسطی را انباشته است. عامل انقلابی در این نظام همواره دهقانان و پیشه وران بوده اند. رشته اساسی در این فرماسیون کشاورزی است. زمین وسیله ای اصلی تولید در این عصر- در مالکیت انحصاری ارباب فیودال بود. مناسبات تولید جامعه فیودالی بر مالکیت ارباب بر زمین و بروابستگی شخصی دهقان به ارباب فیودال یعنی بر مالکیت محدود وی بر رعیت استوار بود. رعیت و سرف دیگر برده نبود و خرید و فروش نمی شد و یک وابستگی شخصی به مالک وجود داشت. وابستگی دهقان به فیودال نوعی از اجبار غیر اقتصادی است. و هنگام فروش زمین به مالک جدید منتقل می شد.

نظام ارباب - رعیتی در شرق از لحاظ منشا و نحوه ای تکامل یعنی از دید مقوله ای تاریخی و وجه از لحاظ طرز عمل و رسوم جاری دارای ویژگی های بوده که در فیودالیزم کلاسیک اروپایی دیده نمی شود. در این نظام در کنار مالکیت اربابی مالکیت دهقانی نیز وجود داشت مالکیت دولتی (خالصه) و مالکیت نهادهای مذهبی (موقوفه) نقش بسزای دارا بود. غارت رعیت از طریق بهره جنسی و بهره ای نقدی و بر اساس رسم مزارعه و عوامل چند گانه ای زراعی صورت می گرفت. رعایا بشکل کلاسیک غربی

وابسته به زمین نبودند و ولی بعلت مقروض بودن دایمی از نظر اقتصادی به مالک وابسته می شدند. در این فرماسیون قانون اساسی اقتصاد عبارت است که از تولید محصول اضافی برای تامین نیازمندی های ارباب فیودال با محتوای استثماررعیای وابسته بر مبنای مالکیت ارباب بر زمین و مالکیت محدود وی بر رعایا از طریق کار بهره یا بیگاری بهره ای جنسی و بهره ای نقدی و انواع دیگر عوارض و مالیات و سیورسات. در این فرمول بندی قانون اساسی اقتصاد فیودالی هم هدف بیان شده هم ماهیت و شالوده بهره کشی روشن شده و هم شیوه های استثمار معرفی شده است. خصیصه نظام فیودالی در شکل کلاسیک آن فقدان یک حکومت مرکزی مقتدر و تجزیه و پراکندگی سیاسی است. در دولت فیودالی زمینداری منشا قدرت سیاسی است بعبارت دیگر دولت فیودالی انجمنی از فیودال ها است در راس این هرارشی فیودالی شاه جای داشت که فیودال بزرگ محسوب می شد. پایین تر از او سنیورهای بزرگ (زمینداران بزرگ) قرار داشتند که صاحب املاک وسیعی بودند پایین تر از سنیورهای بزرگ سنیورهای درجه دوم و آخر از همه و اسالها (تابعین) قرار داشتند. هر یک از اعضای این «هیرارشی» نسبت به مقام بالاتر و اسال و نسبت به مقام پایین سنیور (ارباب بای ملک خان یا ملاک) قرار داشت.

در مالک باستانی خاور زمین مدت ها مناسبات فیودالی با بقایای دورانهای پیشین در آمیخته بود. و بردگی خانگی و بقایای مناسبات عشیره ای و پدرشاهی و ویژگی های تحول شرق باستان مهر خود را بر آن گذاشته بود. مالکیت دولتی بر زمین و مالکیت شاهان و خانواده های آنها بخش مهمی از اراضی را در بر می گرفت. آبیاری مصنوعی و قنوات و شبکه های آبیاری (انهار) و لزوم حفاظت آنها و تعلق آن به دولت و اشراف و نقش خاص دولت در این جوامع و ویژگی های متعددی را سبب می شد. بطور کلی جوامع شرق باستان راه ویژه ای راپیموده اند. و رسیدن به طبقات اساسی («مالک بزرگ» و «رعیت») در آن ها دارای مشخصات و خصوصیات است. در کشورهای شرقی اکثر آ دهقان وابستگی بشکل کلاسیک به زمین نداشت و بیشتر قروض آن به مالک دهقان را از نظر اقتصادی- نه قانوناً بلکه عملاً و ماهیتاً- وابسته می کرد.

تءوری فرماسیون های اجتماعی- اقتصادی یک دست آورد بزرگ و اساسی ماتریالیسم تاریخی است. مارکس در بررسی ویژگی گذار از جامعه اولیه به جامعه طبقاتی و ویژگی های هر یک از سه فرماسیون متکی بر استثمار و وجود طبقات متخاصم و اشکال مختلف و نحوه گوناگون تحولات مالکیت را مورد مطالعه و تحقیق قرار داده و قانونمندیهای عام را در هر یک از حالات خاص کشف و توضیح کرده است. مارکس بر مبنای چگونگی سیر شکل گیری و تکامل فیودالیزم در شرق که مسیر متفاوت از شکل کلاسیک آن در اروپای غربی را طی کرده است و همچنین مسءله ای شکل مالکیت ارضی و مشخصات و خصوصیات روابط و مناسبات طبقاتی (رابطه بین «مالک بزرگ» و «رعیت») و مسایل دیگر در شرق بجای مقوله «فیودالیزم» «شیوه تولید آسیای» را برای نظام زمینداری در سرزمین های شرقی بکار برده است. مارکس در بررسی تحول مالکیت جمعی قبیله ای به اشکال دیگر مالکیت ؛ چهار جهت عمده را تشخیص داده که عبارت انداز: شکل آسیای شکل اسلاوی شکل ژرمنی و شکل کلاسیک یونان و روم. مارکس مشخصات و ویژگیهای «شیوه ای تولید آسیای» را چنین بر می شمارد:

اول- وجود کمونیتته یا «ویس» (دهکده مشترک) کشاورزی.

دوم- در شیوه ای تولید آسیای تشکیل دولت وابسته است به وجود طبقات اجتماعی و قشرهای برتر و پست تر؛ طبقه اجتماعی برتر از جمع دهکده های طایفه ای باج و خراج سیورسات و عوارض اجباری می گیرد و یک استثمار اقتصادگروھی برقرار می کند.

سوم- فقدان مالکیت خصوصی بر زمین. بر روی قطعات معین زمین مالکیت دوگانه وجود داشت؛ هم مالکیت «کاخ-دربار» یعنی رئیس دولت و هم مالکیت کمونیت‌ها که اشتراکی که از کمون‌ها یا ویس‌های جامعه اشتراکی اولیه متمایز است ولی مانند آنها با بازده نازل کار همراه است.

لیکن مارکس در پژوهش‌های بعدی خود خاطر نشان می‌کند که دهقانان بنگال پیش از سال (۱۷۹۳ میلادی) دارای حق موروثی بر زمین‌شان بودند. همچنین مارکس در مقاله سیاست ارضی دولت بریتانیا در روزنامه نیویورک دیلی (۳ اپریل ۱۸۵۶ میلادی) می‌نویسد: «زمین همواره در هندوستان به دولت تعلق نداشته و بخش اعظم آن همانند انگلستان ملک خصوصی بشمار می‌آمده است. بومیان هند بعضاً ۶۰۰ تا ۷۰۰ سال مالک بلامنازع املاک‌شان بوده‌اند و دولت صرف در نقاطی که در تملک افراد نبوده است می‌توانسته به اعوان و کارگزارانش املاکی ببخشد. همین‌طور در بیشه‌های شمال هند وضع بهمین منوال بوده و بر آن حق مالکیت خصوصی برقرار بوده است.»

چهارم- خصلت استبدادی که (آن را «استبداد شرقی» می‌نامد) و خودکامه‌ای قدرت دولتی که پایه‌ای آن راحق مالکیت سلطان مستبد بر زمین (اگرچه مشترک) تشکیل می‌داد. اما این حق در شیوه‌ای تولید آسیای فاقد خصلت شخصی بود و خصلت مقامی و عملی داشت یعنی نه حق سلطان بلکه حق هر کسی که سلطان بود و عمل ویژه‌ای او را انجام می‌داد شمرده می‌شد.

پنجم- اگر هم بردگان در این شیوه‌ای تولید وجود داشتند نقش اساسی و قاطع را در تولید اجتماع ایفا نمی‌کردند؛ این نقش بعهدہ‌ای کمونیت‌ها بود. (برخلاف نظریه‌ای که وجود برده و کنیز و خرید آن را در کشورهای مختلف شرق از جمله افغانستان که از بقایای دوران برده‌داری بودند نه دوران فیودالیزم که دوران برده‌داری می‌دانند).

ششم- تضاد اساسی طبقاتی در «شیوه تولید آسیای» بین کمونیت‌های روستایی و طبقه‌ای برتر منجمله سلطان می‌داند. (توضیح: این طبقه برتر در راس آن سلطان همان طبقه زمینداران بزرگ یا فیودال است).

انگلس درباره «شیوه تولید آسیای» چنین نظر دارد: «عدم وجود مالکیت بر زمین در «واقع کلید تمامی شرق است و راز تاریخ سیاسی و مذهبی (شرق) نیز در همین مسئله است». سپس انگلس این پرسش را مطرح می‌کند که چگونه است که شرقی‌ها به مالکیت زمین «حتی بشکل فیودالی‌اش نرسیدند؟». او به چند عامل اشاره می‌کند: شرایط اقلیمی، جنس خاک و بعلاوه وجود صحراهای گسترده و در چنین وضعیتی «آبیاری مصنوعی» شرط مقدماتی کشاورزی می‌شود. در حالیکه جوامع شرقی طی هزاران سال چه در دوران نظام اشتراکی اولیه و چه در دوران نظام برده‌داری و چه در دوران نظام فیودالیزم در همه حالات و در هر شکل و شرایط مالکیت بر زمین؛ همان توده‌های خلق (سرف و یادهقان آزاد) بودند که آبادی و آبیاری اراضی و کشت و زرع آن بدوش آنها بوده است. موضوع ساختمان فیزیکی اراضی در شرق نوعیت خاک و وجود صحراهای گسترده و مسئله آبیاری اراضی؛ تنها مانع در سیر تکون و تکامل فرم‌اسیون اجتماعی فیودالیزم نبوده‌اند؛ بلکه علل و عوامل مختلف اجتماعی و سیاسی و خصوصیات و مشخصه‌های روابط اجتماعی موجب شده‌اند که در جهت انکشاف و تکامل تولید مسیر متفاوتی رانسبت به سیر کلاسیک فیودالیزم در اروپای غربی طی کنند. و همچنین مهم‌تر از آن که بر اثر عوامل مختلف بازدارنده‌ای که در این نوشته به آنها اشاره شده است، جوامع شرقی نتوانستند سیر تکوین و تکامل طبیعی‌شان را مانند جوامع غربی طی کرده و به جوامع سرمایه‌داری تحول نمایند. حتی خود مارکس در مقاله «حاکمیت بریتانیا در هندوستان» و «نتایج آتی حاکمیت بریتانیا در هندوستان» می‌نویسد: «ضرورت حیاتی صرفه‌جویی و مصرف اشتراکی آب» در جوامع شرقی برای مثال در هندوستان که صحراهای وسیع لمیزرع دارد و بعلاوه وجود «تمدن نازل و سرزمین

وسیع» باعث شد بر حکومت های آسیای تحمیل شود. این نظرمارکس در عین حال تا حدی توضیح دهنده این واقعیت مکرر تاریخی هم هست که می گوید: «یک جنگ مخرب می تواند سرزمینی را برای قرن ها عاری از سکنه کرده... و تمام تمدن آن را از بین ببرد». بعلاوه قتل عامها و ویرانیها و تخریبات گسترده در همه عرصه هادرجوامع شرقی از جانب قدرتهای استیلاگرو حشی و تسلط آنها بر این کشورها که ده هاسال و بعضاً بیش از صدسال را دربر گرفته است. بهمین صورت تهاجمهای نظامی و وحشی گریهای قدرتهای استعماری و امپریالیستی و تسلط استعماری مستقیم آنها بر این کشورها که بعضاً بیش از صد سال را دربر گرفته است.

از علمای اقتصاد کلاسیک از جمله (آدام اسمیت) خصوصیات نظام اجتماعی و اقتصادی حاکم برجوامع شرقی را متمایز از نظام فیودالی در غرب می دانست. مارکس با مطالعه آثار این دانشمندان در یادداشتهای مقدماتی کتاب «سرمایه» (نقد اقتصاد سیاسی) و چند مقاله ای که درباره چین و هند در روزنامه نیویورک تریبون در سال ۱۸۵۳ نوشت اصطلاح «شیوه تولید آسیای» را با استدلال به «فقدان مالکیت بر زمین» بخاطر وجود اراضی خشک و کم آب که به ایجاد شبکه های بزرگ آبیاری و اداره امور آنها که بوسیله دولت انجام می شد» بکار برد. مارکس در نامه ای به انگلس می نویسد: «نبود مالکیت خصوصی به اقتدار بیش از حد دولت در آسیا می انجامد که خود زمینه ساز استثماری باشد و در جوامع آسیای همه چیز تحت اختیار دولت قرار داشته و ارزش اضافی در جامعه آسیای بوسیله دولت غصب می شود؛ لذا دولت و ادارات آن استثمارگر جامعه اند یعنی دولت مالک وسایل تولید است و سیاست دولت چیزی نیست جز اراده ای یک شخص بنام پادشاه». مارکس و انگلس با بر شمردن چگونگی شکل مالکیت ارضی و ساختار نوعیت اراضی و ساختمان اجتماعی در جوامع شرقی بجای اصطلاح فرماسیون اجتماعی - اقتصادی فیودالی اصطلاح «شیوه تولید آسیای» را ترجیح داده اند. و از نظر مارکس و انگلس مسیر تکاملی تاریخی جوامع شرقی با جوامع غربی یکسان نیست. لیکن دیگر رهبران بزرگ پرولتاریای جهان لنین و استالین از فیودالیزم در شرق صحبت کرده اند و مآه و تنه دون از فیودالیزم در چین کهن صحبت دارد. طی سالیان متمادی به این طرف پژوهشگران مختلفی در سطح جهان از جمله در اتحاد شوروی تحت رهبری استالین صحبت از تفاوتهای بین فیودالیزم اروپایی و فیودالیزم آسیای و ویژگیهای فیودالیزم در جوامع شرقی داشته اند.

انگلس در برابر این ادعای دورینگ که می گوید: «برای بهره برداری از زمین های وسیع وجود زمیندار و نوعیت ضروری بوده است» انگلس می گوید: «این تنها نتیجه فانتازی و تخیل محض» خود ایشان است. انگلس می گوید: در تمام مشرق زمین آنجا که همبای یا دولت مالک زمین است و اژه زمین دار حتی در زبانهای شان وجود ندارد و آقای دورینگ در این باره می تواند اطلاعاتی از حقوقدانان انگلیس کسب کند که در هندوستان می خواستند با تحمل زحمات بسیار باین سوال پاسخ بدهند که مالک زمین کیست؟ در شرق نخست ترکها در کشورهای تحت اشغال خود نوعی فیودالیزم اربابانه را مرسوم ساختند...». اما واقعیت این ادعای حقوقدانان انگلیسی در این زمینه قابل تامل است؛ زیرا در جوامع مختلف شرقی قرنهای قبل از آمدن انگلیس ها به هندوستان از واژه ها و اصطلاحات (اقطاع سبورغال تیول خان ارباب بای ملک جاگیردار و ملاک...) برای اشکال ارضی و مالکان آنها استفاده می شده و می شود؛ به این عبارت که این کلمات و اصطلاحات در فرهنگ و زبان آنها وجود داشته و دارد.

همچنین بر اساس مطالعات و تحقیقاتی که پژوهشگران شرق شناس روسی در زمینه اشکال زمینداری رایج در ایران افغانستان و آسیای میانه انجام داده اند پنج تاشش شکل مالکیت زمین را در سرزمین شرق در دوره خلافت اسلامی در قرون وسطی مشخص ساخته اند از قبیل: اراضی دیوانی یا دولتی

اراضی وقفی یا موقوفات اراضی ملکی (اربابی- دهقانی) اراضی صوافی یا خالصه سلطانی اراضی اقطاعی (انتفاعی مشروط) و اراضی مشترک جماعت روستائی (اراضی مشاع) مانند علفچرها و جنگلها که جای تعلیف دام ها اند. در طی قرون هفتم تا دهم میلادی سه شکل نخستین بزرگ زمین در افغانستان و ایران و ماوراءالنهر و دیگر انواع ملکیت بر زمین قرار داشته است. البته در کنار این املاک اراضی ملکی (شخصی) و همچنان املاک کوچک دهقانی با اراضی مشترک روستائی نیز به چشم می خورد. زمینداران این زمان به ترتیب: اشرافیت نظامی صحرائین ترک و مغول و رجال شهرنشین و لایات مستوفیان و کارمندان بزرگ مرکز نشین مملکتی روحانیت متمرکز مسلمان. از لحاظ بهره برداری فیودالی در افغانستان و سرزمین های اسلامی مجاور آن برخلاف اروپا اراضی برای بهره برداری به قطعات کوچک میان روستائیان و دهقانان تقسیم شده بود و زمینی که باید بلاعوض بوسیله «بیگار» مخصوص ملاک فیودال کشت شود وجود نداشت. این مسئله موضوع بیگاری را در مورد زراعت منفی می کرد و نه موارد دیگر؛ مانند احداث و تنقیه قنوات و نهرها و ایجاد راه ها و باغها و تهیه محروقات و اعمار منازل رهاشی و دیگر حوایج شخصی مالکان ارضی. در روابط مالک و دهقان شیوه (اجاره) و (برزگری) و پرداخت سهم مالکانه تسلط داشت. همچنین وجود شهرهای بزرگ با نفوس زیاد و وفور تولیدات زراعتی (که زمانی آن را گدام غله آسیا می گفتند) و دامداری رونق داد و سنت بین شهرها و تجارت به کشورهای همسایه و کشورهای دور وجود حرفه های زیاد و فروش تولیدات آنها در داخل کشور و صدور آنها به کشورهای دیگر حکایت از وجود فرماسیون تولیدی فیودالی در کشورهای این منطقه از جمله افغانستان دارد.

با در نظر داشت مسایل مختلفی که در این نوشته درباره چگونگی سیر تکوین و تکامل نظام فئودالی در جوامع غربی و جوامع شرقی تذکار یافته و همچنین تفاوت های که در این مسیر بین آنها وجود داشته است؛ مسئله اساسی در این فرماسیون شیوه تولید نیروهای مولد و روابط و مناسبات تولیدی است. در نظام فیودالی زمین اساس تولید و دهقانان- سرف عامل اصلی تولید کشاورزی است. در نظام فیودالی زمیندار بزرگ مالک اراضی و وسایل تولید است و دهقان سرف وابسته به زمین یا به مالک زمین است. قانون اساسی اقتصاد فیودالی عبارت از تولید محصول اضافی برای نیازمندیها ارباب فیودال و استثمار رعایای وابسته بر مبنای مالکیت ارباب بر زمین و مالکیت محدودی نسبت به رعایا از طریق بهره مالکانه جنسی و نقدی کاربره یابیگاری و انواع دیگر عوارض و مالیات می باشد. در این فرماسیون در جوامع اروپائی تضاد اساسی بین (سرف- رعیت) و طبقه فیودال است و در جوامع شرقی تضاد بین طبقه دهقان بیزمین (که موقعیتی بهتر از رعیت نداشت و ندارد) و طبقه زمیندار بزرگ (فیودال) می باشد. این مسایل ماهیت اجتماعی و اقتصادی و خصلت نظام فیودالی را در جوامع غربی و جوامع شرقی تشکیل می دهند. در غرب وابستگی سرف با زمین و مالک زمین تاحدی بود که سرف با زمین مورد خرید و فروش قرار می گرفت و در شرق چنین نبوده و نیست. بعبارت دیگر در جوامع غربی وابستگی دهقان سرف با مالک فیودال غیر اقتصادی بوده است و در جوامع شرقی وابستگی دهقان به ارباب فیودال (زمیندار بزرگ) و وابستگی اقتصادی است؛ زیرا دهقان همیشه از مالک زمین قرضدار است. فرماسیون فیودالیزم یک مرحله ضروری تکامل جامعه انسانی است و پیدایش آن به موقع خود به رشد نیروهای مولد کمک کرده است. شکل گیری و سیر تکوین و تکامل فرماسیون فیودالیزم در سرزمین ها و جوامع مختلف جهان متفاوت بوده است؛ از اینرو مارکس برای جوامع شرقی بجای اصطلاح فرماسیون فیودالیزم اصطلاح «شیوه تولید آسیائی» را بکار برده است. از اینکه فرماسیون اجتماعی- اقتصادی فیودالیزم در جوامع شرقی مانند کشورهای غربی (اروپا) مسیر تکامل طبیعی خود را طی نکرده و به مرحله سرمایه داری نرسیده است و منحصی جوامع عقب نگهداشته شده (جوامع نیمه فیودالی و نیمه

مستعمره ویا نیمه فیودالی و مستعمره) باقی مانده اند ناشی از علل و عوامل مختلفی بوده که در این نوشته به آنها پرداخته شده است.

منابع استفاده شده:

- ۱- کتاب «زمینه ای تکامل اجتماعی» (مولفان: د.ک. میتروپولیسکی-ی.ا. زوبریتسکی- و.ل. کرووف)
- ۲- کتاب «ماتریالیسم تاریخی» (امیرنیک آءین)
- ۳- کتاب مالکیت ارضی و شیوه های بهره برداری از زمین در خراسان قرون وسطی و کتاب فیودالیزم در شرق (نویسنده: اعظم سیستانی)
- ۴- «انتی دورینگ» (فریدریش انگلس)
- ۵- کتاب چگونگی پیدایش و رشد بورژوازی در افغانستان («سازمان رهایبخش خلقهای افغانستان (سرخا)»)
- ۶- منتخب آثار مائوتسه دون- جلد دوم
- ۷- افغانستان در مسیر تاریخ - جلد اول و جلد دوم (نویسنده: میر غلام محمد غبار)

دسمبر ۲۰۲۱ میلادی

مؤلف: پولاد